پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۲   میزان ۱۳۷۸ ـ اکتوبر ۱۹۹۹

آزادی

دموکراسی

عدالت اجتماعی

عکس از «پیام زن»

سفاکی و درنده‌خویی قومپرستانه‌ی طالبان در هرات

ب. عمر-کابل

شمالی زیر پای جنایتکاران طالبی



مهاجرین شمالی- در کابل

عکس از «پیام زن»

سگ‌جنگی های اخیر جهادی و طالبی هزاران تباه شده‌ی دیگر را بر صدها هزار هستی‌برباد رفتگان دیروز افزود و تا حاکمیت این جانیان ادامه داشته باشد این مصایب دلخراشتر از پیش ادامه خواهد یافت.

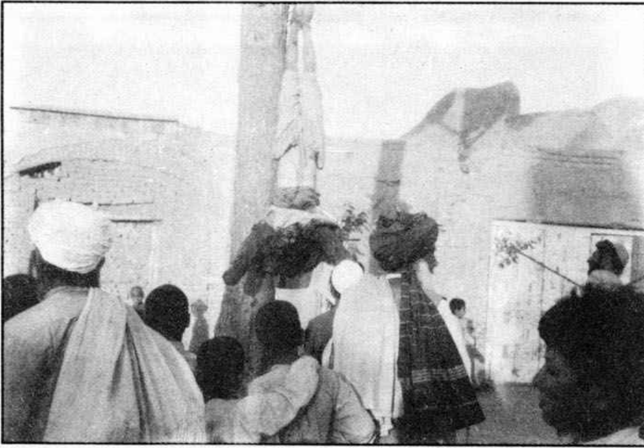
با آغاز دور تازه‌ای از جنگ‌ها در شمال کابل میان تبهکاران «ائتلاف شمال» و طالبان و برادران پاکستانی شان، به علت بمباران شدید مناطق شمالی و پیشبرد سیاست «زمین سوخته» از سوی طالبان، هزاران تن از مردمان شمالی به ترک منطقه و محصولات تابستانی شان مجبور گردانیده شدند.

بعد از تارومار شدن نیروهای طالبان در منطقه و هجوم دوباره آنان به مناطق گلدره، کلکان، استالف و اطراف بگرام، آشکارا اقدام به سوزاندن منازل و محصولات و نیز کوچ دادن اجباری و وحشیانه مردم نمودند.☆ طالبان که در جنگ‌ها متحمل خسارات مالی و جانی شدید شده اند، بخاطر ارعاب مردم آن مناطق و تسخیر مجدد آن به هر قیمتی، با سبعیت تمام به کشتار مردم، آتش‌زدن محصولات و منازل، تخریب کاریزها و گروگان گرفتن هزاران تن از اهالی نمودند. وضع مهاجران شدیداً المناک بوده با بی‌سرنوشتی و نبود پناهگاه و غذا بسر می‌بردند. فامیل‌ها و اکثراً زنان بعد از ۱۴ ساعت پیاده‌روی به حالت نیمه‌جان خود را به کابل می‌رساندند. اکثراً به جز یک سبد انگور، یک دیگ بخار و لباس چیزی دیگری با خود نداشتند. همه اظهار می‌داشتند که طالبان مال ناچیز شان را در مسیر راه از آنان گرفته‌اند.

یک فامیل گفت که پوسته‌ای در مسیر راه یک مرغ، یک چاینک و یک عدد اریکین شان را به حساب «باج و خراج» گرفت. بسیاری از زنان تنها و درمانده در حالیکه قادر نبود گاوهایشان را مهار نمایند گریسته از خدا مرگ می‌خواهستند. یک مادر پیر چهار روز می‌شد که با داشتن یک بستر خواب در ایستگاه سرای شمالی، مقابل یک دکان بسته منتظر بود تا کسی برایش پناه دهد. پیرزن حکایت نمود که طالبان بعد از سوزاندن خانه‌اش، پسر بیست ساله‌اش را در جلو چشمانش به گلوله بستند و او را بزور از خانه کشیدند. بسیاری از خانواده‌های نو وارد از پرداخت کرایه تکسی عاجز بوده و مسافت زیادی را باید در شهر کابل پیاده بپیمودند تا به خانه اقارب و دوستان برسند. زنان مهاجر حکایت

بقیه در صفحه (۴)

☆- در کوچ‌دادن خانواده‌ها و بخصوص در بعضی موارد ربودن زنان و دختران نیروهای پاکستانی دست بالا داشته اند. این مسئله ظاهراً موجب بروز چند برخورد خونین بین طالبان قندهاری و پاکستانی‌ها شد. شورای مشرقی نیز از آوردن زنان به جلال‌آباد نارضایتی‌اش را با باز پس فرستادن آنان به کابل ابراز نمود.



جنازه یکی از قربانیان هزاره که به وسیله طالبان در ملاءعام در هرات از پا آویزان شده است.

عکس از «پیام زن»

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۵۲

میزان ۱۳۷۸ ـ اکتوبر ۱۹۹۹

در این شماره:

حساب بانکی برای دالر امریکایی:

Mrs. Sohaila Farhad
F.C.A/C No 55060-2
Habib Bank Ltd.
CDA Civic Center Branch
Islamabad-Pakistan

پست الکترونیک:

rawa@rawa.org

صفحه ما به روی شبکه جهانی اینترنت:

http://www.rawa.org

حساب بانکی برای روپیه پاکستان:

Mrs. A.Zafar
A/C No.12416-12
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta-Pakistan

گزارش‌هایی از سرزمین جهل و جنون و جنایت

می‌کردند که چگونه زنان جوان حامله شان در مسیر راه از فشار راه پیمایی دچار درد زایمان شده و در پناه بته و درختان طفل شان را به دنیا آورده اند. بسیاری از خانواده‌ها گاو و گوساله‌های شان را از دست داده اند. بسیاری از زنان و دختران که باید گاوها را با خود به کابل می‌آوردند چون نتوانسته بودند آنها را وادار به حرکت نمایند و یا گاوهایشان پا به فرار گذاشته بودند، دست خالی وارد شهر شدند. تعدادی از خانواده‌ها با فروش یک گاو به قیمت ۱۲۰۰۰۰۰۰ افغانی چند روزی قادر بودند به زندگی ادامه دهند اما اکثریت آنان هیچ مدرک عایداتی نداشتند. تعداد زیادی از آنان بدون مرد بودند. سازمان‌ملل و صلیب سرخ، خلاف تبلیغات رادیوها و سخن گویان شان به داد مردم نرسیدند.

باید یادآور شد که رسانه‌هایی مثل بی‌بی‌سی و صدای امریکا گرچه از موج تازه «توقیف»ها در کابل خبر داده بودند اما اخبار آنان فیصدی ناچیزی از واقعیت را انعکاس می‌داد. بطور نمونه در اخبار مکرر گفته می‌شد که شمار توقیف شدگان به هزار تن می‌رسد که همه آنان مردان مناطق شمالی اند که تازه وارد کابل شده اند. اما واقعیت چیز دیگر بود. بخصوص واژه «توقیف» بسیار قانونی و انسانی بنظر می‌رسد و در ذهن هر انسان، محاکمه عادلانه، وکیل مدافع، دفاع وغیره را تداعی می‌کند. اما این موج خشونت خوفناک طالبی فقط به درگله‌زدن گرگ می‌ماند و بس.

بطور نمونه: چند موتر از طالبان در اوقات مختلف نماز در کنار دروازه مسجد حاجی میراحمد واقع کارته‌پروان درکمین بودند تا صید شان را به چنگ آرند. بعد از ختم جماعت، طالبان همه‌ی آنانی را که جوان بودند همچون رمه گوسفند در موترهایشان انداخته و روانه پلچرخی نمودند.

در روزهای اخیر، بسیاری از مردم شهر بخصوص فارسی‌زبانان از رفتن به دکان و سایر وظایف خودداری می‌نمودند. زیرا طالبان در سرک‌ها، مساجد و نقاط دیگر مترصد بودند تا شکار شان را غافل‌گیر نمایند.

افراد موظف طالب اگر بویی از انسانیت می‌برده از مردم تذکره می‌خواست. اگر آنان را از مناطق شمالی و یا فارسی‌زبان می‌یافتند، «توقیف» و در جهنم پلچرخی می‌فرستادند. و این کار بدون سوال و پرسان صورت می‌گرفت. افراد استخبارت، «وزارت دفاع» و «وزارت داخله» مصروف این «توقیف»های ضدانسانی بودند. موترهای طالبان در تمامی نواحی کابل بخصوص خیرخانه و کارته‌پروان در تلاش بودند تا جوانان و مردان را از کوچه‌ها «توقیف» کنند. اگر طرف پنجشیری و یا از شمالی می‌بود مستقیماً به خانه‌اش هجوم برده و او را در برابر چشمان مادر، خواهر و همسرش روانه زندان می‌نمودند.

بتاریخ ۲۶ اسد ساعت ۶ صبح تعدادی از افراد موظف با هجوم به خانه سلیم که از اهالی پنجشیر و ترکاری فروش بود او را از بستر بلند نموده با خود بردند. خانم سلیم خود را زیر پای آنان انداخته با

گریه و زاری التماس می‌کرد تا وی را نبرند که از فقر و بی‌چیزی تباه می‌شوند. طالبان با حواله مشت و لگد به زن تیره‌روز می‌گفتند: «سرت را پت کو، ده گل صبح رنگ نجست را دیدیم» و شوهرش را با خود بردند.

با این شقاوت، بی‌ناموسی و توهین‌های طالبان مردم همه روزه مواجه اند. کم نیستند مردمی که خودکشی را به این زندگی پر تحقیر و رنج ترجیح می‌دهند.

شمار «توقیف» شدگان خلاف رقم ۱۰۰۰ سازمان ملل متحد و صلیب‌سرخ بنابه اظهار زندانیانی که آزاد شده اند، به ۵ تا ۶ هزار نفر می‌رسد و به علت همین تعداد وسیع است که بخشی از زندانیان را به بلاک‌های حربی پوهنتون هم می‌برند. به زندانیان در یک شبانه روز یک قرص نان خشک می‌دهند آن هم بدون چای و حتی آب آشامیدنی. توهین و لت و کوب از برنامه‌های اساسی زندان است. ☆

بسیاری از خانواده‌ها چون هیچ طالب «مقاماتی» را نمی‌شناسند باید به امید رهایی آنان روز شماری کنند.

بتاریخ ۲۵ اسد شماری وسیع از زنان و دختران در مقابل حوزه یازدهم خیرخانه تجمع نموده با گریه و دو و دشنام راجع به پسران و شوهران شان معلومات می‌خواستند. اما جواب طالبان فقط «خبر نداریم» بود. نمونه تعدادی از افرادی که «توقیف» شده اند:

- سخی ولد غلام‌حیدر ۲۵ ساله، از بهتوت پغمان در ۲۴ اسد از خانه‌اش در عقب بهارستان.
- توریالی ولد ظاهر نیز در همان روز و در همان محل.
- ضیاالحق ولد قندآغا از پنجشیر و مزدورکار در تعمیر مسجد پارک بهارستان ☆☆ در ۲۵ اسد ساعت ۷ صبح از خانه‌اش.
- عزیز ۴۵ ساله از پنجشیر از بلاک‌های مکروریان‌دوم.
- دل‌آغا ولد حاجی غلام درویش از جبل‌السراج را دکانش در مارکیت سحرگل.
- شیرعلی ۲۵ ساله از پنجشیر ۲۵ اسد، صبح وقت در حالیکه مصروف ترکاری فروشی درکراچی سیارش بود.
- همایون از پروژه جدید متعلم لیسه خلیل‌اله خلیلی.
- رحیم پنجشیری نانوای نانوایی سازمان‌ملل در کارته پروان.
- (نام محفوظ) محصل پوهنځی انجنیری پوهنتون کابل از حصه اول خیرخانه را بتاریخ ۲۵ اسد دستگیر و در حوزه یازدهم زندانی می‌کنند اما زمانی که طالبان حوزه با زنان گرد آمده در آنجا مشغول بودند، با استفاده از فرصت فرار می‌کند.
- بتاریخ ۲۶ اسد روح‌اله مدیر محاسبه بانک‌ملی را به عنوان پنجشیری بودن دستگیر می‌کنند. پسر وی طارق نزد ملا زمان سرپرست بانک می‌رود و جریان را اطلاع می‌دهد. اما ملاصاحب با گفتن اینکه از دست من چیزی ساخته نیست به این جنایت و آدم‌ربایی «شرعی» صحه می‌گذارد.

کابل

سلیم

در دخمه‌های سفارت‌شوروی

چشمدیدم از سفارت سابق شوروی که عده‌ای از زنان ربوده شده از شمالی را در آنجا محبوس کرده بودند:

تعمیر سفارت در اثر جنگ‌های جهادی‌ها به نیمه خرابه تبدیل و از مدت‌ها به این طرف متروک بوده و از آب و برق در آن خبری نیست. در بلاک‌های تخریب شده آن حدود ۳۵۰ خانواده که شامل زنان و اطفال و چند پیرمرد مریض و از حال رفته بود انداخته شده که متعلق به قریه‌جات فرزه، کلکان، سرای‌خواجه، استالف، چاریکار، قره‌باغ، کوهستان، گلبهار و سایر قریه‌جات اطراف شاهراه عمومی کابل ـ پروان بودند.

ربوده شدگان از سرنوشت شوهران، پسران، برادران و پدران خود خبر نداشتند. فضا را گریه و زاری زنان بی‌سرنوشت پر کرده بود. بلاک‌های فارسی‌زبانان و پشتون‌ها از هم جدا بوده قید و قیود شدید طالبی بر آنان تحمیل می‌گردید. اجازه بیرون رفتن نداشتند. از آب صحی و بدرفت خبری نبود. شب‌ها نان خشک می‌خوردند. تعدادی از اطفالی که در سه شبانه روز اول بصورت عموم گرسنه بودند، تلف شدند. یکی از موسسه‌های خیریه برای هر فامیل یک کمپل و یک فرش پلاستیکی داد. بعد از مدت ۵ روز (۲۰ اسد) برای هر خانواده صرف شش قرص نان خشک و صبح‌ها کمی حلواکه از آرد ماش و برنج تهیه شده بود توزیع می‌گردید. یک تعداد زنان به بهانه خانه دوستان خود ازین اردوگاه بیرون رفته و حتی تا شهر غزنی و مقر هم دربدر و بی‌پناه شدند.

وضع بد نظافت در داخل بلاک‌ها، فقدان آب آشامیدنی و تشناب‌ها باعث شیوع امراض گوناگون می‌شد.

☆ ـ قبل از این «توقیف»ها، «امربالمعروف» اکثر آنانی راکه موهای سرشان مطابق «برش اسلامی» نبود و یا ریش‌هایشان را اصلاح نموده بودند در زندان پلچرخی انداخته و تا زمانیکه ریش شان یک «قبضه» می‌شد همه از صبح وقت مجبور بودند تا یک دیوار گلی را بالا نمایند و در آخر کار به هنگام نماز شام باید آن را چپه کنند! علاوتاً در طی آن مدت با توهین، لت و کوب، کار شاقه و امتحانات «شرعی» روبرو می‌بودند.

☆☆ ـ شاروالی کابل به دستور صاحبانش در زمین پارک بهارستان، تعمیر یک مسجد را روی دست گرفته است.



عکس از «پیام زن»

این قربانیان پاسداران جهل و جنایت و دنائت، هیچگاه وجدان مرده‌ی فرزاندان اتحادیه‌ی نویسندگان پوشالی را سیخ نمی‌زند تا دیگر از خنثی‌گویی و آویزان کردن خود به دم جلادان دینی دست بکشند.

نازبو زن جوانی از شهر چاریکار: «یک طالب که او را ملاصبور صدا می‌کنند مرا به جرم اینکه در صحن بلاک‌ها چرا بدون چادری هستم چند قنداق تفنگ زده که شانه‌ام سخت درد می‌کند. لباس ندارم. از خانواده خود ده روز است که جدا هستم. طفل من چند روز قبل فوت کرد که در آخر محوطه سفارت دفن است.»

پشتون‌گل از کلکان که حامله بود: «به مجرد آوردن ما به این جا ولادت نمودم، طفلم بعد از یک روز فوت کرد. خودم به علت بی‌غذایی و بی‌دوایی شدیداً مریض هستم وکسی ندارم که به دادم برسد.» وضع او وخیم بود. به قومندان طالبان خبر دادند ولی او گفت: «ما شما را به خاطر تداوی این جا نیاورده ایم، بلکه باید شما جان بدهید تا از شر تان خلاص شویم. مثل پشک چوچه می‌دهید.»

فقیرمحمد از قریه غندآب استالف: «برخورد طالبان با ما بسیار جانورانه بود، مرا با این ریش سفید سخت لت وکوب کرده اند که مریض هستم. پسرانم معلوم نشد که کجا شده اند. زنان ما را بزور به موتر انداخته بسوی نامعلومی برده اند که تا فعلاً از آنان احوال ندارم.» فقیرمحمد گریه کنان می‌گوید «بدون گناه قربانی شده ایم.»

فیروزه دخترک ۱۲ ساله از سنجددره شمالی که در نزدیکی چشم خود چره خورده و شدیداً زخمی و از درد و گرسنگی بی‌حال است تمام فامیل خود را از دست داده است. او از شدت درد می‌نالید اما طالبان اردوگاه برایش گفته اند که اگر زیاد ناله کشیدی تو را در سرک رها می‌کنیم که گم شوی.

ریزه‌گل زن جوان از قره‌باغ که پشتو صحبت می‌کند: «**پسرم کشته شد. شوهرم معلوم نیست که کجا است. خودم که مقاومت کردم بزور مرا بغل زده به موتر انداختند و بعد با چند زن دیگر ما را لت کردند. با لگد به کمر من زدند که تا فعلاً خونریزی شدید دارم و کدام وسیله برای تداوی ندارم.**» زن دیگری که پهلوی او نشسته بود گفت: «ما دشمن طالبان هستیم. من مشکل این زن را برای پهره‌دار گفتم بی‌شرمانه فحش داد که غم ... تان را خورده نمی‌توانیم.»

روشن‌گل زن جوان از شکردره که حامله بود در راه جلال‌آباد بین موتر ولادت کرد بعد از چند ساعت خودش با نوزادش در موتر جان می‌دهند. خشوی او با دو پسرش اجمل و عمر به سفارت شوروی آورده شده‌اند.

از میان اطفال بی‌مادر لااقل دو تن از منزل سوم بلاک پایین افتیده و هلاک شده اند.

از زبان پیرمرد مریضی که دور از بلاک‌های زنانه در گوشه‌ای بدون فرش لمیده و نام خود را بابه‌صاحب‌گل گفت: «از بابه قشتعار هستم. **از زن و نواسه‌های جوان خود خبر ندارم که کجا اند. می‌ترسم که در حق شان بی‌ناموسی شده باشد. طالبان دشمن مردم اند. خانه‌های ما را سوزاندند و زنان را چور کردند. نواسه‌هایم بنام مریم‌گل و پری‌گل با مادرکلان شان گم است و خودم از غم مریض هستم نمی‌دانم چه خواهد شد.**»

یکی از زنان که از جلال‌آباد به سفارت انتقال یافته بود: «نامم شاه‌بی‌بی و از قریه کلکان هستم. می‌دانم که در حدود سه‌هزار خانواده شمالی در اثر حمله طالبان آواره شده اند. جوانان کشته و پیرمردها در پلچرخی زندانی و زنان به جلال‌آباد و قندهار برده شده اند. از کمپ سرشاهی به تاریخ ۱۸ اسد این جا آورده شده‌ایم و تعداد زیاد دیگر زنان جوان معلوم نیست که به کجا برده شده اند. در اثر گرمی هوا و کمبود مواد خوراکه و آب از ۱۳ الی ۱۷ اسد در حدود ۳۰ طفل از بین رفته و چند زن حامله سقط نموده اند. خودم از پسرانم و یک دخترم بنام شبو که ۱۸ سال دارد خبر ندارم.»

بی‌بی‌گل زن جوانیکه از سرای خواجه می‌باشد: «با من عروس ۲۰ روزه‌ام می‌باشد ولی از پسر جوانم خبر ندارم. دو طفلم معلوم نیست که زیرخاک شده اند و یا جای دیگری برده شده اند از سه روز به این طرف برای ما تنها سه قرص نان خشک می‌دهند و هیچ چیز نداریم. طالبان پهره‌دار همیشه به ما فحش می‌دهند که از خاطر شما فارسی‌زبانان است که ما در شمالی شکست می‌خوریم باید همه شما رابکشیم.»

صدیقه زن جوانی از قریه سنجددره گفت که تا حال صرف دو مرتبه نان خشک به طفل‌ها داده اند باقی همه ما گرسنه بودیم و نمی‌دانستیم سرنوشت ما چه می‌شود. اگر کوچکترین چیزی به زبان می‌آوردیم طالبان به لت وکوب می‌پرداختند. مرا پسرعمه‌ام با پرداخت چندین لک‌افغانی نجات داد.

زنان و اطفالی که جبراً در اینجا آورده شده و نگهداری می‌شوند، نسبت قلت آب و نان و از ترس اینکه به خوست برده خواهند شد همه مریض و بی‌حال شده بودند.

ر.س.

رهایی زنان در بدل پول

طالبان هزاران زن پیر و جوان و کودک را در کمپ سرشاهی در اسارت داشته و مردان آنان را در پلچرخی زندانی کرده بودند. اما پهره‌داران طالب هر زن را در بدل ۱۵ تا ۲۰لک افغانی رها می‌کردند. برقی‌گل عروس جوانش از قریه فرزه (شوهرش را در پلچرخی زندانی کرده بودند) را با هزارها بدبختی پیدا کرده و با تادیه ده‌لک افغانی به طالبان نجات داد.

مقاومت و خودکشی زنان

● در قریه علی‌خیل مرکز محمودراقی وقتی عرب‌ها و پاکستانی‌ها به همراهی طالب‌های قندهاری داخل خانه‌ای شدند و خواستند که به ناموس عروس خانه تجاوز کنند در اثر مقاومت تمام اهل خانواده کشته شدند.

● بعد از ظهر ۱۳ اسد زن جوانی از سرویسی که زنان را بطرف جلال‌آباد می‌برد، در مقابل رهنمای معاملات کاروال در نزدیکی پل‌خواجه‌بغرا خود را از موتر انداخت و مردم او را به کلینک سره‌میاشت انتقال دادند ولی زن در بین راه درگذشته بود.

● به تاریخ ۱۵ اسد روز پنجشنبه زن جوانی در حصه سرای‌شمالی از موتری حامل زنان که به سرعت به طرف جلال‌آباد در حرکت بود خود را پائین انداخت که جابجا هلاک شد. به اساس گفته‌های مردم تعداد زنانی که در مسیر راه کابل ـ جلال‌آباد دست به خودکشی زده اند زیاد بوده است.

● زنی به نام افغان‌گل از قلعه ده‌کوپایان زمانی که جبراً از جانب طالبان به موتر کاماز انداخته شده بود تا به جلال‌آباد کوچ داده شود، در مسیر راه از شدت درماندگی و اندوه سکته قلبی کرد.

دو طفل خوردسال وی به نام‌های پری و قاسم در حصه باغ زنانه به مردم قریه ده‌کو سپرده شد. جنازه افغان‌گل را در ساحه پلچرخی دفن کردند.

● خدیجه با پنج طفل دو پسر ۲ و ۷ ساله و سه دختر ۳، ۱۰ و ۱۲ ساله توسط پنجابی‌ها به موتر داتسن انداخته می‌شود. وی در مسیر راه از طالبک‌ها می‌پرسد که ما را کجا می‌برید؟ همین که از سرنوشتش می‌داند خود را از موتر در حال رفتار پرتاب می‌کند که جابجا هلاک می‌شود. بچه و دخترهایش مرگ مادر را دیده به جلال‌آباد برده می‌شوند. دخترک ۱۲ ساله‌اش بنام ندیمه که از جلال‌آباد آورده شد قضیه را به زنان داخل بلاک‌ها قصه کرده است.

سگ‌جنگی بین طالبان

روز سه‌شنبه بعد از ظهر ۱۲ اسد موترهای حامل زنان و اطفال مردمان شمالی که جبراً از طرف پاکستانی‌ها و عرب‌ها به سوی جلال‌آباد رهنمایی می‌شدند و درکنار دریوران نشسته بودند، از طرف عده‌ای طالبان قندهاری عمل بی‌ناموسانه تلقی شده و موترها را در ساحه پلچرخی توقف دادند که در نتیجه بین هر دو طرف زد و خورد مسلحانه صورت گرفته و چند نفر از جانبین کشته شدند.

● ملاصدراعظم که در جلال‌آباد مسئولیت دارد، انتقال زنان و اطفال را به شکل جبری به کمپ‌های سرشاهی محکوم کرده و دو موتر کاماز حامل زنان را از درونته دوباره به طرف کابل روان کرد که سرنوشت آنان تا حال معلوم نیست.

● روز سه‌شنبه مورخه ۱۲ اسد ۷۸ به تعداد ۸۰ تا ۱۰۰ نفر از اهالی منطقه قریه‌های باکوضم و کلالی‌های اشترکرام کوهستان به شکل نظربند به پلچرخی انتقال داده شدند.

ب.عمر

شکم لگد شدن چهار طالب و درس ناموس‌داری به آنان

روز اول عید قربان گذشته، مردی جوان و خانمش در مکروریان سوم بطرف خانه یکی از خویشاوندان شان روان بودند. دو طالب، از پشت سر زن را با چوب دست داشته شان می‌زنند. شوهر زن بلافاصله ایستاد شده و از طالبان می‌پرسد که چرا می‌زنید؟ هر دو طالب با تمسخر و گستاخی مخصوص شان می‌گویند: «چرا زنت بی‌حجاب است؟» در حالی که آن خانم صد فیصد حجاب طالبی را مراعات نموده بود. مرد جوان بدون بگو مگوی بیشتر آستین ها را بر زده و دو طالب را چنان لت وکوب می‌کند که هر دو از پا می‌افتند. در این جریان که همه مردم محل جمع شده بودند سر و کله دو طالب دیگر پیدا می‌شود. آنان از شوهر زن می‌پرسند چرا طالبان را لت کرده‌ای؟ ولی

وی از آنان می‌پرسد که «شما هم طالب هستید؟» وقتی جواب مثبت می‌شنود، مرد خشمگین بلافاصله دو طالب تازه‌وارد را نیز زیر مشت و لگد می‌گیرد تا این که موتر طالبان به محل زد و خورد می‌رسد. یکتن از طالبان که آدم «مهمی» بنظر می‌رسید از شوهر زن می‌پرسدکه چرا طالبان را لت کرده است؟ مرد می‌گوید: «به فرض اگر بالای ناموس شما کسی دست بالا کند، چه می‌کنید؟» طالب جواب می‌دهد «می‌کشمش.»

مرد به طالب می‌گوید: «پس دعا کنید که از مرگ نجات یافتند!»

طالبان که مخصوصاً با ازدحام مردم اوضاع را وخیم یافته بودند بدون گفتگوی بیشتر صحنه را ترک گفته و به چهار طالب لت خورده نیز توصیه می‌کنند که پی کار شان بروند.

آری این است درس ناموس داری که طالبان باید در مکتب ناموس‌داری مردم بیاموزند.

کشتن زیر شکنجه

حاجی مشکو دکاندار به اتهام داشتن سلاح در اواخر قوس ۱۳۷۷ زندانی می‌شود. بقول اکثر دکانداران محل، مشکو فرد صادق بوده و بیشتر از طالبان بدگویی می‌نمود. طالبان وی را به شدت شکنجه می‌دهند تا به داشتن سلاح اعتراف نماید. اما او که قطعاً اهل سلاح و سلاح داری نبود چیزی نگفته و زیر شکنجه جان می‌دهد. طالبان به فوریت جسد مثله شده‌ی وی را به شفاخانه وزیراکبرخان انتقال داده و از رئیس شفاخانه (مربوط صلیب سرخ) می‌خواهند تا به خانواده مشکو بگویند که گویا وی در اثر مریضی درگذشته است. اما رئیس شفاخانه از تقبل این مسئولیت ضد انسانی و جنایتکارانه خودداری نموده، جسد را تحویل می‌گیرد و به خانواده مشکو با تذکر این که شفاخانه او را مرده از طالبان تحویل گرفته، می‌سپارد. خانواده ماتم گرفته هیچ مرجع قانونی نداشتند تا علیه طالبان جنایتکا را اعلان جرم نمایند.

«مرگ در نوروز؟»

روز نوروز تعدادی از مردان ریش سفید و جوانان جنازه یکی از اقارب شان را بخاطر به خاک سپردن به تپه شهدا می‌برند. آنان بعد از دفن جنازه در اطراف قبر حلقه می‌زنند تا دعای خیر انجام دهند. در این هنگام یک طالب سر رسیده و یکی از ریش سفیدان را با دره می‌زند که مگر از رادیو شریعت نشنیدی که امروز کس حق ندارد نوروز را تجلیل نماید؟ آن مرد به آرامی جواب می‌دهد: «ولی ما بخاطر تدفین جنازه به قبرستان آمده ایم نه بخاطر تجلیل نوروز.» طالب بلافاصله با لحن حق به جانب تری می‌گوید: «مگر او نمی‌فهمید که آدم در همچون روزی نمی‌میرد؟!»

این قصه به فکاهی بامزه‌ای می‌ماند. اما در دیاری پامال جاهلترین ابنای بشر، از واقعیت روزمره است.

خودکشی از فرط درماندگی

به تاریخ ۱۱ قوس ۱۳۷۷، پیرمردی از معاینه خانه‌ای واقع در چارراهی حاجی یعقوب بیرون آمده و به سرعت خود را در یک چاه سر باز که در مقابل معاینه خانه قرار داشت انداخته و به زندگی‌اش خاتمه بخشید. پیرمرد پول دوایی را که داکتر به یکی از بستگانش تجویز کرده بود نداشت و از فرط درماندگی و فقر دست به خودکشی زد.

ب. هوشنگ

مرض ضد زن

به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۷۸ در لیسه مریم حصه دوم خیر خانه ساعت تقریباً چهار بعد از ظهر در یکی از شیریخ فروشی ها بین تعدادی از مراجعان چند زن هم دیده می‌شد. ناگهان موتر امربالمعروف سر رسیده و چند طالب از آن پیاده و داخل شیریخ فروشی می‌گردند. آنان در حالیکه مردان را از دکان خارج ساختند، سه زن را در آنجا قفل نموده و خود می‌روند.

بعد از حدود یک ساعت دوباره زنان را رها می‌سازند.

ریای طالبی

در ماه حمل سال جاری در حالیکه طالبان نواختن و شنیدن موسیقی را حرام اعلام نموده اند، یک نفر نوازنده اظهار داشت که شب قبل برای طالبان موسیقی نواخته است.

وقتی شخص مذکور از طالبان پرسیده بود که اگر حوزه خبر شود چه خواهد شد، جواب شنیده بود که «خود ما حوزه هستیم.»

بیزاری از کار در «امارت»

مامور سالخورده‌ای که سابقه کارش به ۳۰ تا ۳۵ سال می‌رسید، بخاطری که ریشش دراز نبود و قسمت زیر زنخش را اصلاح نموده بود، در مقابل صدها نفر در سرک عمومی توسط طالبان شلاق کاری شد. زمانیکه از امربالمعروف دور شد، سوگند یاد کرد که دیگر در دفتر

حاضری این دولت هرگز امضا نخواهد نمود.

فرشته

مقاومت جوانان و انتقام طالبی

در اول نوروز سال ۱۳۷۸ در پنجصد فامیلی شهر کابل که اطفال، نوجوانان و جوانان، برای تجلیل این روز برآمده و به قبر پدران ۵شهید و خویشاوندان خویش رفته بودند، در حدود ساعت ده صبح دو نفر طالب شلاق بدست سر رسیده و به لت وکوب آنان شروع کردند. اما دو تن از جوانان شیر دل هم رفتار طالبان را تحمل نتوانسته و با خشم فراوان، دو طالب را زیر مشت و لگد گرفتند. طالبان با دستگاه مخابره شان از حوزه کمک خواسته و چند دقیقه بعد طالبان تازه دم خود را به محل حادثه رساندند. دو جوان از آنجا فرار نمودند اما کسانیکه باقی مانده بودند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. از آن میان چهار نوجوان را گرفته، روی شان را سیاه کرده، تنبان های شان راکشیده و آنان را بر سر موتر در چارراهی پنجصد فامیلی گشتانده و صدا می‌زدند که «این است جزای کسی که به عمل خلاف دست می‌زند.»

ک.ب.

شکنجه و کشتار طالبی

شیرعلم ولد حاجی علم‌الدین از میربچه کوت که حدود چهل سال داشت و پدر هفت طفل بود، در اوایل اسد ۷۸ به بهانه داشتن سلاح دستگیر و زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد. با آنکه یک دست و یک پایش را قطع می‌نمایند چون صاحب سلاحی نبود چیزی برای اعتراف نداشت. سرانجام بعد از نه روز جسد وی در نزدیکی ولسوالی میربچه کوت یافت می‌شود.

زمانی که شیرعلم را دستگیر می‌نمایند، طالبان به خانمش که سخت مریض بود و فقط چار روز از ولادتش سپری می‌شد، هم رحمی نکرده و با قساوتی حیوانی با وی برخورد نموده بودند.

جسد مردی ۴۵ ساله به نام یاسین ولد احمدجان نیز پیدا شد که انگشتان هر دو دستش را بریده بودند. او هم مسکونی قریه مشوانی ولسوالی میربچه کوت بود.

شیرزی ولد قسیم حدود ۲۲ ساله با شیرعلم یکجا برده شد و جسد وی نیز در نزدیکی ولسوالی میربچه کوت به دست آمد.

هرسه نفر فوق متعلق به ملیت پشتون بودند. قریه مشوانی بالا و پایین ولسوالی میربچه کوت، پشتون نشین می‌باشند.

وژمه

در امارت رذالت

در اوایل حمل ۱۳۷۸ در یک روز بارانی مامورین امربالمعروف داخل کلنیک حمایه طفل و مادر پروان سوم می‌شوند. در اطاق واکسین یک واکسیناتور مرد مصروف کار بوده و چون در اطاق بخاری روشن بوده سه نفر کارمند کلنیک چادری های خود را جهت خشک شدن آنجا آورده بودند. اولاً واکسیناتور به جرم این که چادری زنان در اطاقش است شدیداً لت وکوب شده و بعداً صاحبان چادری ها در ولایت کابل در زندان انداخته می‌شوند. برای همه زنان سه روز قید تعیین می‌شود، در عین حالی که مورد لت وکوب قرار می‌گیرند. پس از رهایی از زندان در خانه توسط شوهران شان لت وکوب شده و مورد لعن و طعن اقارب قرار می‌گیرند. قرار حکایه‌ی یکی از زنان زندانی که قیدش را سپری نموده بود بیش از دو صد زن به جرم عدم مراعات حجاب اسلامی و جرایمی از این قبیل زندانی بودند که سرنوشت اکثریت شان طی ماه ها تعیین نشده بود. واکسیناتور مرد هنوز هم زندانی است و څارنوال ها روزانه از وی تحقیق می‌نمایند.

ستاره

دزدی «سپاهیان اسلام»

در ۲۷ دلو ۱۳۷۷ ساعت ۸ شب تعدادی از طالبان مسلح با چهره‌های پوشیده داخل ریاست ملی‌بس کابل واقع مکروریان می‌شوند. آنان می‌بینند که ۴ تن از کارکنان ملی‌بس به شمول مدیر اداری به نام نثاراحمد مصروف خوردن نان شب اند. چلی‌بچه‌ها بدون معطلی شروع به بستن دست و پای آنان نموده و همه را به زور داخل کانتینری که در صحن ریاست بود، می‌اندازند و با خاطر آسوده شروع به دزدیدن مقداری پول از بانک ریاست و پرزه‌جات موترهای «تاتا» می‌کنند. ماموران مذکور وقتی بالاخره دروازه کانتینر را باز نموده و از آن خارج می‌شوند، می‌بینند که تمام اموال و اشیا به سرقت رفته است. به حوزه امنیتی ساحه اطلاع می‌دهند و به آمر حوزه می‌گویند که دزدان لهجه قندهاری داشتند و طالب بودند. آمر حوزه که سرکرده

دزدان است می‌گوید: «نام طالبان قندهاری را نگیرید آنان دزد نه بلکه سپاهیان اسلام اند.»

ز.ن.

وصیت بی‌بی رحیمه

بی‌بی رحیمه زن بیسواد ۴۲ ساله‌ای از قریه مشوانی ولسوالی میربچه کوت بعد از دیدن جنایات وحشیانه طالبان آنقدر از آنان متنفر و بیزار می‌شود که به فامیل خود وصیت می‌کند بر جنازه‌اش احدی از ملا، طالب و مولوی را به هیچ عنوانی اجازه شرکت ندهند. وی با گریه از کشته شدگان و سوختن کلبه گک‌اش در درون باغ یاد می‌کند.

در داخل حویلی خانه مسکونی وی یک درخت توت بود که طالبان آن را اره کرده اند تا مبادا از بالای آن کسی به طرف شان تیراندازی کند.

وصیت بی‌بی‌رحیمه در واقع وصیت ناگفته‌ی اکثریت مردم ما می‌باشد.

ق. مسعود

«لعنت بر طالبان و مسعود»

به تاریخ ۴ جولای ۱۹۹۹ زمانیکه می‌خواستم از کارخانوی پشاور به طرف خانه بروم در راه خانمی با چند طفل و شوهرش به موتر ما بالا شدند. از سر و وضع بسیار غیرعادی شان به حیرت افتاده و بی‌محابا پرسیدم مادر از کابل آمده اید؟

از چشمان زن سالخورده اشک جاری شد و گفت: «جان مادر از کابل نی از زیر ساطور آمده ایم، از چاریکار آمده ایم. از سر مرده همسایگانم گذشته آمده ایم، ولی ای کاش می‌مردم و نمی‌آمدم لعنت بر هر دوی این "جنگ گره" ها. دو پسرم را بردند لعنت بر این طالبان ناطالب، پسرانم یکی ۱۶ ساله بود و دیگرش ۱۴ ساله.» و در میان گریه های جگرسوزش ادامه داد: «لعنتی ها همین که وارد شهر شدند به خانه ها حمله‌ور گشته، مردها و بچه‌های خردسال را از همه اولتر بردند، نمیدانم به کجا... بعد از آن تمام طفل‌ها و زنها را به موتر ها انداخته و در دشت خشک و خالی جلال آباد رها کردند که نه آبی بود و نه نانی. ای کاش در همان خانه ام می‌مردم ولی اینجا نمی‌آمدم... با هزار بدبختی در موتر دیگری سوار شدیم و بطرف طورخم آمدیم،... کاش تفنگ می‌داشتم و در طورخم جواب طالبک ... را می‌دادم که برایم می‌گفت پنجشیری ته خنگه زغلی، ورشه توپک بیا واخله. زن داغدیده می‌گفت: «خدا می‌داند که می‌توانم در آینده پسرانم را ببینم یانی... با آنان چه خواهند کرد. به خدا قسم که تفنگ را در دست هم نگرفته بودند ولی به نام افراد مسعود آنان را بردند. لعنت به او هم که اگر او نمی‌بود، چرا در حق ما مردم بیچاره اینقدر ظلم می‌شد.»

فرهاد

بی‌ناموسی رئیس پوهنتون

بتاریخ ۱۲ اسد محصلین پوهنځی ستماتولوژی (طب دندان) متوجه یکی از همصنفان خود می‌شوند که اشکریزان از دفتر رئیس آن پوهنځی سیدعطاالله‌هاشمی خارج می‌شود. دانستیم که آن ملا در دفترش به وی تجاوز کرده است. محصلان خشمگین شده و به دفتر وی هجوم بردند. رئیس از ترس داخل دفتر شده دروازه را بست. اما محصلان دروازه را شکسته و او را به سرک عمومی آوردند. هر محصل به نوبه خو به روی رئیس تف انداخته و با مشت و لگد به سر و رویش می‌کوبیدند. در حالیکه سر و روی رئیس خونین شده بود لنگی‌اش را به گردنش پیچیده و او را از راه سرک کارته‌سخی به طرف شهر کشان کشان می‌بردند در مسیر راه هر عابری برروی طالب به مقام رسیده تف می‌انداخت. زمانیکه مسئولان حوزه امنیتی سر رسیدند کوشیدند تا به بهانه تحقیق برادر هم سنگر شان را از چنگ محصلان نجات دهند مگر محصلان نگذاشتند. در نزدیک باغ وحش قومندان شهر کابل ملاعبدالرزاق آخوند بالای محصلان موتر خود را رانده که در نتیجه آنان پراگنده شدند. چند محصل را دستگیر نموده و برای متباقی دستور دادند که امشب همه در لیلیه مرکز پوهنتون حاضر باشند تا از موضوع تحقیق کامل صورت گیرد. در آنشب تعدادی از محصلان را از لیلیه به بهانه تحقیق دستگیر نموده و به جای نامعلومی انتقال می‌دهند که تاکنون از آنان اطلاعی در دست نیست.

ب. ا.

مظاهره‌ی «ضد امریکایی» طالبان

به تاریخ ۳۰ اسد ۷۷ روز جمعه بعد از ختم نماز حدود ساعت ۲:۳۰ با ابلاغ از طرف ملاامام‌های مساجد «مظاهره»‌ای بر ضد امریکا آغاز گردید. طالبان تفنگ بدست و امربالمعروف دکانداران و خرده‌فروشان شهر را به زور به مظاهره‌چیان که به جز از چند طالب‌بچه کس دیگری نبودند ملحق می‌ساختند. هر کدام از مظاهره‌چیان شعار دلخواه خود را سر می‌داد، تعدادی «مرگ بر ایران»، «مرگ بر امریکا» و بعضی‌ها هم «مرده باد پاکستان» را سر داده بودند. بالاخره

مظاهره‌چیان بطرف عمارت صلیب سرخ رفته و بـه پـرتاب سـنگ و چوب شروع کردند. بعد از این حادثه، کارکنان صلیب سرخ از رفتن به کار اباورزیدند. همه شیشه های عمارت صلیب سرخ شکسته، بیرق آن سوزانده و تمام اجناس و پول نقد موسسه توسط طالب بچه‌ها به یغما رفت. همچنین شیشه‌های تقریباً ۱۶ موتر مـختلف‌النـوع شکسـته و بادی آنها تخریب گردید و تا حال از کار افتاده اند.

مظاهره با دادن یک اعلامیه به دفتر تخریب‌شده‌ی صلیب سـرخ حوالی ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر با آمدن مولوی صـدراعـظم مـعاون ولایت ختم گردید.

ب.عمر

تجلیل نوروز لگدی بر پوزه‌ی طالبان

با وجود غیر «شرعی» خواندن نوروز از جانب طالبان و چـنگ و دندان نشان دادن جهت ارعاب مردم، تمامی باشندگان کـابل، پـیر و جوان، مرد و زن نوروز را تجلیل نمودند و با به مبارزه طلبیدن طالبان یکبار دیگر مقاومت و خشم و نفرت شان را نسبت بـه دشـمن ثـابت ساختند.

چند روز قبل از نوروز، رادیو شریعت به کـرات مـردم را هشـدار می‌داد تا از برگزاری مراسم نوروز جداً خودداری نمایند زیرا نوروز با اسلام منافات داشته و خلاف «شرع» و «شریعت» می‌باشد.

اما با فرارسیدن نوروز، مردم به چرندیات طالبان اعتنا ننموده و با رفتن به تپه ها و قبرستان ها، نوروز باستانی را با دلی پرخون و با وجود ضرب و شتم و پرتاب سنگ و دو و دشنام برگزار نمودند.

گزارش فشرده‌ای از چگونگی برگزاری مـراسـم نـوروز و عکس العمل مردم در برابر خشونت و وحشت طالبان:

در تپه های کلوله پشته و شهرآرا: از آنجایی که طالبان قبلاً به وسیله رادیو شریعت به مردم مکرراً هشدار داده بودند کـه از تـجلیل نوروز خودداری نمایند، فکر می‌کردند که مـردم جـرات نـدارنـد از دساتیر مسخره‌ی آنان سرپیچی نمایند. اما طالبان و خاد مذهبی بدنام «امربالمعروف و نهی عن المنکر»، نمی‌دانستند که بیش از چهارهزار نفر در تپه کلوله پشته و قریب سه هزار دیگر در تـپه شـهرآرا در حـال برگزاری نوروز بودند. ساکنین مناطق نـزدیک بـه دو تـپه مـذکور، از ساعت ۸ صبح تا ۳ بعد از ظهر با اطفال و با پوشیدن لباس های پـاک وبعضاً نو به تپه ها بالا شده و با سر زدن به مقبره نزدیکان و وابستگان شان‌جنده های قبر ها را نو کردند. بعضی بعد از خیرات و پاشیدن گل و در دادن عنبر به تپه ها به گشت وگذار پرداختند. فروشندگان شور نخود وغیره، کراچی های شان را به تپه بالا نموده بودند و بازار خرید و فروش گرم بود. تعدادی از دختران با پاهای برهنه سبزه ها را لگد می‌نمودند و بچه های نوجوان با تشکیل دسته های شان به سـنگ بـازی وکشـتی گیری وغیره بازی ها مشغول بودند. بیش از دو هزار جمعیت را زنان و دخـتران تشکـیل مـی‌دادنـد. حـدود سـاعت ۵ دو مـوتر وزارت «امربالمعروف» با افراد مسلح و نیز مجهز با چوب و دره، نخست به تپه کلوله پشته و بعد به شهرآرا ریختند تا مردم را متفرق نمایند. قبل از این که آنان به سر تپه برسند، مردم، بـخصوص نـوجوانـان بـه مـقاومت پرداختند و با دو و دشنام هایی که شایسته طالبان است و پرتاب سنگ و کلوخ از آنان استقبال نمودند.

نوجوانان و تعدادی از دختران جوان که از قبل چادری های شان را بالا زده بودند با گفتن «بی نیکر ها آمدند»، «وحشی ها رسیدند»، «علی آبادی ها آمدند» وغیره بیشتر خشم افراد امربالمعروف را برانگیختند. طالبان در حالیکه با پرتاب سنگ مواجه بودند خود را به سر تـپه هـا رساندند و با چوب کاری و نشانه گرفتن سلاح های شان مردم را جبراً از تپه ها پایین نمودند. چند زنی را که نتوانسته بودند فرار نـمایند بـه شدت لت وکوب کردند. در این هیاهو بسیاری از اشـیای زنـان مـثل چادری، چادر، انگشتر، بوت، قیدک مو وغیره گم شد.

با وجود رفتار وحشیانه طالبان، مردم بخصوص دختران جوان از صحن حویلی های شان در ترصد بودند تا با رفتن طالبان دوباره به تپه ها بالا شوند. اما طالبان با بجا گذاشتن افراد مسلح شان به سر تپه ها تا تاریک شدن هوا مردم را از برگشتن باز داشتند.

در تپه پنجصد فامیلی: مردم مناطق خیرخانه و پنجصد فامیلی از صبح وقت راهی تپه پنجصد فامیلی شدند. تا بعد از زیارت مقبره ها و خیرات بر سر گور نزدیکان شان در گورستان وسیع دامـنه پـنجصد فامیلی، به تپه بالا شده و نوروز را تجلیل نمایند. آنانی که خـانه هـای شان در دامنه تپه موقعیت داشت توانستند به تپه بروند. اما دیگران که می‌خواستند از طریق سرک ها راهی تپه شوند، انتهای همه سرک ها را مسدود یافتند. افراد امربالمعروف با قرار دادن موتر های شان و پیاده کردن افراد مسلح تـمامی راه هـا را مسـدود نـموده بـودند و اجـازه نمیدادند کسی به تپه بالا شود. در یک میدانی بیش از دو هزار نوجوان گرد آمده بودند و با مسخره نمودن طالبان تلاش می‌ورزیدند تا راهشان را به سوی تپه بازکنند. زنان از کلکین خانه ها و پشت بام‌هایشان منتظر فرصت بودند. تعدادی از زنان با حمل جنده‌ی قبرها چند بار خواستند به تپه روند اما طالبان با دو و دشنام مانع آنان می‌شدند. چنانچه گفتم، قریب دو هزار نوجوان با نثار دو دوشنام های شدید و سنگ زدن طالبان را به مبارزه طلبیده مسخره می‌نمودند. زمانی که چند طالب کـه سـر یکی از آنان کل بود بسوی نوجوانان هجوم میآورند تا آنـان را مـتفرق نمایند، بچه‌ها با اشپلاق و آواز کشیدن و دو خـواهـر و مـادر و زن بـا صدای بلند، با تـمسخر و ریشـخند مـی‌گفتند: «سنگ تـه صـبح نـان ندادی»، «پاچه گیر شده»، «مثلی که استخوانش گوشت نداشت»، «برو نی از زنجیرش بگیر»، «حرامزاده بسیار گشنه اس» و... طالب با سوار شـــدن بـــر بـــایسکل چـنان صـحنه مـضحک را بـوجود

آورده بود که همه نوجوانان با صدای بلند و اشپلاق و خنده می‌گفتند: «حالی طالب سر بایسکل شیشته»، «دست ایلا میدوانه» وغیره.

دو طالب دیگر با توجه به بیچارگی شان در برابر هجوم مردم، هر چند دقیقه بعد به موتر سوار شده و آن را بسرعت بطرف مردم برده و با توقف دادن ناگهانی در میان نوجوانان در حال فرار، یکی از آنان که سلاح بر شانه و شلاق بر دست داشت از موتر پیاده می‌شد و هرکسی را که گیرش می افتاد با قیافه و حرکات مضحکی شلاق کاری می نمود. این وضع چند ساعت ادامه داشت.

در قول آبچکان: در قول آبچکان نیز سه الی چهار هزار نفر جمع شده بودند. زنان و مردان در حالیکه مصروف دعا بر سر مقبره خویشاوندان شان بودند متوجه شدند که طالبان به طرف آنان می آیند. همه آنان شروع نمودند به سنگ زدن و دو دشنام. در یک جا چهار دختر و یک زن دو طالبی را که می‌خواستند زنان را به دره ببندند، چنان با سنگ و مشت و لگد و بوت های کُری بلند شان فرش نمودند که آن دو طالب وحشت زده و موی کنده توان فرار نداشتند. موتر طالبان باآگاه شدن از جریان، بسوی دختران هجوم برده و متقابلاً آنقدر آنان رالت و کوب کردند که سرنوشت شان به شفاخانه کشید.

در باغ بالا: در باغ بالا نیز تعداد وسیعی از زنان و مردان جمع شده بودند. زمانی که موتر گشت «امربالمعروف»ها می‌آیند تا آنان را متفرق نمایند، مردم به نشانه اعتراض و اهانت خونسرد بطرف تپه بالا می‌روند. در این ضمن یکتن از «عبدالمعروفها» از موتر پیاده شده بطرف تپه میرود تا با آن عبا و قبای نفرت آمیز و جانورگونه‌اش مردم را ترسانده وادار به فرار نماید، اما هنوز به راس تپه نرسیده بود که انفجار ماین او را مجروح نمود. سایر هم مسلکانش، پراکندن مردم را فراموش نموده با عجله در غم بردن زخمی شان می‌شوند و تا آخر مجال برای بازگشت نیافتند.

به همین ترتیب در سایر تپه‌ها و قبرستان های کابل مثل بادام باغ، تپه شهدا، تپه وزیراکبر خان، بی‌بی مهرو و غیره زن و مرد و پیر و جوان جمع شده بودند و متقابلاً طالبان با برخورد و پراکندن مردم از هیچ اقدام خودداری نمی کردند.

آن کابلیانی که نتوانسته بودند خود را به تپه ها و قبرستان ها برسانند وبخصوص زنان و دختران با پوشیدن لباس‌های پاک و قسماً نو به بهانه رفتن به خانه اقارب درکوچه ها و بازار ها به گشت وگذار پرداختند. در میدانی ها نوجوانان و اطفال به بازی‌ها و سرگرمی‌های متداول پرداختند و تعداد زیاد دیگر با سرزدن به خانه خویشاوندان نوروز را تجلیل نمودند.

بقیه در صفحه (۷۳)



عکس از «پیام زن»



عکس از «پیام زن»

طالبان مثل برادران خاین جهادی شان با هیچ چنگ و دندان نشان دادنی شریعتی و دینی و غیر دینی قادر نخواهند بود پیر و جوان و کودکان ما را از گرامیداشت نوروز باستان باز دارند.

اعلامیه «راوا» به مناسبت خیزش‌های اخیر محصلان در ایران

در ایران «کسی می‌آید»!

از ۱۹۷۸ به اینسو که جلادان بنیادگرای ایران به رهبری خمینی به انقلاب دموکراتیک مردم برضد رژیم دست نشانده شاه خیانت ورزیده و قدرت را غصب کردند، بخش‌های عظیمی از کارگران، محصلان و زنان ایران با قبول زندان، شکنجه و مرگ در مبارزه علیه سرنگونی فاشیزم مذهبی از پا ننشسته اند. طی این ۲۰ سال، زندان‌های هیچ کشور دیگر پامال استبداد مذهبی در دنیا، مثل ایران از دهها‌هزار زندانی سیاسی مملو نبوده است. شکنجه‌ها و جنایت‌هایی که در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد، بدون تردید در هیچ کجا نظیر ندارد. معهذا صدای رعد مقاومت این خلق قهرمان از درون قتلگاه‌ها، از کارخانه‌ها، از خیابان‌ها، از کوهها، از مدارس، از دانشگاه‌ها، از استدیوم‌های ورزشی، از صفحات مطبوعات و از داخل و خارج به گوش جهانیان رسیده است.

ایران آبستن انقلابی ولایت فقیه برانداز بود که خاتمی را روی صحنه آوردند وعده‌ای ابلهانه او را تافته‌ای جدا بافته از کل رژیم و منجی‌ای خواندند که ایران را از مکروب بنیادگرایی پاک کرده و در آن «مدنیت» و «دموکراسی» را به ارمغان خواهد آورد. اما موج آدم‌ربایی و شکنجه وکشتار حتی دامنه‌دارتر و شدیدتر از پیش ادامه یافت. اقتصاد کماکان «مال خر» باقی ماند؛ ضمن مزدورگیری از حزب خلیلی و اکبری و متحدان در «ائتلاف شمال»، به نمایش قدرت مقابل رژیم برادر طالبی پرداخته شد و...

جوشش خشم و نفرت و عهد در دل مردم ایران بر ضد استبداد خونین و عوامفریب مذهبی، چندین ماه قبل هم در قیام‌هایی در شهرهای مختلف خود را نمایان ساخت. اما تظاهرات و اجتماعات اعتراضی ماه جولای دهها‌هزار محصل آزادیخواه با شعارهای ضد رژیم و خاتمی همچنان که «ولایت فقیه» را به لرزه انداخت و به توده‌ها دلگرمی بخشید، ثابت نمود که: حنای خاتمی بمثابه مهره‌ی «دموکرات» رژیم دیگر رنگی ندارد و خواست حیاتی مردم ایران برچیدن بساط رژیم است؛ که جناح‌های رژیم در برابر قهر مردم، یکدل و یک جان اند؛ وقتی مردم ستمدیده سر به عصیان زنند، به رژیم‌های تئوکراتیک با آنکه به خاطر ارعاب مردم خود را با اوراق قرآن و شریعت و احکام دینی می‌پوشانند، متهورانه یورش می‌برند و پوشش آنان را بی‌محابا می‌درند؛ که رژیمی تا دندان مسلح، با سیاست‌های معامله‌گرانه و سازشکارانه بیشتر جری شده و بیشتر خون خواهد ریخت.



ما پیروزی مردم ایران را در سرنگونی جمهوری سفاک اسلامی، الهامبخش مردم ما در تاراندن داره‌های خون و خیانت و جنون طالبی و جهادی در افغانستان می‌دانیم. و تردیدی نداریم که جنبش‌های محصلی وکارگری و سایر گروههای مردم در ایران باز هم توفنده‌تر به غرش در آمده و سرانجام کار رژیم تبهکار را یکطرفه خواهند کرد. آری، در ایران «کسی می‌آید»!

برخی شعارهای جنبش اخیر محصلان ایران:

دانشجویان مرگ را بر تسلیم ترجیح می‌دهند!
مرگ بر خامنه‌ای!
مرگ بر خاتمی!
جنتی ملاعمر اعدام باید گردد!
طالبان حیاکن، مملکت را رهاکن!
وای به روزی که مسلح شویم!
لحظه به لحظه گوییم زیر شکنجه گوییم
یا آزادی یا مرگ!
ما دولت زور نمی‌خواهیم
آخوند مزدور نمی‌خواهیم!
انصار جنایت می‌کند
رهبر حمایت می‌کند!
مرگ بر این حکومت ریش و پشم!
خامنه‌ای حیاکن
سلطنت را رهاکن!
بیست سال سکوت تمام شد
مردم قیام شروع شد! ■

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

برخورد اجنت کی‌جی‌بی به استالین و کیم‌ال‌سونگ

خوانندگان حتماً متوجه اند که پایه عشق و ارادت داکترصاحب به «رئیس جمهور» آنقدر سست نیست که نام نجیب را هم در کنار نام حفیظ‌اله‌امین به عنوان خاین به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بیاورد. در عوض توپخانه‌اش را به سوی ما گرفته وگویی در مسند خاد نشسته، می‌پرسد:

> صاف و ساده می‌پرسم. اگر به گونه‌ای دم و دستگاه سلطنت با بیروکرات‌ها و تکنوکراتهایش برگشتند، مواضع شما در برخورد با چنان حادثه‌ای چه خواهد بود؟ ـ قراین و تجارب گذشته ثابت می‌کند که چپ‌هایی از قماش شما، دموکراسی را فرصت مغتنمی برای راه‌اندازی کودتاهای نظامی میدانند تا باز استالین یاکیم‌ال‌سونگ دیگری را بر گردهٔ ملت سوار کنند. اگر چنین نیست بفرمائید انقلاب مورد ادعای تان از چه صبغه و صیغه خواهد بود؟ سرخ، سبز یا سفید؟ ـ هرچند اطلاع دارم که چند تا شخ‌بروت پرعقده و میان سویه، با عبور رندانه و محیلانه از زیر کمان‌رستم!، شده اند گل‌غتی، گل‌مکی و شاه‌پیری ـ انقلابی‌نما های مخنث ـ نه مرد دنیا، نه زن آخرت.

«صاف و ساده» پاسخ می‌دهیم که اگر آن دم و دستگاه به قدرت برسد و ما آن را مثل دستگاه «رئیس جمهور» شما و دستگاه «پروفیسرربانی» شما پدیده‌ای پوشالی، تبهکار، جنگلی و دم بریده نیابیم یکی از خواست‌های ما از آن این خواهد بود که تمامی عناصر مهم کارت دار و بی‌کارت خادی وکی‌جی‌بی را چه «اهل پژوهش و تحقیق» باشند و چه اهل خبر چینی، در پهلوی سران بنیادگرا محاکمه کرده واز همه‌ی آنان بخواهد تا موارد خیانتها و خورد و برد و جاسوسی شان به «رئیس جمهور» و مسکو و نیز جریان جانفشانی و تملق‌گویی شان به داره‌های مختلف بنیادگرا را قلم به قلم اعتراف کنند. اگر دستگاه مفروض به این امر نپرداخت، ما آن را به رسوخ عناصر خاین مذکور در ارکانش متهم خواهیم کرد. و اگر مشخصاً آواز شما از رادیویش یا تراوش خامه‌ی شما در مطبوعاتش انعکاس نمود، نزد ما متهم به نعش‌پرستی، اخوان‌دوستی و خادنوازی هم خواهد شد! علاوتاً به تناسب ضدیت دستگاه با دموکراسی، عدالت اجتماعی و حقوق زنان، از مبارزه علیه آن غافل نخواهیم ماند.

لیکن کودتا بازی، روش مورد قبول ما نیست. شما باید می‌دانستید که یکی از اجزای مهم سیاست حزب و دولت بریژنف تان را این می‌ساخت که درکشورهای عقب‌مانده اگر «نیروهای مترقی» (نیروهای وابسته به شوروی)، نتوانند از طریق پارلمان و مبارزه قانونی در «گام نهادن در شاهراه رشد غیرسرمایه‌داری» موفق شوند، توسل به کودتای نظامی توسط «افسران مترقی و وفادار به اردوگاه سوسیالیستی» بهترین وکوتاهترین راه چاره است. بسیاری کودتا ها در کشورهای دیگر وکودتای هفت ثور بر همین اساس انجام گرفت که به نام نامی «انقلاب برگشت ناپذیر ثور» و «مرحله تکاملی انقلاب ثور» مسما شد و شما هم تا حدی که توان انسانی تان اجازه می‌داد برای آن نوشتید وگلوی تان را آزردید! **ما علیه کودتای «بزرگمرد میهنپرست» بودیم ولی شما بنده آن؛ ما علیه کودتای هفت ثور به مبارزه برخاستیم ولی شما راسخانه به خدمتگزاری به آن کمر بستید و در «مرحله تکاملیش» به نوکری به روسها و پذیرفته شدن از سوی «رئیس جمهور» «در حضور خانم و فرزندانش» بالیدید. مگر «قراین و تجارب گذشته» غیر از اینهاست، «نویسنده توانای وطن»؟**

هر کس به قول رهنوردزریاب «بهتان» یاد داده که «چپ هایی از قماش (ما) دموکراسی را فرصت مغتنمی برای راه‌اندازی کودتاهای نظامی می‌دانند»، شما را کور ذهن و ساده یافته و سخت فریب داده است. «چپ» های مایل به کودتاهای نظامی همان «چپ»های میهنفروش اند که شما ۱۵ سال «فرهنگی» و «دیپلمات» شان بودید. کدام «قراین و تجارب گذشته» را ارائه می‌توانید که نشان دهند نیرویی استقلال طلب، طرفدار دموکراسی و ضد بنیادگرایان و اربابان شان، دموکراسی را برای «راه اندازی کودتاهای نظامی» «فرصت مغتنمی» دانسته باشد؟؟

صرفنظر از اینکه استالین وکیم‌ال‌سونگ را هم تنهاکسی می‌تواند مولود کودتاهای نظامی بداند که باید میزان اطلاعات تاریخی‌اش در حد سواد «استاد ربانی»ها، «قومندان زردادخان»های، «استادخلیلی»ها «قومندان شفیع دیوانه»ها «طلبه کرام» و... باشد، باید پرسید منظور از «استالین یاکیم‌ال‌سونگ دیگری» کیست که اگر

«برگردهٔ ملت سوار کنند» مورد قبول جناب شما نیست؟ در اینجا باز دروغک تان گل می‌کند. شما بار بار اعتراف و در زندگی ثابت کرده‌اید که به مثابه یک فرد بی‌مسلک و فرصت‌طلب و مقام‌پرست، جارچی رژیم‌هایی از ظاهرشاه تا نجیب‌میهنفروش بوده‌اید. بنابراین تشویش شما از «استالین و کیم‌ال‌سونگ دیگری» مطلقاً به خاطر همان حلال ساختن هر چه بیشتر تان نزد جنایتکاران بنیادگرا و حامیان جهانی آنان به شیوه‌ی مرضیه‌ی نرشیر نگارگر است و نه چیز دیگر. لاف و پتاق فایده ندارد. شماکه به جنایتکارانی چون نجیب و برهان‌الدین‌ربانی سر بدهید، دیگر خاینتر و خونخوارتر از آنان کی خواهد بود که از همکاری با او عار کنید و «پریشان» باشید که مبادا «برگردهٔ ملت سوار شوند»؟ **خوب به یاد بگیرید «نویسنده توانا» (این را نیز فوری ثبت کنید، گزارش دهید!) که ماکثافات تاریخ را با شخصیت‌های تاریخی مقایسه نمی‌کنیم، ما سگ استالین و کیم‌ال‌سونگ را هم با رفقای رهبر خلقی و پرچمی و «برادران قیادی» بنیادگرای شما مقایسه نمی‌کنیم، مخصوصاً که مسلم باشد از اینکار، بنیادگرایان و مالکان آنان بهره خواهند برد هر چند قبول داریم که استالین و کیم‌ال‌سونگ آنقدر بی‌رحم بودند که مثلاً با مشاهده‌ی نخستین نشانه‌های جاسوسی یا رابطه داشتن با بنیادگرایان، شما و سایر «منور» شده‌ها را تیرباران می‌کردند!**

کاریکاتورگاندی ما عمدتاً به منظور مطرح نمودن میهنفروشان پرچم و خلق و نقش آنان «در آینده افغانستان»، نکاتی را به ما منتسب می‌سازد:

> تا آنجاکه من مجله «زن» را خوانده‌ام آن عزیزان تمام تنظیم‌های جهادی، تمام جریانات میانهٔ سیاسی، تمام دستجات چپ، تمام هواداران جمهوری مرحوم محمدداود، تمام گروه‌های مسلح و نامسلح شیعی، تمام روشنفکران وابسته و غیروابسته راکه پیوندی با «راوا» نداشته اند بدون تمیز و تفریق چون محتسبی با شلاق تکفیر و تحقیر رد می‌کنند و نه تنها برای آنها نقشی در آینده افغانستان قایل نمی‌شوند بلکه همه را واجب‌القتل و مفسدفی‌الارض وانمود کنند.
>
> به این ترتیب به احتساب شما ملت یعنی گروهک آتش مزاج و پرطمطراق «راوا» به اضافه مابقی مردم افغانستان.

قسمتی از این ادعا درست است، منتها نه به اینصورت مغشوش خادی و جهادی که «کاندید اکادیمسین» ما به هم بافته است.

ما «تمام تنظیم‌های جهادی» را رد می‌کنیم زیرا هنگامی که پای اینها درکابل باز شد دیدیم که در اولین روزها روی حتی روسها و

قدقد نپرید که چنین نبوده. اشاره شما به فرستادن غوری‌تاشقاری از سوی خانم بی‌بی‌سنگری، به مراتب استفراغ آورتر از تصویر وضع تان در بالاست. شما نباید از فریب دادن یک زن سالخورده‌ی بی‌شعور به خود ببالید. اگر بی‌بی‌سنگری از اندک آگاهی یک زن افغان در آن روزها بهره می‌داشت باید به حرامزادگی در «تجلیل و تبجیل» از شوهرش بی‌برده و به قیمت آزار و حتی مرگش حاضر نمی‌شد «تنها یادگار دوران دبدبه و شکوهش» را به بدنامترین و سفله‌ترین میهنفروشان تاریخ و قاتلان مجیدکلکانی اعطاکند.

میهنفروشان پرچم و خلق را در جنایتکاری و رذالت و بی‌ناموسی سفید کردند.

تمام آن «جریانات میانهٔ سیاسی» را انتقاد می‌کنیم که در مقابل تبهکاری‌های بنیادگرایان سکوت اختیار نموده یا با آنان از در همکاری پیش می‌آیند. یعنی زمانی به این جریانات برخورد کرده‌ایم که جنبه‌های معامله گری و مماشات خود با باندهای بنیادگرا را به نمایش گذارده اند. ولی درغیرآن درمبارزه‌ضد بنیادگرایی موردتأییدمابوده‌اند.

پرچم و خلق را چپ نه بلکه مزدور و میهنفروش می‌دانیم. ولی مبارزه «دستجات چپ» برضد پوشالیان و بنیادگرایان و باداران شان مورد تأیید ما بوده است.

«هواداران جمهوری مرحوم محمدداود» عرض اندامی نداشته اند که برخورد ما به آنان مشخص گردد ولی استبداد مخوف دوران صدارت و جمهوری وی را هیچگاه فراموش نخواهیم کرد باآنکه قبول داریم او هرگز مانند شما یا رؤسای شما از تره‌کی تا نجیب، درگنداب وطنفروشی سقوط نکرده بود.

«تمام گروه‌های مسلح و نامسلح شیعی» را اگر جنایتکار و سرسپرده رژیم ایران تشخیص داده‌ایم قاطعانه ردکرده و می‌کنیم و همینطور است موضع ما نسبت به «تمام گروه‌های مسلح و نامسلح سنی».

«تمام روشنفکران وابسته» را هم بدون تردید خاین دانسته و رد کرده و خواهیم کرد. اما «تمام روشنفکران غیروابسته» راکه ضد پوشالیان و ضدبنیادگرایان و طرفدار آزادی و دموکراسی باشند متحد خود می‌دانیم ولو در مسایلی با ما دارای اختلاف نظر باشند.

این است واقعیت دیدگاههای ماکه اگر انتقادگر فردی شریف و با اعتماد به خود می‌بود باید به آنها آنطوری که هست می‌پرداخت و نه آنطوری که خودش بتراشد. در عینحال ما ابداً به تقلید از رژیم ایران و نوکران افغانی آن از اصطلاح «مستضعف» و «مفسدفی‌الارض» استفاده نکرده و نخواهیم کرد. لیکن ما در افغانستانی آزاد، خواستار محاکمه‌ی کلیه سران پرچمی و خلقی درکنار سر جنایتکاران بنیادگرا هستیم زیرا در هیچ کشوری و در هیچ دوره‌ای از تاریخ نسبت به خاینان و جنایتکاران ارفاق روا داشته نشده است. معذلک ما طرفدار

«واجب‌القتل» دانستن شما و امثال شما نیستیم. ما به نوبه خود بـه آن محکمه پیشنهاد خواهیم کرد که شما تا زنده هستید قصه‌ی دراز روابط تان با کی‌جی‌بی و بنیادگرایان یعنی هـمان «مـنحنی»هـای تـان را در دورترین نقاط کشور در حضور مردم با جزئیات نقل کنید تا برای همه درس عبرت باشد و از شما به مثابه معلم منفی بیآموزند. تـنها بـاید اندکی مراقب تان بود که باز باکدام دم و دستگاه جاسوسی دیگر جور نیایید!

پس این ساخته‌ی تان «ملت یعنی گروهک "راوا" به اضافه مابقی مردم افغانستان» پرداخته‌ی خود تان است. ما همیشه از وحـدت بـا سایر نیروها و عناصر دموکراسی خواه و ضد بنیادگرا صحبت کرده ایم. ما برآنیم که بدون پشتیبانی این نیروها به اهداف خود نایل نـخواهـیم شد. ما به عنوان یگانه سازمان زنان ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی به دشواریهای سهمگین راه به خوبی واقفیم. اسـاساً رهـایی وکسب حقوق زنان را بدون شـرکت مـردان در ایـن مـبارزه قـرین پـیروزی نمی‌دانیم. **ما به خوبی واقفیم که در افغانستان آفت‌گرفته‌ی ما، دشـــمن چگـــونه روشـــنفکرانـــی مـــثل لطـــیف‌پدرام‌هـــا، نرشیرنگارگرها، صبوراله‌سیاهسنگ‌ها و داکتراکرم‌عثمان‌ها را خریده تا باکثیفترین زبان مـمکن عـلیه مـا «از عـقده‌های سرکوفته و ورم کرده‌ی» شان «چرک و ریم جاری» نمایند. ما به خوبی واقفیم که دشمن چگونه به خاطر تحت‌الشعاع قرار دادن «راوا» و «پیام زن»، هر چندگاهی گروهها و نشـریات معین را به میدان می‌آورند و به مدد رسانه‌های جمعی برای آنها تبلیغات راه انداخته و جایزه اعطا می‌کنند و...** این شرایط عینی به خودی خود کافیست که «راوا» را از غلتیدن در گرداب «خود مرکزبینی» باز داشته و آن را قویاً متعهد و مقید بـه وحـدت بـا دیگـر نیروهای غیرسازشکار نگه‌دارد. با اینحال، هیچکدام از این دشواریها موجب نشده و نخواهد شد که ما از افشای پوشالیان، جانیان بنیادگرا و سازشکاران منصرف شویم. این هم انکارناپذیر است که «راوا» چگونه به تنهایی و با وجود لجن‌پرانی از چهارسو، با دریدن ماسک فریبنده‌ی «فرهنگیان» خادی ـ جهادی واقعیت آنان را بـه عـنوان روشـنفکران معامله‌گر و خاینی که از نظر سیاسی و شخصیتی به لعنتی نمی‌ارزنـد معرفی کرده و ستایش اکـثر روشـنفکران مـبارز و مـردم آگـاه مـا را برانگیخته است.

ازآنچه «نویسنده توانا» زهره‌ترک می‌شود

نماینده سیاسی و فرهنگی داکترنجیب بعد به این سوال می‌رسد:

حالا می‌رسیم به جایی که از شما بپرسیم، طی این بیست سال اخیر، چرا ملت بـه شـما و شـما بـه مـلت نرسیدید؟ و چون بسم‌اله و جن معکوساً با هـم مـتناسب بودید. چرا مردم برای دفع شر و تفتین شما هر جاکه به گرد پاهای «راوا» و هوادار «خمر سرخ» بر می‌خوردند نام خدا را برزبان می‌آوردند تا بین خود و شما دیوار بکشند. کوتاهی از شما بود یا از ملت؟ چرا طی این هـمه مـدت مـردم دعوت تـانرا بـرای انـقلاب مسلحانه و دهـقانی نپذیرفت و وقعی به شعارها رنگارنگ تان نگذاشت؟

بپرس، بپرس رئیس «جبهه پدر وطن» و فرستاده‌ی کی‌جی‌بی در ایران و دوشنبه، توکه نپرسی کی بپرسد؟ توکه به دیدار با نـجیب «در حضور زن و فرزندانش» مفتخری، اگر در مسند قاضی و ما در چوکی متهم نباشیم کی باشد؟

اماکاکاجان «گرم وسرد روزگار را چشیده»☆ ولی افشا نشده، سوال تان سوالی جدی وجهیده ازکله‌ی یک «کاندیداکادیمسین» و «نویسنده توانا»ی شصت ساله به حساب رفته نمی‌تواند. برعکس کـاملاً شـبیه سوالهای اجداد ساده‌ی ماست که معمولاً از فـرزندان مکـتبی شـان مـی‌پرسیدند: «بـچیم عـجیب است کـه ایـنهمه تـاریخ و جـغرافیه خوانده‌ای ولی هنوز نمی‌توانی یک سوزن بسازی»؟!

«راوا» بــه رغـم تـرور و تـخریب و تـوطئه روس هـا و نـوکران و بنیادگرایان، نابود نشد و به پیش می‌رود زیرا برپایه ضرورتی تاریخی به وجود آمد و از سوی ملت به نام وطنفروش و بعد هم به نام سگ درگاه بنیادگرایان رانده نشد. ما در حـد یک سـازمان مـتشکل از زنـان، در جامعه‌ای که از نظر عقب‌ماندگی و زن‌ستیزی در دنیا مانند ندارد، در کشوری که تعداد زنان باسوادش به ده در صد هـم نـمی‌رسـد، بـه انـدازه قابل توجهی گرمای دامن مردم محروم خود را حس مـی‌کند.

اگر منظور از نمونه «رسیدن ملت به ما و ما به ملت»، انجام کودتای ۷ ثور تان و «مرحله تکاملی» آن و اشغال باشد، گپ تان صحیح است و آن گونه «رسیدن به ملت» فقط ارزانی شما و همدستان میهنفروش تان باد. آیا احزاب جنایتکار اسلامی را نیروهایی می‌دانید که آنها به ملت و ملت به آنها رسیدند؟ آیا طالبان را به ملت و ملت را به طالبان رسیده می‌دانید؟ آیا «اتـحادیه نـویسندگان» و «اکـادیمی عـلوم جـمهوری دموکراتیک افغانستان» را نیروهایی می‌انگارید که ملت به آنها و آنها به ملت رسیدند؟

حالا دیگر باید با خوشرویی اجازه بـدهید کـه بگـوییم بشرمی، رویکت سیاه «کاندیداکادیمسین» که نه میهنفروشان پرچمی و خلقی، نه جنایت‌پیشگان بنیادگرا و نـه رهـزنان و اراذل دوستمی وغیره، بلکه فقط «راوا» را نیرویی میدانی‌که ملت بین خود و او دیوار می‌کشد و این دو هـمچون جـن و بسم‌اله اند!

این اتهام زنی‌ها را حاصل صرفاً انفلاق تراکم عقده‌های تان علیه ما

☆ ـ «دم حاضر من شصت ساله هستم و بیشتر از شما گرم و سرد روزگار را چشیده‌ام.»

پس از افشا شدن تان نمی‌پنداریم، بلکه معتقدیم این روش کنونی تمامی خادی ها و عوامل قدیم کی‌جی‌بی است که چنانچه متذکر شدیم اکنون قبله عوض کرده و در کنار اجنت‌های قدیمی و «منور» دستگاههای استخباراتی بیگانه مصمم اند با هر تحریف و دروغ و افترا و سمپاشی ممکن به جنگی خاینانه با سازمانهای استقلال‌طلب و دموکرات کشور و منجمله «راوا» روند.

ولی ما تا آخر از گوش شما گرفته و خواهیم پرسید: کی ما و ملت را «چون بسم‌اله و جن» می‌دانست؟ شما در جواب جز رفقای پرچمی، خلقی و اخوانی‌تان فرد یا تشکلی ضد بنیادگرا را نام برده نخواهید توانست و بدینترتیب جام‌پر از «چرک و ریم» جهادی و خادی به روی خودتان چپه می‌شود.

همچنین، ما کجا مردم را برای «انقلاب مسلحانه و دهقانی» دعوت کرده‌ایم؟ هر آنچه که شما را زهره‌ترک می‌کند از ما می‌دانید. اما واقعیت اینست که شما از شعار ما مبنی بر قیام تمام طبقات محروم و ستمکشیده ـ نه صرفاً دهقانان ـ برضد جنایت‌پیشگان بنیادگرا هراسانید؛ شما مخصوصاً ازین که چهره تان توسط «پیام‌زن» نخستین بار به مثابه اجنت کی‌جی‌بی و همدست جلادان بنیادگرا برملا می‌شود، گیج و مشتعل اید. بناءً حاجت به «انقلاب مسلحانه و دهقانی» نیست. حتی همین شعار مبارزه‌ای راسخ علیه بنیادگرایان، بقایای پوشالیان و جریانها و عناصر سازشکار، شما را به حد کافی سراسیمه کرده و نشترش بر پوقانه‌ی شخصیت سیاسی و ادبی شما می‌خلد.

ما را به «تعصب مکتبی و ایدیولوژیکی» متهم می‌سازید زیرا نقاب شما و امثال شما را منحیث کارگزاران دیروز کی‌جی‌بی و امروز بنیادگرایان پس زده‌ایم؛ زیرا برآنیم که وجود روشنفکران با سابقه مشکوک، بی‌غیرت و تسلیم‌طلب مقابل بنیادگرایان سر بار جامعه است.

«تعصب مسلکی» ما و تعصب بی‌مسلکی «نویسنده توانا»

«دیپلمات» از هیچ بی‌ربط گویی درباره ما روگردان نیست:

تعدادی از روشنفکران گیج و افسارگسیختهٔ ما... ازکارنامه‌های فاجعه بار «خمرهای سرخ» و «انقلاب فرهنگی چین» عبرت نمی‌گیرند که به تباهی میلیونها انسان و ترور شخصیت بیگناهانی چون «لیوشاوچی» انجامید. ولی حساب صمدآغای ما* از این قاعده مستثناء است. او به هیچ روی از سرخر تعصب مکتبی و ایدئولوژیکش پایین نمی‌شود مگر اینکه یا خر را سرببریم یا خدای نکرده او را.

عجب! ما شما را با استناد به قدم، قلم و حنجره‌تان به عنوان اجنت کی‌جی‌بی و دست راست داکتر نجیب و ایدئولوگ خاینان جهادی ثابت می‌کنیم اما شما بطور مسخره‌ای از مائو، خمرهای سرخ و انقلاب فرهنگی و... یاد می‌کنید. یعنی مقابل استدلال ما، می‌پرسید: «درختهای سرکوه راکی شانده»؟!

شما ما را طرفدار انقلاب فرهنگی و متعصب ایدئولوژیک و چین و خمرسرخ می‌نامید تا چنانچه اشاره شد، بنیادگرایان و مالکان شان را علیه ما وچ کنید. چه زحمت اضافی‌ای «کاندیداکادیمسین»! جنایتکاران مذکور از شعار دموکراسی و حقوق زنان و سرنگونی «امارت»ها، آنقدر دیوانه‌وار با ما خصومت می‌ورزند که مطمئن باشید زدن تاپه «متعصب ایدئولوژیکی» به ما و نمایش مصرانه‌ی بی‌مسلکی خود تان، چیزی برمیزان جانورمنشی آنان علیه ما نخواهد افزود.

ای دموکراسی، چه خیانتها که به نامت می‌کنند!

صمدآغای ما تمام نیروهای فعال سیاسی اعم از چپ غیرچینی، طبقات میانه و راست سنتی را از اجزای ملت افغانستان نمی‌داند و گمان می‌برد که همه پراشوت‌وار از کرات دیگر به زمین افتاده اند در صورتیکه دموکراسی، حذف هیچ عنصر جامعه را قبول ندارد و مشروعیت هر قدرتی را در عرصهٔ تسهیم قدرت سیاسی از روی آرای ریخته در صندوقها تثبیت می‌کند و چنین آزمایشی هنوز در افغانستان انجام نشده است. صمدآغا به زور اژدهایش! همه را باید به دریا بریزد و چنین بدعتی را جز «دموکراسی نوین!» که تیوریسین ما از آن خوب خبر دارد هیچ نظام مردم سالار دیگر نمی‌پذیرد.

خیر، «کاندیداکادیمسین»، اگر منظور از «نیروهای فعال سیاسی چپ غیرچینی» و «راست سنتی» پرچم و خلق و اخوان باشد، ما آنها را جزء افغانستان منتها نه به عنوان اجزای سالم بلکه اجزای بوگرفته و سرطانی آن می‌دانیم. اگر آن خاینان تروریست وبال جان ملت ما نه بلکه متعلق به کرات دیگر می‌بودند غم چه بود؟ مگر ما شما را با وصف روابط کی‌جی‌بی تان از سیارات دیگر و یا روسی‌الاصل گفته‌ایم؟ از این ببعدش را خدا می‌داند ولی «آزمایش» انجام گرفته است، ۲۰ سال است که باندهای «رفیق» و نیز «برادر» تان خون و اشک و عرق و اسناد تباهی عظیم سرزمین ما را در آن «صندوقها»ی تان

---

* ـ اگر افتخار و عدم افتخار در این مورد مطرح باشد، ما به زن بودن خود افتخار می‌کنیم. ما شما را «کاندیداکادیمسین» گل‌کوکوخانم نمی‌خوانیم. نرشیر نگارگر در انگلستان موفق نشد، کاش شما با اقامت در سویدن آن ظرفیت و تربیت را کسب می‌کردید که شونیزم هار مردانه‌ی تان به این اشکال مبتذل و «نرشیرانه» تبارز نکند.

ریخته‌اند و سهم شان خیلی «تثبیت» شده است!

حالا به جای آن گفته‌ی معروف درباره آزادی می‌توان تکرار کرد که ای دموکراسی، چه خیانتها، جنایتها و شیادیهاکه به نامت نمی‌کنند! نویسنده‌ی ما باید از کی‌جی‌بی و محضر «امیر پروفیسر پریزیدنت ربانی» خوب آموخته باشد تا برای «نیروهای‌فعال» مورد نظرش، فرمولبندی‌ای مبتنی بر «دموکراسی» ارائه نماید: «مشروعیت» یافتن و «سهم قدرت سیاسی» پرچم و خلق و بنیادگرایان محفوظ است و این فقط «از روی آرای ریخته در صندوقها» تعیین می‌شود و از آنجایی که چنین آزمایشی هنوز در افغانستان انجام نگرفته است، پس مغایر دموکراسی است که آنان را به علت لکه‌های خون مردم بر سر و روی شان، مطرود دانست!

این «دموکراسی» است، اما همان «دموکراسی»ای که داوود «بزرگمرد» را، به ریاست جمهوری «انتخاب» کرد؛ همان «دموکراسی»ای که «رئیس جمهور» شما نجیب‌اله و «جبههٔ ملی

«کاندید اکادیمسین» در مسابقه با فلم‌های هندی

خوانندگان محترم، تصور نکنید شرح ذیل گوشه‌ای از داستان فلمی با شرکت استاد جگی‌شرف و استاد انیل‌کپور و کپورهای دیگر است. این سناریوی کم نظیر دیدار «کاندید اکادیمسین» با ضاربش در شفاخانه و بخشودن وی می‌باشد:

«یک و نیم ماه بعد، دم دروازهٔ خانه‌ام جوان نوزده، بیست ساله‌ای بی‌محابا بسویم با تفنگچه شلیک کرد که پنج گلوله به من اصابت نمود. ... در نخستین پاس صبح، همینکه به هوش آمدم درد جانکاه و سنگینی بر من فشار می‌آورد و مجبورم می‌کرد که آهسته آهسته بنالم. خدمهٔ سالمندی که آنجا حضور داشت بخاطر دل‌آسا و آرام کردنم به بیمار دیگری (اشاره کرد) بدانسو متوجه شدم. به نظرم آمد که یک پاهایش را از او (جوان پکتیایی) گرفته بودند. زار زار می‌گریست. جراح موظف گفتش: برادر گریه نکن! انشأاله پاهای بهتر از سابق برایت می‌سازیم. اما طاقت نیاورد و جان سپرد. دیدن چنان منظری دردم را دو چندان کرد و بلندتر نالیدم. به گفت شاملو: درد مشترک را فریاد کردم! **(توجه شود به درک اکادیمسین نامنهاد از مفهوم "درد مشترک" در شعر شاملو).** نمی‌دانم صلاح می‌دانید از شما بپرسم: هر ناله‌ای در گوش‌های شما "چسناله" است؟ **(جواب: خیر آن ناله‌های تان از درد زخم‌های گلوله‌هایی که به عنوان یکی از مهره‌های اصلی رژیم پوشالی خورده بودید، نه اما نوشته‌های معامله گرانه‌ی تان در برابر جنایتکاران بنیادگرا، چسناله و بدتر از آن اند.)**

ساعتی بعد دروازهٔ اتاق ما باز شد و صاحب‌منصبی در پیراهن تنبان گیبی سفید **(بوت‌هایش چه رقم بود اکادیمسین جان؟)**، ضارب راکه لباس خامکدوزی خاکستری رنگ به بر داشت و مثل بید می‌لرزید کنار بسترم آورد و مؤدبانه **(توضیح الواضحات صاحب‌منصب خادی و بی‌ادبی و آن هم در برابر مصاحب داکترنجیب؟)** پرسید: شما این جوان را می‌شناسید؟ با جوانک چشم به چشم شدم. خیلی نگران و دلواپس به نظر می‌رسید. ناممکن بود نشناسمش. آن‌گاه که بر من فیر می‌کرد دریشی به برداشت و همان وقت نیز مضطرب **(دقت نظر اکادیمسین شیردل را ببینید که حتی لحظه‌ای که قرار است کشته شود در می‌یابد که ضاربش "مضطرب" بود!)** پشت سر آن افسر همان پیر زن مهربان ایستاده بود و با اشارت‌های مکرر سر، از من می‌خواست که بگویم "نه نمی‌شناسم" و من هم "نه" گفتم. بعدتر به من گفت: بچه جان! آن بیچاره مثل بید می‌لرزید. کار خوبی کردی، خدا دم راحت می‌آورد. گفتم: مادر! این کار، کار شما بود. در آن وقت عقلم قد نمی‌داد که چه بگویم خدا شما را خیر بدهد.

سه چهار سال دیگر گذشت. از قضا یکی از دوستانم که قبلاً تایپیست ادارهٔ هنر و ادبیات ریاست رادیو و تلویزیون بود و آن گاه به عنوان افسر در محبس پلچرخی مؤظف بود از سوی جوان ضارب پیغام آورد: مرا ببخش. بازی خورده بودم و عمر دوباره را مدیون تو هستم!

احوال دادم: با تو کینه ندارم. از همان دیدار دوم حساب‌های ما با هم پاک اند.

این رویداد راکه به هیچ روی یک فانتزی نیست **(اکادیمسین ما بیش از آن هشیار است که حدس نزند خوانندگان، قصه‌اش را بلافاصله دروغ و فانتزی هندی تلقی می‌کنند)** بخاطری آوردم که به گفت مهاتما گاندی: وقتی شمشیر را به دور افگنده‌ام دیگر چیزی جز جام محبت ندارم تا به آنانکه با من دشمنی می‌کنند ارمغان کنم.»

بقیه در صفحه (۶۲)

پدروطن» و «شورای ملی» وی را «انتخاب» کرد و شما هم در عشق «اعلام بالاستقلال کاندیداتوری»تان از آن کیف می‌کردید؛ همان دموکراسی‌ای که «شورای اهل حل و عقد» «استادربانی» را «انتخاب» کرد؛ و همان دموکراسی‌ای که چندهزار «عالم» را «از روی آرای ریخته در صندوقها» انتخاب کرد تا به نوبه خود «امیرالمؤمنین» محبوب را «از روی آرای ریخته در صندوقها» «انتخاب» کند!

از کسی که انتخابات «شورای ملی» و «جبهه ملی پدروطن» را جدی گرفته و از «اعلام بالاستقلال کاندیداتوری»اش در آنها سخن گوید، نمی‌توان بیشتر از این انتظار داشت! اما باید بدانند که این آش «دموکراسی» که با مرکبات کی‌جی‌بی، خاد و جهادی نشان برای مردم پزیده، باب دهان رفقای پرچمی و خلقی و جهادی‌اش در «جمعیت اسلامی»، «امید»، «فریاد»، «فردا» وغیره است. این «مردم سالاری» نه بلکه کی‌جی‌بی سالاری، خادسالاری و بنیادگرا و جنایتکار سالاری است. **دموکراسی مفهومی خیانت بخش و جنایت‌بخش نیست. مردم ما خواستار آن دموکراسی‌ای اند که حق مسلم آنان را در به محاکمه کشاندن سر خاینان پرچم و خلق و بنیادگرا و دلالان مطبوعاتی آنان به هیچوجه سلب نکند. این «بدعت» و «به دریا ریزی» نه بلکه ابتدایی‌ترین دادخواهی است که تنها در یک دموکراسی نسبتاً واقعی قابل تصور است و نه در «دموکراسی»ی زیر سرنیزه‌ی خاد و جلادان جهادی یا طالبی.**

یکی دانستن خیانتکاران با ملت

دیپلمات ما خود را به طرز فاحشی به بلاهت می‌زند آنجا که می‌نویسد:

> و آنجاکه آورده اید چرا صیغه جمع یعنی "ما" را به کار برده ام و ملت را از دشمن ملت تفریق نکرده‌ام معنی‌اش این است که افراد و اشخاص چه خوب و چه بد حجره‌ای از میلیونها حجره ملت را می‌سازند و ما حق نداریم کسی را از حق انتساب به یک هویت مدنی محروم کنیم... می‌توان کسی را محکوم به حبس‌ابد یااعدام کرد اما نمی‌توان نام و عنوان او و پدر و قوم و قبیلش را از او گرفت.

«کاندیداکادیمسین»، خوب چشمها و گوشهای تان را بازکنید چه می‌گوییم: درست است که میهنفروشان پرچمی و خلقی و خاینان بنیادگرا از افغانستان و قوم و قبیله شان افغانستانی اند و هر چه در انبان بی‌شرافتی داشتند علیه همین جامعه به‌کارگرفته و می‌گیرند. یعنی این مشتی میهنفروش دشمنان ملت ما به شمار می‌روند. نمی‌توان غرض و مرض نداشت و خاین و جانی را باکسانی که قربانی خیانت و جنایت‌اند در یک ردیف قرار داده و نوشت که «ما به آخرین مرز خصومت و خشونت رسیده ایم»،☆ در حالی که تنها بنیادگرایان که جزء بسیار کوچکی از ملت افغانستان را می‌سازند به این مرز آخرین رسیده اند؛ یا نوشت «برخی از ما مایل است در حمام خون غسل تطهیر بگیرد» در حالیکه تنها خاینان بیمار بنیادگرا چنین تمایلی دارند؛ یا «دیگر تمام افراد و اجزای ملت ما از هر گونه کشاکشی سیر شده و نمی‌خواهد از آش گلوسوزی که با دست طباخ بیگانه بر اجاق خود طبخ می‌شود صرف کند». در حالیکه تا همین لحظه که این سطور را می‌نویسیم و به یقین تا مدتهای طولانی، آدمکشان جهادی و طالبی از «کشاکش سیر» نشده و «آش طباخ بیگانه» نیز تاگلوی شان را نسوخته و ندریده، هرگز به شکم‌پاره کردن یکدیگر و سلاخی مردم پایان نخواهند داد و ملت ما بطورکلی هیچ سروکاری با آن مزدبگیران بیگانه و درگیری‌های شان ندارند.

این اهانتی پست به مردم و زدودن مرز بین دژخیمان مذهبی با مردم است که «صلح را باید در رگهای مردم، مانند فکری تازه در مغزهای مردم، و مانند روحی تازه در اندامهای مردم جاری کنیم تا...» در اینجا یک طفلک افغانستانی هم به روی شما سیلی زده می‌پرسد، مگر مردم جنگ‌طلب و دشمن صلح و رفاه اند که به‌کار روی رگ و مغز و اندامهای آنان پرداخت یا این فقط تعدادی جاسوسان کی‌جی‌بی و بنیادگرا بوده اند که از جنگ لذت می‌برند و کلاشنکوف و دالر و روپیه و ریال مایه هر ستمگری و تبهکاری و رذالت‌پیشگی شان علیه مردم می‌باشد؟

و ما می‌گوییم که کاش شما در گذشته آن دو تا «تازه» را اولاً در خود پمپ می‌کردید و سپس که صلح «به باور» شما تبدیل شده بود، آن را در نجیب خان و سایر همرزمان خادی و کی‌جی‌بی تان و حالا هم در «پروفیسرامیر» و سایر برادران جهادی تان پمپ می‌کردید ـ و پیشبرد عین پروژه را در «امیرالمؤمنین» و امیرک ها به عهده نرشیرنگارگر می‌گذاشتید ـ تا گشایشی پدید می‌آمد و مردم شما را به حق «صلح‌طلب توانا و چیره‌دست» لقب می‌دادند.

اگر دلایل فوق کارگر نیفتاده باشد شاید با مثال ساده‌ی زیر بفهمید که حساب ملت ما از حساب یک مشت خاین پرچمی و خلقی و بنیادگرا کاملاً جداست هر چند که همه‌ی آنان «حجره‌ای از میلیونها حجرهٔ ملت را می‌سازند»: آیا می‌توان گفت «ملت ما همراه تره‌کی و حفیظ‌الله‌امین دست به چه جنایتها و خیانتها و دلقک‌بازیهایی که نزدند»؟؟ آیا می‌توان گفت ملت افغانستان در دوران ببرک و نجیب چه پولیگونها، پلچرخی‌ها و خادهایی که نساختند و مرتکب چه وطنفروشی‌هایی که نشدند»؟؟ یا «ما ملت افغانستان از سقوط رژیم نجیب به این سو، در رهزنی و بی‌ناموسی و جلادی روی تمامی خون

بقیه در صفحه (۵۵)

☆ ـ این جمله و سایر جمله‌ها در این صفحه از داکتر اکرم‌عثمان در مقاله «جنگ یا صلح؟ کدام یک» ("آفتاب"، شماره ۱۷)

«پیام زن» ته د نبی مصداق لیک

لاندینی متن د ښاغلی نبی مصداق هغه لیک دی چی د «پیام زن» په ۵۱ گڼه کی ورته زمونږ د دوست ع. عمر له‌خوا د «نبی مصداق بیا هم زمونږ د ځوریدلو خلکو د وینو څاڅکی د جهادیانو او طالبانو په لمن کی نه وینی» تر عنوان لاندی ځواب ورکړل شوی دی.

د راوا محترمی اداره ته

لمړی ترټولو خپل سلامونه درته وړاندی کوم او دلوی خدای (ج) څخه آزاد او سرلوړی افغانستان آزادی او زمونږ دکړیدلو خلکو آرامی او زمونږ ستاسو ټولو په وطن کښی یو ځای کیدل غواړم.

دا لیکنه ددی لپاره ده چه ستاسو د پیام زن په ۴۸ شماره کښی زما په باب یو چا، چه ځانته «ع. عمر، پشاور» وائی، ستاسو د ۴۶ گڼی په قول، د تعصب نه ډک یو داستان لیکی دی. ماته ستاسو د لطف او محبت له امله ستاسی مجله را رسیږی او دا دی ستاسو د ۴۶ گڼی د فهرست صفحی فوتوکاپی درلیږم چه نه په فهرست او نه هم پدی مجله کښی، زما له خولی، کوم نقل‌قول وجود لری. که تاسو په همدی ۴۶ شماره بله گڼه رایستلی وی او یا مو د مجلی د خپریدو په وخت نور مضامین وراچولی وی، د هغه معلومات ماته نشته. په هر حال ما د ۱۹ کالونه‌راپدیخوا د خپل انسانی او وجدانی توان په اندازه، نهایت کوشش‌کړی چه د خپلو وطنوالو آواز د نړی په مطبوعاتو کښی منعکس کړم. زه په هیڅ تنظیم، حزب او ډلی پوری مربوط نه‌یم، نو ځکه هم حتی د راوا خویندو سره د مصاحبو له امله به ماته د تهدید لیکونه او ټلیفونونه راتلل. دا ټول تهدیدونه اوس هم د مسعود او د هغه د غربی پلویانو له لوری پرما کیږی. خو څرنکه چه زه د ځان لپاره له هیچانه کوم مقام، رتبه او معاش ته منتظر نه‌یم، پس تر هغه چه ژوندی وم، انشاالله د وطن په لار کښی به خپلو هلوځلو ته دوام ورکړم. زه یواځینی (او یا هم د ډیرو کمو) افغانانونه یم چه ۱۹ کاله پخوا، ما دلته د پوهنتون علمی محیطه، ددی لپاره چه خپلو وطنوالوته د خدمت مصدر وگرځم، پریښود. نو ولی به زه پخپلو زوریدلو او کړیدلو خویندو او ورونو باندی داسی تیری کوم چه د قلم عفت پکښی مراعت شوی نوی. په هر حال که بیا هم زما نه کومی خویندی و یا ورونه، په کومه لیکنه چه د کوم شخصی مطلب لپاره به نوی، خپه شوی وی، زه له هغونه د زړه له کومی بښښنه غوارم.

زه له «ع. عمر، پشاور» سره چه د زرگونو افغانانو په شان ئی خپل د ژوند ثمر، چه دده اولادونه دی، په هر دلیل که وی د لاس ورکړی دی، خپله غم شریکی وړاندی کوم. زمونږ په زرگونو افغانان د چپ او ښی لاسی افراطیونو په لاس، پدی تیرو ۲۰ کالو کښی تیر وتل او ځکه هم زمونږ حال، اوسنی منوال ته رسیدلی دی.

خو کله چه دا جناب لیکی چه «شما آن جمله خاینانه را صرفاً بر اساس تیز بودن آتش قومبازی پشتونی تان به زبان آورده باشید زیرا...» نو اصلاً دی د خپل تعصب نه خبری کوی. ماته، د حزب اسلامی او سیاف، چه پښتانه و د ټولونه زیات تهدیدونه را رسیدلی دی. زما ښځه او زامن په دری گړیږی. زما د پلار او تره دوهمی ښځی د کوهدامن له فرزی نه دی. پس زمونږ په خته کښی له کوچنیوالی نه، د تعصب اثر ندی گډ شوی. زه په پښتو تل لیکل ځکه کوم چه پښتو زما مورنی ژبه، د افغنستان د خلکو د اکثریت‌ژبه ده او باید د دری په شان تقویه شی. زما او بل هر تعلیم یافته پښتون وظیفه ده، چه پښتو ته د خپل وس سره سم د افغنستان ۱۹۶۴ او ۱۹۳۳ د اساسی قانون په چوکات کښی کار وکړو. که دا تعصب وی، نو زه پری ویاړ یږم.

ما د راوا د خویندو آواز په هغه وخت کښی چه ځنی ئی بندیانی وی او یا به د هغو د مظاهر و مخی ته، افراطیان دریدل پورته کړیدی. خو په هغه وخت کښی، او هم اوس زه وایم، چه د راوا له نشراتی او سیاسی تگ لاری سره زه موافق نه یم. خو زه به تل د هغو له حق څخه چه کولای شی خپل آواز پورته کړی او خپل نظر د هر بل افغان په شان وړاندی کړی، طرفداری وکړم.

زما نیوکه ستاسو په نشراتی سیاست باندی داده چه تاسو په عوض ددی چه د وخت او زمان دمقتضیانو سره سم، په ښځو او اناثو باندی علمی مضمونونه ولیکی، داسی لیکنی کوی، چه تحقیری، تهدیدی او بازاری بڼه لری، د مثال په ډول اوس چه په ښځو باندی قیودات طالبانو لگولی دی، تاسو باید د قرآن او حدیث په رڼا کښی، چه د وخت مقتضیات دی، داسی مضامین نشر کړی چه طالبان خپلو نیمگړتیاو ته متوجه کړی. په همدی ډول وروسته له ۲۰ کاله جنگ او بربریت نه، تاسو باید ښځو ته لارښونه وکړی چه څرنگه په اوسنیو شرایطو کښی د نارینه و په شان له ز غم او حوصلی نه کار واخلی. زمونږ ستاسو ټولو هدف په وطن کښی د جنگ پای ته رسیدل او دیو موټی او متحد افغانستان بیا جوړول دی. دا کار، په تیره بیا چه زمونږ د ملک ټول بنسټ: اداری، تعلیمی، نظامی، سیاسی اقتصادی او ټولنیز له منځه وړل شوی، په یو یا دو کالو کښی بیرته نه عیار کیږی. د افغانستان د اتحاد او د خاوری د بشپړ پاتی کیدو لپاره مونږ ټول مسئولیت لرو، چه پخپل توان، د زړه له کومی، خاص او خاص د افغانستان لپاره کار وکړو. طالبان خو د آسمان نه ندی راغلی. هغوی د تنظیمی گډوډیونه زږیدلی دی او تنظیمونه، د کمونیستی ناتار نتیجه و، او که طالبان د خلکو غوښتنوته، غوږ ونه نیسی (ما دا خبره په افغانستان کښی په کراتو مراتو د طالبانو لوړ رتبه مامورینوته هم واورولی چه دوی به دیوه نظام په جوړید و موفق نشی او دیوی بلی دوری په شان: جمهوری دوره، کمونیستی دوره جهادی دوری په

شان ختم شوی وی) او دوی په هم یوه بله دوره وی. خو موږ باید له هغه څه نه چه طالبانو کړی سترګی پټی نکړو.

جهادیانو ښځی تیښتولی، زنا او لواطت په کابل او قندهار کښی عام ګرځیدلی ؤ. هلکان تیښتیدل. دخلکو کور مال او ناموس خوندی نؤ، هر کس او نا کس‌وسله په لاس او پخپله سیمه کښی مطلق‌العنان پاچا ؤ. د خلکو د شکایت او د فریاد د اوریدلو منبع نه وه، افغانستان او حتی کابل دوی پخپل منځ کښی تقسیم کړی ؤ.

د طالبانو په راتګ سره‌امنیت ټینګ شؤ، وسله چه چائی فکر نشو کولای‌ټوله شوه، دخلکو مال او جایداد، د طالبانو د محکمو له لاری په ټولو سیمو کښی چه د هغو تر قبضی لاندی ده، بیرته حق دارانو ته ورسید. بل مهم حقیقت چه ماته معلوم شوی دا دی چه: طالبان رشوت نه خوری، د عیش او عشرت ژوند نلری، دروغ نه وائی (یا هم ډیر کم وائی)، د چا په مال او ناموس تجاوز نکوی، او هر څوک چه ددی جنایتونو مرتکب شی که حتی طالب هم وی په سزا رسیدلی او وبه رسیږی. لنډه دا چه زما په فکر د لمړی ځل لپاره، په افغانستان کښی یوه‌مردمی ډله منځ ته راغلی چه په آمر او مادون باندی اعتقاد نلری، پخپله آمرین د خپلو موټروانانو، او نورو ملازمانو په شان، له هغوی سره یو ځای ډوډی خوری او کار کوی. زه فکر کوم چه په موجوده شرایطو کښی چه زموږ ګاونډیو هیوادو په وطن کښی خپل وطنوال را ته دښمنان تربیه کړی او نه غواړی چه یو مستقل او آزاد افغانستان جوړ شی، طالبانو، د خپل فهم او درک په مطابق بی ساری کارونه کړیدی‌چه د افغانستان د نفوس ا کثریت‌په تیره چه په اطرافو کښی اوسیږی ورسره پوره موافقه لری. زه په کابل کښی په دو ځایو کښی د کونډو سره د کمک د ویشلو شاهدیم. کله چه می ځان ورته معرفی کړو،هغوی د خپل اخلاص نه پدا سی حال کښی چه هیڅ طالب وجود نه درلود، طالبانو ته دعا کولئی ځینوئی حتی راته وویل چه په دوی کښی‌داسی ښځی شته، چه کونډی ندی خو خاص د مرستو لپاره‌ئی په لست کښی ځانونه شامل کړیدی او کمک ور سره کیږی. ما

د وزارت مالیه، ملکی هوانوردی او آریانا له څو ښځو سره هم په کابل کښی‌خبری وکړی چه اوس په کور کښی ناستی دی. هغوی ټول د امنیت نه چه طالبانو کابل سار ته راوستلی ډیره خوشحال کوله او ویل به ئی چه «موږ حتی په خوب کښی هم نه لیدل چه په کابل کښی به داسی آرامی راشی» موږ « کله‌چه له کوره ووځو اوس دروازی قفل کوو نه». «پخوا به د قوماندان موټر زموږ سره نږدی ودرید، نو ویل به مو چه مرګ او بی‌ناموسی راورسیده، اوس طالبان دبسونو او ټکسیانو دنیشتوالی له امله موږ په خپل موټر کښی تر یو حده رسوی او بیا زموږ نه دعا غواړی» او داسی نور. البته ځینی ځوانی ښځی په چادری او قیوداتو ندی خوښی، خو مسنو ښځو به ویل چه موږ ته معاش کور ته رالیږی او طالبانو وعده را سره کړی، چه کله افغانستان متحد شؤ موږ به بیا په خپلو کارونو پیل کوو، او «موږ هم هغوی ته، د امنیت دراوستلوله امله دا چانس ورکړی» (د کابل په پولی‌تخنیک کښی‌ماته ځینو استادانو وویل چه که طالبان پدی وړو خبرو ځانونه مصروف نکړی نو په رښتیا چه د فرشتو حیثیت لری) موږ باید هیر نکړو چه کمونیستانو یواځی له ښځو نه یو لک او پنځوس زره د جاسوسانو په صفت تربیه کړی وی او ځینی ئی شوروی ته ددی مسلک د زده کړی‌لپاره لیږل شوی وی. په غرب کښی د کی‌جی‌بی د ښځو نه په سؤاستفادی باندی ډیری لیکنی شته دی چه حتماً هغوی دا غیر اسلامی او غیر افغانی زده کړه‌او مغزشوئی زموږ وطنوالو ښځوته ورکړی وه. ددی ښځو یوه برخه اوس هم په کابل کی دی او طالبانو ته ئی نومونه او استوګنی معلومی دی. له بده مرغه داسی ښځی او نارینه، داسی مغزشوئی شویدی چه هغوی د افغانستان او د افغانستان د خلکو لوړ اهداف، چه زموږ دملک واحد پاتی کیدل، زموږ افغانی او اسلامی هویت ساتل او د انسانی حقوقو مراعات کول دی، په نظر کښی نشی نیولای. دا خو موږ ټولوته واضح ده چه د طالبانو قیودات چه په نارینه او ښځو باندی ئی ایښی دی، باید رفع

پاتی په (۳۷) مخ

نامه گلنور بهمن مدیر مسئول نشریه «سپیده»

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

گرداننده‌گان فهیم و شهیم مجلهٔ وزین و متین «پیام زن» را با محبت‌های صمیمانه سلام می‌رسانم و می‌گویم: دست‌های سبز تان مریزاد که این همه استوار و ستیزا و یکه و تنها در برابر غول بی‌عدالتی و بیداد صخره‌وار ایستاده اید و با خنده‌های تلخ خویش لذت پیروزی را در کام سلالهٔ جهالت و خشونت به زهر هلاهل مبدل کرده‌اید.

پیش از اینکه به هدف اصلی نگارش این نامه بپردازم باید متذکر شوم که با تنی چند از فرهنگیان مقیم پشاور در مورد چگونگی صورت بخشی محتوی این نامه مشوره‌هایی داشتم که ایشان بر سبیل ترس و روحیهٔ ناپسند انزواگزینی و سکوت، مرا از پرداختن به این عمل بر حذر داشتند و گفتند: «به لانهٔ زنبور دست نیانداز!» زیرا نصیبی و پاسخی جز مشتی از دشنام نخواهی یافت. ولی من با شناختی که از ماهیت انسانی و مشرب فرهنگی پیام‌زن داشتم، بی توجه به استدلال ایشان به نگارش این سطور پرداختم که امیدوارم حتا در حالتی که به مذاق پیام زن برابر نیاید، زمینهٔ یک مناقشهٔ آزاد و استدلال متقابل میسر گردد، تا من توانسته باشم نظریات خویش را، آزادانه مطرح سازم و تجربه کنم که راه خطا پوییده‌ام یا صواب.

دوستان درد آشنا و گرامی!

بی هیچ مداهنه و مبالغه‌یی باید اذعان کنم که پیام زن برای من به عنوان یک سند معتبر تاریخی و یک نسخهٔ ماندگار آرشیفی ارزش استثنایی دارد و هیچ شمارهٔ آن را سراغ ندارم که چندین روز متوالی با من صحبت نکرده باشد.

من در رودبار همیشه جاریِ اشک‌های پیام زن که از زخم‌های خونین جامعه و آزادی سرچشمه می‌گیرد، اشک نه، که چشم‌های خود را جاری می‌بینم و شادمانم از این که پیام زن تنها به مویه و ماتم اکتفا نمی‌کند.

زبان برا و غافلگیرکنندهٔ پیام زن، برای پرنده‌های آشیان بر دوشی که خانه و کاشانهٔ خویش را در لابلای شعله‌های سرکش آتش و پاره‌های تن فرزندان خویش را زیر رگبار گلوله‌های کور دشمنان ملت مشاهده کرده اند، مرهم التیام بخشی است که تسکین می‌کند و آرامش می‌دهد ولی این زبان برای آنانی که همواره ریگ در کفش داشته اند و به عنوان دشمنان نابخشودنی آزادی و حیثیت ملت و سرزمین ما شناسایی شده اند، زهرآلود و خشونت آمیز تلقی خواهد شد.

مطالب و مضامین مستدل و گزارش‌های مستند و مصور پیام زن دقیق‌ترین آثار و اسنادی اند که در ده سال آخر در مورد جنایات تهوع انگیز و چندش آور تفنگداران و «پاتکچیان» حکومت‌های ملوک‌الطوایفی نبشته و تهیه شده اند.

خاطرهٔ کارنامه‌های جانبخش و امید آفرین پیام زن در امر اعادهٔ حقوق و آزادی‌های از دست رفتهٔ زنان را تاریخ معاصر جامعهٔ ما هرگز به دست فراموشی نخواهد سپرد. گیسوان سپید تاریخ گواهی می‌دهند که هیچ مدنیتی بدون اشتراک فعال زنان به عنوان نصفی از پیکر شریف جامعهٔ انسانی نمی‌تواند به صورت سالم و بارور تشکل یابد. زیرا تمدنی که در عدم موجودیت فعال زن و پدیدهٔ مؤنث نطفه می‌بندد، لاجرم تمدن معیوب و مذکر به شمار می‌آید. به این اساس، من همنوا با پیام‌زن، عمیقاً باورمندم که به خاطر شکستن زنجیرهای اسارت از دست و پای زنان و گشایش کلیه دروازه‌های زندگی اجتماعی و آزادی‌های انسانی به روی آنان، راه دیگری جز ادامهٔ مبارزهٔ سرسختانه و بی‌امان علیه همهٔ آنانیکه می‌خواهند زنان را از کلیه امور حیات سیاسی و اجتماعی حذف نموده و به داخل دیوارهای کور «زندان خانواده» برانند، وجود نخواهد داشت. و اگر مبرا از غرض و مرض‌های مرسوم روزگار قضاوت کنیم، مینای شهید شجاع‌ترین و با تدبیرترین الگوی مبارزهٔ سرسختانه در راه رهایی زنان جامعهٔ ما از زیر یوغ استبداد نظام‌های مذکر به شمار می‌آید که نام سبزش پیوسته گرامی باد!

گفتنی دیگرم در مورد خوبی‌های کار پیام زن اینکه: بسیاری از سلاطین و خسروان جوامع انسانی در آغاز اقتدار، افراد با احساس و عدالت پسندی بوده اند، ولی با گذشت زمان به وسیلهٔ مشاوران فرصت‌طلب و آزمند خویش، فاسد و مسموم شده اند، که با دریغ و درد شماری عظیمی ازین دست مشاوران چاپلوس و چکمه بوس فرهنگیان، نویسنده‌گان و شاعران حریص و شکم‌پرستی بوده اند که تحت تأثیر افسون قدرت، جاذبهٔ شهوت و فشار شکم، کلیه مواصفات و فضایل نیک و پسندیدهٔ انسانی را به باد فراموشی می‌سپرده اند. اگر چه این فرضیه به هیچ وجهی در مورد آدمک‌های برفی و ببرهای کاغذینی که در دو دههٔ آخر به صحنه آمده اند صدق نمی‌کند، زیرا آن‌ها پیش از آنکه دست خونین تجاوز به کرسی اقتدار نصب شان کند، بیشتر از اطرافیان خویش آلوده به زهر کثافت، هرزه‌گی و نادانی بوده اند. من عمیقاً باورمندم به استثنای چند تن معدود، اکثر نویسنده‌گان و شاعرانی را که پیام‌زن به سنگ ملامت و تهاجم کوبیده است، شخصیت برتری از سگ داستان بوف کور هدایت که به امید تکه گوشت کثیفی با چاپلوسی نامحدودی کاردکشی‌های قصاب را مداحی می‌کند و با هر حرکت ابروی او دم می‌جنباند، نداشته اند. برخی از این نویسنده‌گان و شاعران (!) تاکنون نیز بی‌شرمانه به گذشته‌های ننگین خویش مباهات می‌کنند و به دلیل اینکه دار و دستهٔ فاسد و آدم‌کش ربانی و شرکای حکومتی‌اش، کابل را به حمام خون مبدل کرده اند، خون ملت را مانند شیر مادر

بقیه در صفحه (۷۲)

پاسخ به نامه آقای گلنور بهمن

واصف باختری، شاعری «بال شکسته» یا ایمان شکسته؟

نعره برآریم
یا به سکوتی بلند تن بسپاریم
مرگ در آن هست
لیک به یکباره آن و زودرس، اما ـ
این دگری خود به هول و خفت و تدریج...

این همه ادبار و ننگ و نکبت و غم را
نعره برآریم
یا به سکوتی بلند تن بسپاریم
مسئله این است:

«منصوراوجی»

دوست عزیز،

از حسن نیت تان نسبت به «پیام زن» بسیار خوشحالیم زیرا آنچه در تأیید آن نوشته‌اید نه تعارفات معمول که بیانگر همنوایی آگاهانه و موکد شما نسبت به راه و لابد لحنش است که اینقدر «بی خلته» و با هرزه‌درایی بر آن فیر شده و می‌شود. بهرحال شما آنقدر پرمحبت کار ما را ستوده‌اید که به جای ابراز متقابلاً تشکرهایی پرآب و تاب، به ما جرأت می‌بخشد که با شما نه به مثابه یک «خواننده علاقمند» بلکه به مثابه کسی صحبت کنیم که فریاد و فغان و منظور ما را درک کرده و به استثنای چند مسئله، علی‌الظاهر با ما همفکر و همدرد است. پس در این روزگاری که شیاطین جهادی و طالبی به فرمان مالکان شان، وطن، آزادی، انسانیت و کرامت مردم ما و بخصوص زنان را همتای فضله‌ی شان می‌دانند، با همیم؛ پس بگذار طوری گپ بزنیم که براساس صداقت و اصولیت نزدیکتر مان سازد، صدای ما یکی شود و در این محشری که هرروز نشریه‌ای متعفن به دفاع از جنایتکاران جهادی، طالبی یا حتی پوشالی‌گرا از اینجا و آنجا سر بلند می‌کند، «سپیده»ی شما هم سرانجام بدمد و اشعه‌اش همچون «پیام زن» به مردم ما التیام بخشیده و «درکام سلالهٔ جهالت و خشونت به زهرهلاهل» بدل شود.

پیش از آنکه به اصل مطلب بپردازیم، باید یاد آور شد که چاپ نامه شما و پاسخ ما به آن به هیچوجه امری تازه و استثنایی در «پیام زن» نیست. فراوان نامه‌های حتی خصمانه را بطور کامل با پاسخ آن‌ها چاپ نموده‌ایم. اگر این، روشی دموکراتیک در کار مطبوعات باشد، پس هیچ نشریه‌ای در زمینه به پای «پیام زن» نمی‌رسد. کاش به «فرهنگیان مقیم پشاور» می‌فهماندید که ولو «جز مشتی دشنام پاسخی نخواهید یافت»، راه باز خواهد بود، چه در صفحات «پیام زن» چه در نشریه‌ای دیگر تا مردم دریابند که حق با کیست و «لانه زنبور» خواندن آن جز از بی‌اعتمادی به خود و احساس کمبود و خواری در خود، ناشی نمی‌شود. راستی مگر آن «فرهنگیان مقیم پشاور» موجوداتی بهتر از سگ «بوف کور» اند که مثال داده اید؟

بهرحال تردیدی نداریم که خط و برخورد «پیام زن» به مسایل و بخصوص کارمندان ادبی و هنری، روز تا روز از سوی شاعران و نویسندگان شرافتمند ما درک شده و مورد توجه مثبت و جدی‌تر شان قرار می‌گیرد. و این طبعاً به تقویت جبهه هنرمندان آزادیخواه و شکست جبهه هنرمندان خادی ـ جهادی خواهد انجامید.

برویم بر سر «گلایه»های شما که به فحوای «از گپ گپ می خیزد»، موجب می‌شوند که هر چند راجع به «فرهنگیان» تسلیم‌طلب کم نگفته‌ایم ناچار مقداری از آن‌ها را تکرار کنیم تا شاید با دریافت پاسخ‌هایی از شما یا سایر علاقمندان، خوانندگان به حقایقی دست یابند.

«گلایه» شما تنها از برخورد «پیام زن» به واصف باختری است که آن را مناسب حال و شخصیت وی تشخیص نمی‌دهید اما دلایلی راکه برای توجیه و توضیح مسئله آورده‌اید جهت «تعدیل نظریات» خود متأسفانه عمیق و جدی نمی‌یابیم. اساساً با تعجب مشاهده می‌کنیم که شما به هیچیک از ادعاهای ما در مورد وی که در شماره ۵۰ «پیام زن» آمده تماس نگرفته و لااقل چند تایی از آن ها را رد نکرده‌اید وبناءً اولتر از همه مصرانه خواهش می‌کنیم آن نوشته را مجدداً وبطور دقیق از نظر بگذارنید و جاهای مطلوب را رد نمایید تا بدانیم که در کجا علیه شاعر ناروا و ناوارد گفته‌ایم. قرار ما همین آقای گلنوربهمن که مطلب مذکور را به نقد بکشید بی توجه به آنکه در این کار ممکن است با جنرال صاحب مشهور خادی ـ حسین فخری ـ که به یقین او را از زمره همان عناصری می دانید که «پیش از آنکه دست خونی تجاوز بر کرسی اقتدار نصب شان کند، بیشتر از اطرافیان خویش آلوده به زهر کثافت، هرزه گی و نادانی» بوده است، همزبان به نظر رسید.

شاملو و بیضایی و «کارمند شایسته فرهنگ»

آقای بهمن توجه کنید:

شاملو تنها فریادگر بزرگ آلام و رزم خلقش به شمار نمی‌رود، او به مثابه شاعری که شکوه شخصیتش کمتر از شکوه شعرش نیست درباره جایزه‌ی نوبل گفته است:

«جایزه نوبل، جایزهٔ بهترین انشأ سال در ستایش غرب است.»

بهرام بیضایی، فلمساز نامدار حتی در همان داخل ایران زیر ساطور و وحشت مذهبی، نه تنها نامه‌ای افشاگرانه و تهورآمیز به مقامات ایرانی در اعتراض به سانسور فلمش می‌نویسد بلکه فرصت را تلایی شمرده و «سیمرغ بلورین» جایزه رژیم به خاطر فلمش را نیز پس می‌فرستد.

ولی عمق انحطاط رهنوردزریاب را دریابید که چگونه تصدیق «کارمند شایسته فرهنگ»ش از سوی پوشالی‌ترین حکومت در تاریخ حکومت‌های پوشالی را امیل گردن ساخته و همچون طفلکی بی‌تنبان و بیگانه با مفهوم غرور و شرم و حیثیت، آن را به دیگران «سوز» می‌دهد. و قضیه جگر خراشتر می‌شود وقتی «نامی بر چکاد شعر دری» هم برای یکچنان موجودی شعر می‌سازد!

توضیح آن مناعت‌ها و این حقارت‌ها کار شماست آقای بهمن.

واصف، تبهکار یا موسیچه بی‌گناه؟

گفته‌های تان را یک یک بررسی می‌کنیم:

«استاد واصف باختری ـ که علیرغم پنداره و تصورات پیام زن، هیچ گاهی دستش به خون ملت و آزادی سرزمین ما آغشته نگردیده است.»

ما هیچگاه این «پنداره و تصورات» را نداشته‌ایم که دست واصف مثل دست شاعران خادی و جهادی آغشته به خون است. چه بسا که حتی برخی شاعران و نویسندگان خادی ـ جهادی احتمالاً از لذت کشتن و شکنجه انسان‌ها بی‌نصیب مانده اند لیکن این، لکه‌ی خیانت را از جبین شان نشسته و آنان را از مجازات به مثابه همکاران جنایتکاران میهنفروش برائت نمی‌بخشد. لازم نیست دست همگی «فرهنگیان» مثل دست سلیمان‌لایق، لطیف‌پدرام، حسین‌فخری، ظاهرطنین، عبداله‌نایبی، اسداله‌حبیب یا یوسف‌آئینه، لیلاصراحت‌روشنی، محمودفارانی و قهارعاصی به خون رنگین باشد تا آنگاه و فقط آنگاه آنان را خاین و جانی نامید. اما خوب شد شما به یاد ما دادید که دست واصف و امثالش را می‌توان آغشته به خون آزادی دید زیرا او به مصداق گفته‌ی معروف برتولت‌برشت «تبهکار» است چراکه حقیقت را می‌دانست و می‌داند ولی نگفت و نمی‌گوید.

انتظار نداشتیم که تا در آستین «استاد» لکه‌های خون را نشان ندهیم یا مثلاً او را مدیر قلم مخصوص اسداله‌سروری یا اسداله کشمند یا خود داکتر نجیب یا رسول‌خان‌سیاف یا کریم‌خان‌خلیلی و دیگر سران جنایتکاران ندیده باشید باور نمی‌کنید که ایشان چندان هم «بزرگ» و موسیچه بی‌گناه نیست! منتها از یاد نبرید که وی زیر نظر مستقیم دستگیرپنجشیری‌ها و عبداله‌نایبی‌ها و سلیمان‌لایق‌ها و... اتحادیه پیشگی می‌کرد که نمی‌دانیم سال‌ها فشردن آن دست‌های «از ابتذال شکننده‌تر» را چقدر حمل بر خفتی بی‌پایان خواهید نمود. آقای واصف‌باختری با چسپیدن به ریاست اتحادیه پوشالی در واقع به پیچ و مهره مهم نظام‌های پوشالی و سپس جهادی بدل شده بود که ولو خودش به تیرباران یا شکنجه کردن‌ها نمی‌پرداخت، اما از این جنایت‌ها و رذالت‌های پوشالی و جهادی هرگز هم دود از نهادش برنیامد، وجدان و قلب سنگی‌اش منقلب نشد و به اتحادیه به عنوان جزئی مهم از کل نظام تف نکرد که نکرد. او وظیفه اعدام و شکنجه را نداشت اما رهبری اتحادیه نویسندگانِ جلادان و شکنجه‌گران غیراسلامی و اسلامی را داشت. او ریختن خون انسانیت و آزادی را توسط بربرهای پوشالی و اخوانی دید ولی خم‌ابرو نکرد و کماکان خادم شان باقی ماند. او جنایتکار نه لیکن «نظریه‌پرداز فرهنگی» جنایتکاران بود. آیا صیحح است که سایه‌ی این درخت کلان را بر سر شاعر نبینید و فقط قومندان اعدام‌ها و شکنجه‌گر نبودنش را برجسته سازید؟

واصف برای کی نفس می‌کشد؟

«(استاد واصف) هنوز در کنار محروم‌ترین اقشار ملت خویش نفس می‌کشد»

آیا در حال حاضر واصف بین کارگران بسر می‌برد یا دهقانان مناطق مرکزی؟ یا طبقات برباد رفته‌ی میانه‌حال کابل یا فقرای آن شهر بسمل؟ مگر درگذشته در دوران اوج عشق اتحادیه‌اش درکنار آن محروم‌ترین طبقات نفس می‌کشید؟

زمانی که روس‌ها و سگ های شان مردم را از هلی‌کوپترها به زمین می‌انداختند، او آن دل وگرده و وجدان را داشت که در معیت میهنفروشان خرد وبزرگ در روسیه چکر بزند. در آن زمان معنی «نفس کشیدن درکنار محروم‌ترین اقشار ملت» جز پیوستن به مقاومت با تفنگ یا با قلم، میسر نبود ولی واصف‌باختری راه نفس کشیدن درکنار روس‌ها و پوشالیان را برگزید نه یکسال نه دو سال بلکه بیش از ۱۵ سال! از این مهمتر، می‌دانیم که در شرایط کنونی، «نفس کشیدن درکنار محروم‌ترین اقشار ملت» برای روشنفکران متعهد تنها و تنها

در کارآگاهگرانه‌ی ضد جهادی و ضد طالبی از هر طریق و در هر حد ممکن برای آن اقشار، معنی پیدا می‌کند. در غیر آن به صورت فالتومشر در کنار آنان نفس کشیدن، نمایشی مطلقاً پوچ و خودفریبانه است.

واقعیت اینست آقای بهمن که «سلاح» اصلی شاعر شعرش هست. واصف که دیگر هیچ سلاحی (سلاح کار سیاسی، تشکیلاتی، فرهنگی و...) ندارد با سلاح شعر می‌توانست (می‌تواند؟) با ملت و عزیز ملت باشد اما از آنجایی که او دیگر سال های سال است مفهوم «شعر به مثابه سلاح مبارزه» را نظراً و عملاً در طاق بلند گذارده، نتوانسته برای محرومترین اقشار مفید واقع شود. **شاعر مبارز و اصیل ممکن است بنابر عوامل گوناگون، زیاد در کنار محرومترین اقشار نباشد اما با شعر خنجرآسایش می‌تواند نفس کشیدنش را در کنار آنان از سطح یک ادعای متظاهرانه‌ی روشنفکرانه در سطحی ملموس و درخشان ارتقا بخشد. نفس کشیدن خود شاعر همیشه تعیین کننده نیست، مهم اینست که شعرش چگونه، برای‌کی و برای چه «نفس» می‌کشد.** اگر ارزیابی منتقد بزرگ زمانه حسین‌خان‌فخری خادی را معتبر بدانید، دم حاضر آقای واصف‌باختری با آخرین مجموعه‌اش به عرفان‌بازی رو آورده و دنیا (و لابد محرومترین اقشار ملت) را طاعونی و مبتذل و... می‌داند! یعنی به یک ملنگک نامتعرضِ منفعلِ سر خم بدل شده که در خلسه‌ی «غور در رازهای ابدیت»، بی‌حرمتی به جنازه‌ی ملتی نگونبخت را نظاره می‌کند. اگر انتساب این شوق و شغل ناشریف را به شاعر تان قبول ندارید باید به جنگ آن مداح خادی‌اش بروید.

عدم شرکت «در مسابقهٔ فرار از این جغرافیای زخمی» ـ که ببینیم تا چه وقت طول می‌کشد ـ نیز زحمت بی‌اهمیتی است که بیهوده به خود روا داشته است و هیچگونه افتخاری برایش در پی ندارد زیرا ۱) هنگام اشغال و سلطه‌ی میهنفروشان پرچمی و خلقی که بیرون شدن از افغانستان امری لازم برای فردی باظرفیت و اراده‌ِ مبارزه به شمار می‌آمد، آقای واصف چنان در پاییدن در مقامات اتحادیه و این و آن نشریه پوشالیان پای فشرد که در مسابقه‌ی «ما از دولت هستیم و دولت از ما» از اسداله‌حبیب‌ها، بارق‌ها، لایق‌ها و اکرم‌عثمان‌ها چیزی کم نداشت. او به خارج کشور نیامد و فعال و پویا با دشمنان مردم در کابل باقی ماند و ۲) اگر او نخواهد و نتواند ضمن انتقاد از گذشته‌اش به مبارزه‌ای سازش ناپذیر با خاینان طالبی و جهادی برخیزد، شرکت و عدم شرکتش در مسابقه‌ی فرار، نمره‌ای مثبت یا منفی در کارنامه‌اش نخواهد افزود. تنها امید است در فرصت و موقعیتی دیگر هیچ دوستدارش جرأت نکند در جواب به این سوال ساده که «واصف چرا در پاکستان شعر آزادی نگفت و علیه درندگان اخوانی ننوشت؟» جواب دهد که: «از ترس خفقان و ترور بنیادگرایان»! دوست محترم تکرار می‌کنیم: بگذار آقای واصف در امریکا، کانادا، اروپا یا آسترالیا به خیر و خوبی و با عافیت مقیم شود ولی علیه «ادبار و ننگ و نکبت و غم» طالبی و جهادی نعره برآرد!

واصف، «شخصیتی بزرگ و معصوم»؟

شما در دفاع از واصف نکاتی مرقوم داشته‌اید که گویا دال بر «بزرگی و معصومیت» وی می‌باشند. از آنجمله است:

> **«استاد باختری دیروز بر کرسی وزارت می‌توانست بنشیند ولی با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانهٔ حکومت‌های دو دهه پیشین داشت هرگز رغبتی به این کار نشان نداد».**

مگر قصد اساسی رژیم پوشالی در مورد واصف‌باختری این بود که او را از طریق با خود داشتن، در چهارچوب اتحادیه، بکلی بدنام، دست‌آموز و تابعدارش بسازد، یا اینکه با وزیر ساختنش از وجود او به نفع ملت استفاده کند؟ به یقیین با ما موافقید که شق اول درست است. روس ها و پوشالیان او را وزن کرده و دریافتند که صرفاً با نصب او در رهبری اتحادیه نویسندگان و نشریه‌هایی تحت نظر جاسوسان شان نظیر عبداله‌نایبی‌ها وگاهگاهی مهمان کردنش در «سرزمین همسایه بزرگ شمالی» به هدف شان می‌رسند ـ که رسیدند ـ پس وقتی اینقدر آسان و ارزان می‌توانستند او را از خود کنند، چرا و چه نیازی در کار بود که وی را بر کرسی وزارت بنشانند؟

همچنان آیا جایی بهتر از اتحادیه برای گرفتن شرافت و شخصیت یک «فرهنگی» وجود داشت؟ اگر فرضاً پوشالیان شاعر را وزیر آب و برق خود می‌ساختند، او را خوب و تا به آخر بی‌آب و رسوا نموده و به تباهی می‌کشاندند یا بانصب در ریاست اتحادیه یا این و آن نشریه تا زبان و قلمش را به میل خود به گردش در آورند؟ ببینید آقای بهمن، شاعر شما به ریاست اتحادیه پوشالیان ـ که از جهاتی نسبت به چندین وزارت اهمیتش بیشتر بود ـ به سر و چشم رغبت نشان می‌داد، اما به زعم شما

نه دوست عزیز، «تابناکترین چهره» با همان قبول حتی مسئولیت فلان نشریه پوشالی با آبرویش بازی کرد و ثابت نمود که نه «در کنار محروم‌ترین اقشار ملت» بلکه در رکاب مشتی از خاین‌ترین افراد ملت «نفس می‌کشد». و تراژدی‌اش را نفرت‌انگیزتر ساخت وقتی از اخوان پلید هم روی برنتافت و در برابر آنان همچون نرشیرنگارگر سر سود و زبان به تملق آلود. اینها واقعیاتِ سرسخت اند که هیچ «بزرگی» و «معصومیتی» برای انسان باقی نمی‌گذارند.

به مقامی ظاهراً یک درجه بالاتر، به کرسی وزارت رغبتی نشان نداد. آیا این را می‌توان نشان «بزرگی و معصومیت» وی دانست؟؟ با این محاسبه میهنفروشانی را که معراج شان تا ریاست بود و به وزارت نرسیدند باید صاحب وقار و شخصیت شمرد؟! آیا روسای موسسات فرهنگی نازی‌ها که به وزارت نرسیدند از نظر شما مردمان پاک نهاد و ضدهیتلر بودند؟ آیا هم اکنون به استثنای وزیران در «امارت»های طالبان یا جهادیان، روسا و دیگر اراکین آنها را به قول خود شان «تاج‌سرملت» و بیگناه محسوب می‌دارید؟

سعیدی سیرجانی شاعر و نویسنده و پژوهشگر که به جرم محکوم ساختن شجاعانه‌ی رژیم اسلامی ایران در زندان به قتل رسید، در سومین نامه‌اش خطاب به خامنه‌ای می‌نویسد:

«آدمیزاده ام و دلیلش همین نامه که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند».

آقای بهمن، «بزرگترین چهره شعر معاصر» شما به استقبال چه رفت؟ به استقبال اتحادیه، ملازمت ادبی پوشالیان و درندگان بنیادگرا!

کلمات شورانگیز سعیدی‌سیرجانی در برابر دژخیم ساطور بدست را ببنید و خم و چم ۲۰ ساله‌ی شاعر «بزرگ و معصوم» را در برابر سفله گان پوشالی و بنیادگرا!

همچنین اگر مثلاً داکتر حسن‌شرق مدعی شود که می‌توانست در کرسی ریاست جمهوری نشیند «اما با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانهٔ حکومت‌های پیشین داشت» رغبتی به این کار نشان نداده و به همان کرسی صدراعظمی حکومت دست‌نشانده اکتفا ورزید، به خاطر وقاحت او لبخندی تلخ بر لبان تان خواهد نشست یا اینکه ادعایش را جدی گرفته و او را صاحب شخصیت و حیثیت خواهید پنداشت؟

معتقدید شاعر ماهیت دولت‌های دست‌نشانده را «مردم ستیزانه» می‌شناخت. ما می‌گوییم «مردم ستیزانه» نه، که انسان ستیزانه، شرف‌ستیزانه و خاین و جانی باید می‌شناخت و بناءً نتیجه بلافصل آن بایدگسستن از هرگونه پیوند با آنها می‌بود تا بتواند قلمش را هم از گرو خاد خلاص کند. اما او و همراهان تا آخر تا خروج روس‌ها و سقوط سگان شان از سازش با «حکومت‌های مردم ستیزانه» باز نه‌ایستادند! این چه نوع «شناخت» از ماهیت «مردم ستیزانه» پوشالیان بود که ذره‌ای و لحظه‌ای کار با آن‌ها را ویرانگر همت، عزت و شخصیتش ندانست تا ریاست اتحادیه و هر کار دیگری را نفرین نموده و کشور را ترک می‌کرد همانطوری که در پایان «امارت» برهان‌الدین‌ربانی کرد؟

نه دوست عزیز، «تابناکترین چهره» با همان قبول حتی مسئولیت فلان نشریه پوشالی با آبرویش بازی کرد و ثابت نمود که نه «در کنار محروم‌ترین اقشار ملت» بلکه در رکاب مشتی از خاین‌ترین افراد ملت «نفس می‌کشد». و تراژدی‌اش را نفرت‌انگیزتر ساخت وقتی از اخوان پلید هم روی برنتافت و در برابر آنان همچون نرشیرنگارگر سر سود و زبان به تملق آلود. اینها واقعیاتی سرسخت اند که هیچ «بزرگی» و «معصومیتی» برای انسان باقی نمی‌گذارند.

دلیل دوم «بزرگی و معصومیت»:

«با این چشم‌های گنهکار دیده‌ام که این مرد فرهیخته مانند ملازم پایین رتبه‌یی ... از دفتر اتحادیه نویسندگان... با افسرده‌گی بی‌پایان الی مکرویان سوم راه‌پیمایی می‌کرد»!

دیدید که «مرد فرهیخته» چه ساده و چه ارزان و فقط در حد یک «ملازم پایین رتبه» تطمیع شده وکار اتحادیه پوشالیان را پیش می‌برد و هرگز نیازی به وزیر ساختنش نبود؟ این «راه‌پیمایی» ابداً «بزرگی معصومیت» فرهیخته را نه بلکه برعکس غروررفتگی، زبونی و خشنود نگهداشتن رئیسانش را به اثبات می‌رساند. * رهنوردزریاب‌های بیچاره را لقب «کارمند شایسته فرهنگ» و سفرها، داکتراکرم‌عثمان‌ها را ماموریت‌ها در خارج با دالر و خورد و بردهایش، ولطیف‌پدرام‌ها را پیشبرد هرزگی و فسادش به برکت خادی بودنش مزه می‌داد تا با تبختر قلاده‌ی روس‌ها و پوشالیان را به گردن آویزند. اما معلوم نیست که اگر واصف‌باختری به آن مردارخوری‌ها هم متمایل نبود پس لطف کنید آقای بهمن توضیح دهید که چه چیزی، چه تمایل یا اجباری ملکوتی و غیرقابل فهم برای مردمان عادی، او را از اول تا آخر به «حکومت‌های مردم ستیزانه» وفادار نگه داشت و تا مقام بلندگوی ادبی و هنری آنها

بقیه در صفحه (۶۴)

---

*- مگر معنی دیگر آن راه‌پیمایی با لب فروبستگی و در کمال خضوع و خشوع وی این نبود که به روس‌ها و پوشالیان بازبان بی‌زبانی برساند: نه موتر می‌خواهم نه گادی و نه به هیچ نحو دیگری می‌خواهم سر بار دولت زحمتکشان شوم و با جان و دل هم برای تان کار می‌کنم، فقط قول بدهید که نه مرا می‌کشید و نه به زندان می‌اندازید؟

بخشی از جزوه‌ی «راوا» در مورد وضعیت کودکان در افغانستان

هستی اینان نیستی بنیادگرایان است و بس

شکیلا ولد احمدعلی ۱۳ ساله گدا
سکونت اصلی ـ شکردره
سکونت فعلی ـ زورآباد
اعضای فامیل ـ ۶ نفر
شغل پدر ـ سابق دهقان

پدرش را چند طالب در هنگام آب دادن زمین‌ها صرف بخاطر ساعت‌تیری نشان گرفته به قتل می‌رسانند. مامایش در اثر بمباران طالبان در حالیکه مصروف دهقانی بود به قتل رسیده است. یک مامای دیگرش نیز توسط راکت طالبان زخمی می‌شود و فعلاً در شفاخانه با مرگ روبرو است.

بعد از مرگ پدر و بربادرفتن خانه و دارایی شان در اولین پیشروی طالبان بطرف شمالی، به کابل مهاجر می‌شوند. با مرگ پدر، کاکایش مادر شکیلا را جواب می‌دهد تا به خانه پدرش برود. کاکا دید و باز دید آنان را با مادر شان منع می‌نماید و تا حال شکیلا، خواهران و برادرانش موفق نشده اند تا از مادر و فامیل مادر دیدن کنند. با این هم مامایش به علت فقر و تنگدستی کاکایش که کراچی‌وان می‌باشد مصارف لباس شان را می‌پردازد. اما شکیلا مجبور است تا با گدایی قوت‌لایموتش را بدست آورد.

عاید ماهانه شان ۱۵ الی ۵۰ هزار می‌باشد. خوراک صبح شان، گاهگاهی نان و توت خشک ولی عموماً چای تلخ با نان خشک است که حاصل گدایی وی می‌باشد. نان چاشت و شب پیاوه کچالو است که کچالو و پیاز را از زیر کراچی‌های ترکاری در بازار بدست می‌آورد. به میوه و گوشت تنها در عیدها ممکن است برسند که بعضی از خویشاوندان برایشان می‌فرستند. وضع صحی بسیار بد دارد، ضعیف و لاغر و معده درد است. بیسواد اما بیدار و هوشیار می‌باشد. لباس‌ها ژنده و بسیار چرک، چادر سیاه پاره پاره و بوت‌های پلاستیکی وصله شده در پا دارد. خاطره فراموش ناشدنی‌اش مرگ پدر، مهاجرت، جدایی مادر و شوهر کردن او.

در حالیکه اشک در چشمانش حلقه می‌زد، دست‌ها را بلند نموده و طالبان را دعای بد نمود.

سیدکمال ولد میرامان‌اله، ۱۱ ساله گدا
سکونت اصلی ـ استالف
سکونت فعلی ـ زورآباد
اعضای فامیل ـ ۶ نفر
شغل پدر ـ سابق معلم و بعد کراچی‌وان

بعد از اینکه در حویلی شان راکت می‌خورد و باعث قتل پدر، برادر و خواهرش می‌شود به کابل مهاجر می‌شوند. بیش از ۱۱ سال ندارد و برادر کوچکش هم در یکی دو سال اخیر با وی به گدایی می‌رود تا یاد بگیرد. مادرش از صبح تا شام در مساجد به گدایی می‌پردازد.

عاید روزانه شان حدود ۱۰ تا ۲۰هزار می‌باشد. صبحانه شان نان قاق که در چای تلخ تر می‌کنند، چاشت شوربای کچالو (آب و کچالو بدون روغن و پیاز...) و شب استخوان‌های جوش‌داده که یکی از خویشاوندان شان می‌فرستد. ماه یکبار ۳هزارافغانی را میوه می‌خرند که به مشکل چهار دانه کیله و یا دو دانه سیب می‌شود.

در خانه کرایی زندگی می‌کنند. پول کرایه را برادرش که در پاکستان قالین‌بافی می‌کند برای شان می‌فرستد. برادر شان از آنان جدا بوده و حتی همدیگر را نمی‌شناسند. مریض و رنجور می‌باشد و در بدنش زخمی‌های زیاد سالادانه به چشم می‌خورد.

خاطره فراموش ناشدنی‌اش اصابت راکت به خانه شان، مرگ پدر و خواهر و برادرش.

کمال می‌گوید روزی که نسبت به دیگر روزها پول بیشتر بدست آورده باشد خوش‌ترین لحظات برایش می‌باشد. وقتی از او پرسیده شد که آیا آرزو دارد کشورش آرام شود با بی‌اعتنایی گفت: «اگر آرام هم شود برای ما فرق نمی‌کند چراکه ما پدر، برادر، خواهر و زندگی خود را از دست دادیم.»

معروف ولد ظهور ۱۳ ساله گدا
سکونت اصلی ـ استالف
سکونت فعلی ـ زورآباد
اعضای فامیل ـ ۵ نفر

پدرش در اثر بمباران قریه شان توسط طالبان کشته شده و مادرش در مساجد گدایی می‌کند.

وضع صحی نسبتاً خوب دارد اما زخم‌های سالدانه در وی زیاد است. بیسواد است. غذای چاشت و شب شان را پیاوه کچالو و برنج جوش داده تشکیل می دهد.

معروف برادر ۵ ساله‌اش را نیز با خود به گدایی می‌برد تاگدایی را یاد بگیرد. زمانی که مادر وی بقصد گدایی خانه را ترک می‌گوید برادران کوچک معروف را در خانه زندانی می‌کند و در طول روز فقط یکبار به خاطر نان چاشت شان به خانه می‌آید.

بصیره ولد ذکریا ۱۱ ساله گدا،
سکونت اصلی ـ کوهستان
سکونت فعلی ـ زورآباد
اعضای فامیل ـ ۷ نفر

زمانیکه طالبان منطقه شان را اشغال کردند هر شب بعد از نماز شام

بین شما کدام
ـ بگویید! ـ
بین شما کدام
صیقل می‌دهید
سلاح آبائی را
برای
روز
انتقام؟

«شاملو»


...ان تیل در کابل
عکس از «پیام زن»


عکس از «پیام زن»

پدرش را تهدید می‌کردند تا برای آنان نان بدهد. اما چون گلکار فقیری بود و نمی‌توانست برای آنان چیزی تهیه کند، عذراش را پیش کرد. اما طالبان به او می‌گویند تا از همسایه‌ها قرض کرده و برای شان نان بفرستد در غیر آن جزا خواهد دید. این رفتار طالبان آنان را مجبور به مهاجرت می‌کند. بعد از آمدن به کابل، پدرش دچار تکلیف گرده می‌شود و حالا قادر نیست کار کند بناءً اطفالش را به گدایی می‌فرستد. بیسواد می‌باشد و ظلم طالبان را هرگز از یاد نمی‌برد.

در آخر باگریه گفت: «در اوایل هر زمانی که به گدایی می‌رفتم از شرم صدا در گلویم بند می‌شد و وقتی صدا می‌کردم دست و پایم را هم لرزه می‌گرفت. اما حالا از بس زیاد گدایی کرده‌ام دیگر آنطور نیست.»

لطیفه ولد حمیداله ۱۳ ساله گدا،
سکونت اصلی ـ پروان
سکونت فعلی ـ حصه‌اول خیرخانه

پس از حمله طالبان به منطقه شان مجبور به مهاجرت شدند. برادرش را طالبان از بس لت کرده اند تا حال پاهایش درد می‌کند و پول تداوی را ندارد. پدر شان کراچی‌وان بود که در اثر حادثه ترافیکی مرد.

در اول برادرش گدایی می‌کرد اما با زیاد شدن درد پاهایش دیگر نتوانست ادامه دهد. لطیفه مجبور شد کار او را پیش برد. خواهر و برادر کوچکش نیز گدایی می‌کنند.

او می‌گوید: «مجبور هستم گدایی کنم چون وقتی که برادر مریض و خواهرک خردم بیادم می‌آید بسیار جگرخون می‌شوم و کوشش می‌کنم که چیزی برای آنان بدست آورم. زمانی که پدرم زنده بود می‌توانست با کراچی‌رانی برای ما چیزی بیاورد اما حال دیگر کسی نیست.

پدرم سابق از یکی از خویشاوندان ما پول قرض گرفته بود و تا زمان مرگ نتوانست آنرا دوباره بپردازد. بعد از مرگش قرضدارها آمدند و ما قادر به پرداخت قرض نبودیم، آنان با ما خیلی جنجال کردند.

در زندگی مرا گدایی و مرگ نا به هنگام پدرم رنج می‌دهد. وقتی پشت دروازه‌های مردم برای گدایی می‌روم با من برخوردی بد کرده و با دو و دشنام جواب می‌دهند. در اول که به گدایی می‌رفتم نمی‌توانستم صدا کنم اما هر وقت که خواهر و برادرم به یادم می‌آیند که شب منتظر من اند بسیار صدا می‌کنم. روزم به گدایی می‌گذرد و شب هم آرام ندارم صدا کردن‌ها و قهر مردم به یادم می‌آید و گریه می‌کنم.»

صفا ولد برات ۱۰ ساله گدای تیل و زباله‌دان،
سکونت اصلی ـ سرای خواجه
سکونت فعلی ـ بلاک‌های ځارندوی

بیسواد است اما هوشیار. با وجود داشتن زخم‌های سالدانه تنومند به نظر می‌رسد. پدرش کراچی‌ران است با عاید روزانه ۳۰ هزار افغانی. عاید خودش ۲۰ تا ۳۰هزار افغانی است که از فروش تیل گدایی شده بدست می‌آورد. خوراک روزانه شان پیاوه کچالو، برنج وگاهی نان باگُر است.

قبلاً دارای زمین و باغ بودند اما در اثر جنگ‌ها و عدم رسیدگی به کشت و زراعت همه از بین رفته و مجبور به مهاجرت شدند.

صفا با سایر گدایان در مارکیت عمومی تیل کابل واقع تایمنی

بقیه در صفحه (۷۱)

این نوشته از ما نه بلکه ندای وجدان یک خارجی است که از بربریت بنیادگرایان وطنی تکان خورده است. و از این جاست که تکرار می‌کنیم نفرین به همه‌ی آن «فرهنگیان» وجدان سوخته‌ای که با همان بی‌غیرتی و بیشرمی که با تبهکاران روسی و سگ‌های شان ساختند، از کنار این سفاکی‌های جانورمنشانه‌ی بنیادگرایان نیز خونسرد و خنثی می‌گذرند و نه شعر، نه نثر و نه هیچ صدایی از آنان بر نمی‌خیزد؛ ولی برحسب عادت و به طرز خستگی‌ناپذیری عار ندارند که از شعر و شاعری و نقد و... بی‌ارتباط به وحوش جهادی و طالبی، سخن برانند.

کشتار جمعی‌ای که از نظر جهان پنهان ماند

۱۷ اگست ۱۹۹۹ پاریس

یک سال قبل در آخر همین هفته ۵ الی ۸هزار نفر در طول ۳ یا ۴ روز به قتل رسیدند، فقط بدلیل هویت قومی شان (هزاره). بسیاری از آنان را مردان تشکیل می‌دادند.

بعضی از آنان را بر روی سرک گلوله‌باران کردند. تعدادی را بعد از محاصره منطقه مسکونه‌ی شان، شناسایی نموده و در خانه‌های شان اعدام کردند و بعضی را در کانتینرهای فلزی انداخته و در زیر تابش آفتاب رها کردند تا پخته و خفه شده، بمیرند. در یک شفاخانه، کم ازکم حدود ۳۰ مریض را در حالی که در بستر بودند به گلوله بستند.

اجساد مقتولین را در روی سرک‌ها به نمایش گذاشتند تا درس خوبی برای زندگان باشد. شاهدانی که ترس از سر و روی شان می‌بارید گواهی می‌دهند که سگان مشغول پاره پاره کردن اجساد بودند ولی هیچ کس اجازه‌ی دفن آنان را نداشت چون از طریق رادیو و لودسپیکر قبلاً به مردم اخطار داده شده بود.

آیا شما این کشتار جمعی را بیاد دارید؟ در کجا این کشتار جمعی رخ داده بود؟ کی و توسط کی‌ها و چرا کشته شدند؟ یقیناً قادر به جواب دادن این سوالات نیستید. خود را مقصر ندانید چون شما شامل اکثریت هستید. این حادثه در کوسوو و یا بوسنیا روی نداده بود. این حادثه در افغانستان اتفاق افتاده بود که می تواند به دلایل زیاد کوسووی سال‌های ۱۹۸۰ باشد که دیگر مهم پنداشته نمی‌شود.

تا مدتی چنین به نظر می‌رسید که قتل عام در شهر مزارشریف افغانستان که توسط طالبان انجام گرفت، شاید هیچ زمانی در تاریخ ثبت نشود. مهم‌تر از این مسئله مونیکالونسکی، مسابقه‌های فوتبال و شورش‌های اندونیزیا بود که توجه تمام رسانه‌ها را به خود جلب نمود. سرانجام اگر چه این قتل عام ثبت تاریخ گردید ولی به شکل یک یادداشت حاشیه‌ای.

عفو بین‌الملل نخستین گزارش را در ۳ سپتامبر ۱۹۹۸ از طریق یک اطلاعیه مطبوعاتی شایع نمود. یک هفته بعد کمشنر عالی ملل‌متحد برای مهاجرین (UN High Commissioner for Refugees) با اطمینان اظهار نمود که هزاران نفر جان خود را از دست داده اند.

نظارت حقوق‌بشر (Human Right Watch) در اول نوامبر گزارش مفصلی را مبتنی بر تحقیق در پاکستان انتشار داد. مدت کوتاهی بعد از آن در یک گزارش کمسیون حقوق‌بشر ملل‌متحد نیز به کشتار جمعی اشاره رفت. معهذا، گزارش‌های منتشر شده علیرغم محتوای تکاندهنده شان، عکس‌العملی را برنه‌انگیخت. یکی به این دلیل که تصاویر وحشت‌آور و پارچه شده آن اجساد در دسترس نبود و هیچ تلویزیون مهم نخواست مصاحبه‌ای با مهاجرین و یا کارکنان امداد به عمل آورد. اما بین ماه مارچ و جون امسال پیش از آن که نیروهای تحت رهبری ناتو امکان ورود فلمبرداران را به کوسوو فراهم سازند، صدها گزارش تلویزیونی از مهاجرین در البانیا و مقدونیا پخش شد. در واقع اگر اراده‌ای در کار می‌بود می‌شد تصاویری از مزارشریف داشت. کم ازکم در دو فرصت مردم با استفاده از کامره‌هایی مخفی توانسته اند از وضعیت زنان افغان زیر سلطه طالبان فلم بگیرند. برای طالبان فلمبرداری از یک زن زنده بیشتر مردود است تا از اجساد مرده.

خبرنگارانی نیز بودند که احساسات شان را با نوشتن چند مقاله خوب در روزنامه‌های اینجا و آنجا تبارز دادند. ولی در مجموع قتل‌عام مزار توسط رسانه‌های بین‌المللی و مشخصاً توسط مطبوعات بانفوذ امریکا کنار گذاشته شد.

«نیویارک تایمز» امریکا در ۱۶ سپتامبر تمام مسئله را با آوردن چند تصویر در یک مقاله که آن هم راجع به ایران بود خلاصه نمود. یک خبرنگار در اسلام‌آباد مضمونی ۱۵۰۰ کلمه‌ای را به «نیوزویک» فرستاد که بعداً به صورت نوشته‌ای ۱۵۰ کلمه‌ای بی‌اهمیت اختصار یافت. از یگانه سازمان‌های مهم انتشاراتی امریکا که نسبت به دیگران وضع بهتری داشتند «لاس‌انجلس تایمز» و «واشنگتن پست» بودند که

نویسنده روپرت سی. کول‌ویل (Rupert C. Colville) سخنگوی ملل‌متحد در افغانستان و کوسوو بوده است. نظرات مطروحه در این نوشته از خودش بوده و به هیچوجه از نظرات سازمان ملل نمایندگی نمی‌کند. او مضمونش را به «انترنیشنل هرالدتربیون» تقدیم کرده است.

اولی مطلبی را در ۱۸ سپتامبر و دومی در ۳۰ نوامبر و به دنبال آن سرمقاله‌ای را در اوایل دسامبر انتشار دادند. اما این نوشته‌ها بیشتر از آن مهجور و نادیده باقی ماندند که بتوانند خشمی را علیه کشتار جمعی برانگیزند. این انعکاس را با انعکاس اخبار کوسوو مقایسه کنید.

در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۸ عده‌ای که از قتل عام مزار با خبر بودند و می‌خواستند آن را اشاعه دهند، ۲۰ نفر در قریه کوسوو بنام «گورنجی‌اوبرنحی» کشته شدند. در ۱۵ جنوری ۱۹۹۹، ۴۵ البانیایی دیگر در «رکاک» به قتل رسیدند. در هر دو واقعه گزارشگران تلویزیون خبر را با آب و تاب انتشار دادند و ناتو شروع به عکس‌العمل نمود.

شاید نزدیکترین مقایسه با کشتار مزار، کشتار جمعی مسلمانان بوسنیایی در شهر کوچک «سرب‌رنیکا» باشد که در جولای ۱۹۹۵ بدست صرب‌ها افتاده بود. از آنجا نیز هیچ تصویری وجود نداشت ولی وقتی کسانیکه زنده مانده بودند وارد «توزلا» شدند، اغلب رسانه‌های جهانی منتظر گزارش‌های آن اتفاق هولناک بودند.

۳ ماه بعد از آن دویدرود روزنامه‌نگار جوان از «کرسچن ساینس‌مونیتر» دوبار مخفیانه به سرب‌رنیکا رفت و با خود مدارکی آورد که همه از آن خبر داشتند و نمی‌توانست آنچه راکه در آن جا رخ داده بود به اثبات برساند. با این هم آقای‌رود «جایزه پلیتزر» را بخاطر نقشش در آشکارکردن سرنوشت ۷۰۰۰ مرد که در سرب‌رنیکا به قتل رسیده بودند، از آن خود کرد. علاوه بر نکات دیگر آن قتل عام، عنصری اصلی در اتهامات جنایات جنگی علیه جنرال رادکوملادیک و جنرال روادون‌کاراجیک به حساب می‌رود.

تعداد مشابه مردم در شهر مزارشریف بخاطر دلایل کم و بیش یکسان در اگست سال گذشته به قتل رسیدند. ولی هیچ فرد برنده جایزه پلیتزر نگردید، هیچ فردی برای چند ماه به آنجا نرفت به جز از ویلیم‌ریوی خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل که چهار ماه بعد از آنجا دیدن کرد.

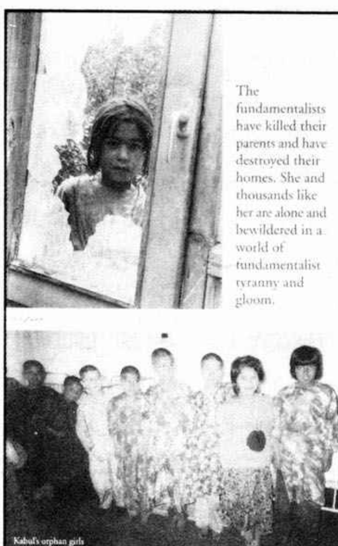
آقای ریوی نخواست که درباره قتل‌عام مزار تحقیق و مصاحبه‌هایی با مهاجرین وکارکنان موسسات امدادی ترتیب دهد که در آن طرف سرحد پاکستان جمع شده بودند. انتقاد عمده او از طالبان این بود که «تاکتیک‌های آنان می‌تواند وحشیانه گفته شوند» نمی‌توان گفت که افغانستان از نقشه رسانه‌های خبری جهان حذف شده است. تعداد کثیری از رسانه‌ها به اسامه‌بن‌لادن پرداختند و نیز راکت‌های کروز به طرفش نشانه رفتند زیرا او متهم به بمب‌گذاری در سفارت‌های امریکا بود و وقتی طالبان به زنان هدایت می‌دهند که نباید جراب سفید و یا بوت‌هایی که صدا می‌دهد به پا کنند در سراسر جهان مقالات در مورد به چاپ می‌رسد وگروه‌های حقوق زنان به پا می‌خیزند. ولی هنگامی که طالبان ۵۰۰۰ نفر را اول به سبب قومیت و دوم به سبب جنسیت آنان از تیغ می‌گذرانند، از هیچکس صدایی بر نمی‌خیزد.

کشتار مزار بدون تردید داستانی موثق و تکاندهنده است. مع‌الوصف قریب ۳۰۰۰ روزنامه‌نگار روی زمین در اوج بحران کوسوو در آنجا میخکوب اند و تنها عده انگشت شماری از خبرنگاران جهانی باکسانی که از مزار به پاکستان آمده بودند زحمت مصاحبه‌هایی را به خود هموار ساختند...

کمک‌های بین‌المللی برای البانیایی‌های کوسوو نتیجه مستقیم توجه رسانه‌های خبری درباره وضع مهاجرین و شقاوت‌های رفته بر آنان می‌باشد. اما سرنوشت ده‌هاهزار کودک ملیت هزاره چه خواهد شد که پدر و برادر و هست و بود شان را در افغانستان ویران و بینوا کشوری که در آن مادران بیوه از حق کار محروم اند، از دست داده اند؟ ■

منتشر شد:

«راوا» براساس کمک‌مالی عده‌ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا، بروشوری اطلاعاتی ۲۴ صفحه‌ای رنگه انتشار داده است. علاقمندان می‌توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آن راکه خواسته باشند تقاضانمایند.





دایران د اسلامي جمهوري دویرووونکو بندیخانو څخه یوه خاطره

لاندینی لیکنه چې تاسې یې لولی، د همایون علي زاده د هغې وینا متن دی چې هغه د ۹۸ کال د سپتمبر په ۱۳ نیټه په برلین کې د «سیاسي پناه اخیستونکو ایرانیانو ټولنې» په بلنه په جوړې شوې غونډې کې کړې وه او د «انقلاب اسلامي در هجرت» په ۴۴۵ ګڼه کې خپور شوی دی.

هغه وایي: «د سهار په شپږو بجو، حمیدنصري ماته یو خبر راوړ او غوښتل یې په دې پوه شي چې آیا زه مورس‌زننده پیژنم او آیا په هغه اعتماد لرم؟ مورس‌زننده زمونږ د ښو ملګرو څخه د یوتن مستعار نوم وو چې هغه می پیژانده او ورسره می کلونه کلونه په ټول ټول زندانونو کې وخت تیر کړی وو. هغه په ډیره ښه توګه د اسلامي جمهوري د پلیسو په مقابل کې تجربه درلوده. دا خبر صحیح او حتمي وو. داچې پرون یې زمونږ د څنګ د کوټې بندیان وړی وو، نو نن زمونږ د کوټې وار وو. حمید وویل: "شاید دا کوم ګواښ وی او رژیم ددې لپاره چې زمونږ دریځ کمزوري کړی، په دې ټول پیښو لاس پوري کړی وی. شاید هغوی د مخکې نه جوړ شوی داسې مودل ځوړند کړی وی چې د لیري نه اصلي او واقعي شي ښکاره شي...". خو مایوځلی بیا هغه ته وویل: "فکر کوم چاچې دا خبر را وړی، نشي کولای د داسې مهمې موضوع په اړوند اشتباه وکړي. ددې ټول اشتباه امکان ډیر کمزوری ښکاري."

مونږ لا په همدې خبرو بوخت وو چې د بندیخانې ساتونکي د سهار تقریباً په اته بجو زمونږ کوټې ته راغلل او حمیدیې له ځان سره یوړ او په هماغه ورځ په دار وځړول شو. په ډیره بیړه او تلوار به مو خپل نور زنداني ملګري د خوبه راپاڅول او هغوی ته به مو د اعدامونو خبر ورکاوه. وخت تیریده او د رژیم د کړوونو په اړوند رارسیدلي معلومات ډیر کم وو. زمونږ څیړنه او معلومات دا وو چې رژیم د اعدامولو لپاره پلمې لټوي.

داسې نامعلوم شرطونه او خبرې هم لاپاتې وې چې مونږ د مورس څخه د هغې په لاس ته راوړلو کې ناکامه پاتې شوي وو. یواځې دومره پوهیدلو چې محکمه د نیري او اشراقي د دستور لاندې چلیږي.

په کوټه کې یو هیاهو او شور جوړ شوی وو. کله چې بندیان د یوبل سره په سلاو مشوره کولو بوخت وو، ۷ یا ۸ نیمو بجو په شاوخوا کې یې د کوټې ور بیرته کړ او ټول یې په پټو سترګو بهر ته بوتللو. لومړنی پوښتنې د لشکري او هغه بندیوانانو له خوا چې د دروازې په خوله کې ولاړ وو، وشولې. دا ټول پوښتنې په حقیقت کې زمونږ څخه د ورځینیو پوښتنو په شان وې، خو په دې شیبه کې زندانیان نوموړو پوښتنو ته د ځواب ورکولو په اساس د اعدامولو لپاره ټاکل کیدل. هغوی به دا پوښتنې کولې چې نوم، د پلار نوم، تور(اتهام) او مذهب دې څه دی، آیا"اسلامي جمهوري" مني او آیا "مرکه کولو" ته چمتو یاست او که نه؟ وروستۍ دوه پوښتنې به هغه وخت د کینې لاسه زندانیانو څخه کیدې چې هغوی به د "آیااسلام مني او که نه؟" پوښتنې ته د هو ځواب ورکړی وو. خو د دوه ډلو څخه به دا پوښتنې نه کیدلې:

۱ـ د بندیانو هغه ډله چې د مذهب په اړوند پوښتنو ته به یې ځواب نه ورکاوه.(په دې خاطرچې د ا د هغوی له نظره د عقیدې تفتیش وو اونه ښایي چې وپوښتل شي.)

۲ـ د بندیانو هغه ډله چې نیغ په نیغه به یې د مارکسیزم څخه پلوي کوله‌او په څرګند او کلکه توګه به‌یې د اسلامي جمهوري ضد دریځ غوره کاوه.

نوموړې دوه ډلې به جلا کیدې او محکمې ته د تللو په انتظارکې به د ګوهر دشت په اصلي منډوونو(دهلیزونو) کې ساتل کیدلې. تقریباً د لسو دقیقو څخه په کم وخت کې یې زمونږ د کوټې د ټولو بندیانو څخه دا پوښتنې وکړې او هر یو به چې په دې پوښتنو کې د "اعدامولو وړ" پیژندل کیده، په دې کتار کې به ودریده. یواځې زمونږ د څو دوستانو څخه پرته، نور ټول محکمې ته ولیږل شو. د ګوهردشت د بندیانو مشر،داود لشکري، مخکې ددې نه چې محکمې ته لاړ شو، په خپل دستور اوخوښه څو تنه د کتار څخه وویستل او د ګوهردشت د آمفي‌تئاتر خواته یې ویوړل او په دار یې وځیژول. د هغوی څخه یوتن مصطفی فرهادي وو. هغه د رضا شاه په وخت کې په "مجاهدین خلق" کې د غړیتوب په تور زندان ته اچول شوی وو او بیا هم هلته په زندان کې‌مارکسیست شوی وو او د۱۳۵۷ د پاڅون وروسته یې د "راه کارګر"سره کار کاوه. بل کس (چې له بده مرغه نوم یې زما په یاد ندی پاتې) د"چریکهای فدایي خلق" د پخوانیو غړو څخه وو. نوموړي دواړه کسان د بندیوانانو د مشر په خوښه او غوښتنه، پرته ددې نه چې د خمیني د دروغجن هیئت حکم واوري، ووژل شول.

ټول په یو کتار کې د محکمې په انتظار ودریدو. د ننه په محکمه کې اوه کسیزه هیئت ناست وو. حجته‌الاسلام‌نیري، د خمیني په ځانګړي دستور، د محکمې شرعي حا کم‌و. هغه د محکمې د ستري شورا د قانوني پړاونو د تیرولو له لارې دلته نه وو راغلي. رژیم د خمیني په

فتوا د سیاسی بندیانو لپاره د مخکی نه جوړ شوی جرمونه چمتو کړی‌وو، نیری او دهغه سره نورکسان، دخمینی په مستقیم امر ددی حکم دپلی کولو په خاطر دی زندانونو ته رالیږل شوی وو.د خمینی فتوا داسی وه: "باید مرتد او جنگیالی په زندان کی ژوندی پاتی نشی." هغوی مجاهدین جنگیالی گڼل او د جنگیالی جرم اعدام وو. د مرتد حکم غیر مذهبی او کیڼ لاسه ډلو ته اورول کیده چی د هغوی له نظره کافروو.

د محکمی نه وروسته په دری برخو وویشل شو:

ـ لومړی ډله، زمونږ هغه زندانی ملگری چی په دی باور وو چی رژیم اسلامی دی، او په اسلامی چارچوکاټ کی یی د ایډیولوژیکی سلوک اورویی امکان درلودل نه منل. او هم هلته په محکمه کی یی اعلان کړی وو چی مسلمانان دی.

ـ دوهمه ډله، هغه زندانیان وو چی د رژیم په گمان پخوا مسلمانان وو، خو په محکمه کی یی دی سوال ته چی "آیا مسلمان یی او که نه؟" یا ځواب نه ورکاوه او یادا چی نیغ په نیغه به یی د مارکسیزم او کمونیزم څخه دفاع کوله. دوی د اسلام په حکم، فطری مرتدان وو.دوی یی د آمفی‌تئاتر لوری ته ویوړل او په دار یی وخیژول. یواځی زمونږ د ۷۵ کسیزی‌کوټی څخه ۴۰ کسه ووژل شول.

ـ دریمه ډله، "ملی مرتدان" وو چی دهر لمانځه په وخت کی به یی د کیبل‌وهلو له لاری اسلام ورښود. د هغوی لپاره نیری د کیبل وهلو دستور لیکلی وو. د ورځی پنځه وخته لمونځ دی او دهر لمانځه په وخت کی به یی لس کیبله وهل. د استنطاق یا پوښتنو د وخت سره یی یواځی دومره توپیر درلوده چی په استنطاق کی مدام او پرله پسی د کیبل‌وهلو لاندی وو، خواوس سهار چی له خوبه ویښیدو، او ماسپښین، مازیگر، ماښام او ماخوښتن به په تخته تړل کیدو او په کیبل‌به وهل کیدو. او څو ساعته وروسته به دا کار بیا له سره کیده. په دی ډول کړنلاری کی تدریجی شکنجه او مرگ زمونږ برخه لیک وو.

د اعدامونو او کیبل وهلو په وخت کی به د بندیخانی ټول ساتونکی حاضر وو او له یو بل سره به یی مرسته کوله. په دی خاطر چی ټول ددی ټولنیزو وژنو او ټکولو په جرم کی گډون ولری او هیڅ ساتونکی ونشی کړای وروسته دا دعوا وکړی چی په اعدامونو او کیبل وهلو کی یی گډون نه درلود. هریو باید دار ځوړند کړی وی او هریو باید کیبل وهلی وی.

دا هغه سلوک وو چی د کیڼ لاسه نارینه زندانیانو په مقابل کی یی خپل کړی وو. او ددی نه مخکی هم د زمری په میاشت کی د اوین زندان او د گوهردشت کوټو ته د کیڼ لاسه او مذهبی زندانیانو په لټون پسی تللی وو.

هغه کوټو ته چی خبر نه و ورسیدلی، د هغوی څخه ځینو کسانو وروسته بیا په محکمه کی وویل چی رژیم هغوی ته داسی ویلی وو چی: "مونږ غواړو چی د لمونځ کوونکو او نه کوونکو کوټی جلا کړو، تاسو په کومه کوټه کی ځان آرام احساسوی؟"

زیاتتره زندانیانو به د اعدام تر شیبی پوری د اعداموللو واقعیت نه منلو او یابه یی په ډیری حیرانتیا د بندیخانی دساتونکو څخه پوښتنه کوله "ولی مو زمونږ په وړاندی وصیت نامه اینبی ده؟" اوپه دی توگه به د بی‌باوری په حالت کی اعدامیدل. د گوهردشت په آمفی‌تئاتر کی یی دولس د دار پړی ځوړند کړی وو. وروسته د اعدامولو نه به یی زمونږ د همځنځیرو ملگرو مړی ـ چی لابه گرم وو ـ د آمفی‌تئاتر د شانه په کانتینرونو کی سرپه سر اچول او خاوران ته به یی وړل.په خاوران کی ټولنیز قبرونه همدا اوس هم د پاڅون د شهیدانو د کورنیو د راغونډیدو ځای دی. په اټکلی توگه د فعاله اوپخپل دریځ ټینگو نارینه زندانیانو دری پر څلورمه برخه په تهران کی ووژل شوه. پاتی هم د استثنایی حکمونو له لاری لکه ددی ملی مرتد (زما) په شان او یا له نورو لارو ، ژوندی پاتی شول.

لکه څرنگه چی می وویل، د زندانیانو کوټو ته د وژلو خبر راورسید. نارینه زندانیانو د خپل دریځ نه د شاتگ په اړوند تصمیم ونیوو ترڅو په دی توگه قتل عام او نسل وژنی ته تسلیم نه شی. د گوهردشت‌په دولسمو او دیارلسمو کوټو کی زندانیانو د خپل دریځ او پخوانیو رویونه د شاتگ له لاری،په هیڅ توگه اجازه ورنکړه چی کارمحکمی ته ورسیږی. بندیوانانو ځینی کسان د استنطاق او شکنجی لپاره بوتلل او ترینه یی پوښتنی وکړی چی "دا لیک دکوم ځایه در رسیدلی دی، معلومات مو څنگه لاس ته راوړی او ولی مو خپل دریځ بدل کړو؟" هغوی انتظار درلود چی د زندانیانو له‌خوا کلک دریځ غوره شی ترڅو وکولای شی یو شمیر نور زیات کسان هم اعدام کړی.

درژیم اصلی اواساسی هدف دسیاسی زندانیانو ټولنیز وژل او د امکان په صورت کی حتی د سیاسی زندانیانو د فعاله اوغیر فعاله کورنیودغړو نیول او وژل وو. زه کولای شم داسی څرگندی بیلگی وړاندی کړم چی څرنگه د کورنیو غړی او یا مثلاً میندی د رژیم له‌خوا نیول شوی وی. مستنطق به له هغوی څخه پوښتنه کوله چی آیاد خپلو زامنو له‌خوا هڅول شوی دی چی فعالیت وکړی، په غونډو او مظاهرو کی‌گډون وکړی؟ او داسی نور.

رژیم د اپوزیسیون تر ټولو لویه ټولنه او یووالی د ۱۳۶۵ نه تر ۱۳۶۷ کاله پوری، په زندانونو کی لیدلی وه،او د هغوی د وژلو په هدف مخ په وړاندی راغی. حتی وروسته له دی نه چی د وژلو لومړنی دور (د زمری او تلی د میاشتو وژنی) ختمی شوی او د کیڼ لاسه او مجاهدو زندانیانو ستره برخه ووژل شوه، نور کسان چی دا ځل یی د هغوی دوسیی د اطلاعاتو له وزارت څخه راوړی وی، محکمی ته وغوښتل. د کیڼ لاسه زندانیانو یوه برخه یی بیا دادگاه ته د وړلو په خاطر د کوټو څخه وویستله. په دی پړاو کی، ۲۸ هغه زندانیان چی د محکمی دوه دوری یی تیری کړی وی او ژوندی پاتی شوی وو، یوځلی بیا وغوښتل شول. دپاتی زندانیانو حالت په هغه وخت کی د

پاتی په (۶۳) مخ

شعله‌ی پیکار عادلانه کردها خاموش نخواهد شد!



مردم کردستان که در ترکیه، ایران، عراق و سوریه زیست دارند و بخصوص در سه کشور اولی به شدت مورد ستم و سرکوب قرار می‌گیرند، سالهاست که به منظور کسب خودمختاری و حقوق ملی خود می‌رزمند. همانند حزب کمونیست ایران (کومله) و «حزب دمکرات کردستان» در ایران، «حزب کارگران کردستان» (پی‌کی‌کی) از ۱۵ سال پیش با دولت ترکیه در جنگ مسلحانه مشغول بوده است. در ماه فبروری سال جاری، عبداله‌اوجالان رهبر این حزب از سفارت یونان در کنیا توسط عمال دولت ترکیه (به همکاری سی‌آی‌ای و موساد) ربوده و پس از محاکماتی که نتیجه آن از قبل معلوم بود، محکوم به اعدام شد. ولی دولت ترکیه با سر به نیست کردن اوجالان نه قادر خواهد بود حزب کارگران ترکیه را متلاشی سازد و نه خلق قهرمان کردستان را از ادامه نبرد برحق شان باز دارد.

پیروز باد مبارزه‌ی دلاورانه‌ی کردها علیه دژخیمان در ترکیه، ایران و عراق! ■

ملا و مولوی تجاوزکاران اصلی جنسی به کودکان

یک ان‌جی‌او (NGO) پاکستانی بنام «ساحل» که در زمینه سؤاستفاده جنسی از کودکان کار می‌کند، در سال ۱۹۹۷ بررسی‌ای در اسلام‌آباد در ارتباط با مسئله انجام داد که براساس دریافت پاسخ از ۱۵۷ خانواده تنظیم شده بود. یکی از سوال‌ها این بود که بنظر آنان چه کسی بیشتر ممکن است مرتکب تجاوز جنسی به کودکان شود. که در جواب اکثریت شکننده یعنی ۷۷.۷ در صد گفته بودند که یک احتمال چنین جنایتی از سوی یک مولوی بیشتر از دیگران است.

«ویکندپست»، ۲۸ فبروری ۱۹۹۹

وای اگر روزی در کشور آلوده شده‌ی ما به دست جنایتکاران بنیادگرا یکچنین بررسی‌ای به عمل بیاید، کی شک خواهد داشت که پاسخ ۹۰ در صد مردم این خواهد بود که احتمال تجاوز به کودکان از سوی ملا و مولوی بیشتر از دیگران است؟ ■



اخیراً جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر بزرگ میرغلام‌محمدغبار به دست ما رسید. انتشار این اثر تحقق آرزوی سوزان مردم ما پس از دهها سال انتظار است. چه بسیار فرزندان آزادیخواه میهن که بدون روشن شدن چشم مشتاق شان با دیدن این کتاب به دست روسها و سگان پرچمی و خلقی و جنایتکاران باندهای اسلامی به شهادت رسیدند.

به هر حال، ما به نوبه خود انتشار جلد دوم این تاریخ ارجمند را که جایش بین کتاب‌های تاریخ وطن کاملاً و به شدت خالی بود، به تمام مبارزان راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی تبریک می‌گوییم.

قسمت سوم

آذرویه ـ آلمان

مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

رفیع‌الهموذن رئیس پولیس طالبان «راوا» را تهدید نمود:

نخستین باری نیست که چنین تهدیدی از جانب مدافع طالب (وجدان) صورت می‌گیرد، ملارفیع‌اللهموذن ـ که قرار مسموع با «اکسا» و «کام» و «خلقی»ها روابطی داشت ـ منحیث رئیس پولیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، اولین سازمانی را که مورد تهدید قرار داد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود. در همین رابطه «پیام زن» شماره ۴۶ (اسد ۷۶ ـ آگست ۹۷) ارگان نشراتی این سازمان تحت عنوان «ملارفیع موذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن‌های کوچگیت نمی‌توانی بترسانی» نوشته‌ای دارد که بخش‌هایی از آن در ذیل درج می‌گردد:

(این بخش از نوشته را نیاوردیم و خوانندگان می‌توانند به همان شماره «پیام زن» رجوع کنند. و تنها به آوردن پاورقی از «آذرویه» اکتفا می‌کنیم. ـ «پیام زن»)

شاعر «صاحبدل» واصف باختری که به استشاره وی از نجیب ترین فرزندان انقلابی کشور مانند داکتر رزبان، داکتر هاشم مهربان و داکتر دادگر که بعد از تصرف زندان «پلچرخی» توسط ارتش روس زنده بودند ـ به شهادت رسیدند. این ریوه‌گر سیه کردار که آزادی‌اش را از زندان در بدل خون مبارزان انقلابی و سجده در پیشگاه اشغالگران به چنگ آورد، قبل از رهائی طی مصاحبه اختصاصی‌ای که از رادیو پخش شد، بخاطر «عفوعمومی» زندانیان دوره امین جلاد، از اشغالگران روس و شخص ببرک کارمل ابراز سپاس نموده تجاوز را بگونه‌ای تائید کرد.

تهدید ناشر ماهنامه‌ی «پگاه» توسط داکتر نیازی:

جالبتر آن است که «چیزنویسان» و بلندگویان طالبی لانه کرده در غرب، اکثراً «خلقی» بوده و تعدادی از آنان در خدمت اطلاعات کشورهایی که در آن اقامت دارند قرار گرفته و به اتکای همین پشتوانه‌ی استخباراتی از یکسو و داشتن ذهنیت معتاد به تئوری توطئه، دسیسه، شانتاژ و ترور از سوی دیگر، به تهدید و تخویف ناشرینی می‌پردازند که جریانات و رخدادهای کشور در خون و آتش فرورفته‌ای خود را زیر نظر داشته و بدون واهمه و هراس مردم را از دومین فاجعه یعنی تهاجم اجیران پاکستانی آگاه می‌نمایند. یکتن از اینان، که «خلقی» معلوم‌الحالی است بنام داکتر عبدالحی نیازی (وی با چند تن از «خلقی»های دیگر، یکی از چینل‌های تلویزیون «نیویارک» را به «دافغانستان تلویزیون» تسمیه نموده و از آنطریق به تطهیر طالبان و موعظه برای آنان اشتغال دارند)، ناشر ماهنامه‌ی «پگاه» را ذریعه تلفن تهدید نموده است.

در شماره ۲۶ ثور ـ جوزای ۱۳۷۶ ـ می ۱۹۹۷ ماهنامه «پگاه» تحت عنوان «آنچه باور نداشتم شنیدم» موضوع تهدید منعکس شده که قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود: «مصروف کار ... بودم که زنگ تلفون به صدا در آمد هموطنی بود از شهر "نیویارک" بنام (داکتر عبدالحی نیازی) که دارای دم و دستگاه سمعی و بصری تبلیغاتی نیز در آن شهر می‌باشد... فرمودند: "وقتی شما طالبان را در هر شماره "پگاه" می‌کوبید، در واقع، همه پشتونها را می‌کوبید، در حالیکه پشتونها اکثریت بوده و موءسس افغانستان اند. شما متعلق به اقلیت‌های افغانستان هستید و سلطه‌ی اکثریت پشتون را دیده نمی‌توانید... شما جملات چینستی (؟) مانند ملیت‌ها را بکار میگیرید، در افغانستان هیچوقت از اقلیت‌های دیگر بجز سلطان‌محمود بچه‌ی سبکتگین حاکم نبوده همه بشمول وی خاین بوده اند. اقلیت‌ها در افغانستان از بیرون آمده‌اند، آنها نباید ادعایی داشته باشند... شما چرا احمدشاه‌مسعود و رشیددوستم را نمی‌کوبید که یکی آن جاسوس روسهاست و دیگرش قاتل پشتونها؟!»

در بخشی از پاسخ‌های «پگاه» چنین آمده: «برایش گفتم: اگر پگاه آندو را آنطوری که شما آرزو دارید نه کوبیده، به هیچوجه و در هیچ شماره‌ای از آنها دفاع هم نکرده، در عین حالی که هیچ نوع تعلق فکری، سیاسی، قومی و امثالهم به آنها نداشته و ندارد، شرف و وجدان پاک ما به ما حکم می‌کند که منافع ملی، سرنوشت خونین و هستی وطن و مردم محروم آنرا به هیچ وجه فدای تعلقات و ملحوظات سمتی و قومی و زبانی وغیره نکنیم که نکرده‌ایم،

بنابران ربانی، احمدشاه‌مسعود، دوستم، سیاف، مجددی، ملاخالص، مزاری، گیلانی، گلبدین و امثال آنرا تاکنون نه نماینده‌ی اصلی و واقعی ملیت‌های مظلوم تاجیک و ازبک و پشتون و هزاره‌ی افغانستان دانسته‌ایم و نه اعمال و کردار ناروای آنان مورد اندکترین تأیید ما بوده است. پس همانطوریکه سالها علیه اشغالگران روسی و وطنفروشان هفت ثوری مبارزه نموده ایم، علیه «تنظیم»های مونتاژ شده‌ی هشت ثوری و «طالبان» پاکستانی نیز قاطعانه مبارزه خواهیم کرد. وقتی «پگاه» طالب را می‌کوبد نه برای آنکه آنها پشتون اند و ماگویا با این کار ما مبتلا به تعصبات جاهلانه‌ی قومی، زبانی و... شده‌ایم،

بلکه به این دلیل است که ما آنان را پرورده‌ی دست اجنبی و بخصوص پاکستانی‌های غدار میدانیم که صدها سند معتبر تا حال در این زمینه به نشر رسیده است...» متعاقب واکنش «پگاه»، تنی چند از خوانندگان آن ماهنامه نیز با ارسال نگاشته‌های شان در ماهنامه‌ی فوق‌الذکر لاطایلات داکترنیازی را رد کردند. چندی بعد از این واقعه تعدادی از «خلقی»ها که در زیر پوشش «افغان تولنه» در شهر نیویارک تجمع کرده اند، در محفلی که به مناسبت تجاوز روس به کشور، در شهر نیویارک دایر شده بود، خانمی را در اثنای سخن‌رانی با فحاشی و بی‌حرمتی از ستیژ پائین کردند که شرح مختصر آن در شماره ۳۴ «پگاه» انعکاس یافته است: «محترمه عالیه‌راوی اکبر یکی از زنان افغان در واشنگتن، بتاریخ بیست و هشتم ماه دسامبر ۱۹۹۷ با اداره «پگاه» تماس تلفنی گرفته با تأثر فراوان گزارش آتی را ارایه و تقاضا نمود تا بدون کم و کاست به نشر رسانیده شود: «در محفلی که بمناسبت حادثه‌ی ۲۷ ماه دسامبر ۹۷ یا روز تجاوز نظامی لشکر روس به کشورما در شهر نیویارک دایر شده بود، من باساس دعوت نامه‌ی رسمی و به اثر تقاضای وجدان خویش غرض اشتراک و سخن‌رانی در محفل مذکور از واشنگتن به نیوریاک مسافرت کردم. باید علاوه کنم که این محفل، از طرف چند نفری که خود را «افغان تولنه» مینامند دایر شده بود. من اصلا با این احساس و گمان که از یکطرف در کشور دموکراسی غربی بسر میبریم که در آن هرکس میتواند و حق دارد آزادانه اظهار عقیده و نظر نماید و از طرف دیگر، آقایانی که اقدام به تدویر چنین محفل کرده اند شاید اینقدر تربیت، حوصله‌مندی و نزاکت‌های اخلاقی و سیاسی را داشته باشند که اگر من به حیث یک زن تنهای افغان در همچون محفل اشتراک نموده و در رابطه با درد و داغ زنان وطن و مداخلات بیگانه گان در کشور عزیز اظهاراتی بنمایم، دست به هتاکی و دشنام گویی و حرکات خلاف مردانه گی و افغانیت نزنند، در آن محفل اشتراک کردم. اما بسیار زود دریافتم که اشتباه کرده‌ام، وقتی نوبت سخنرانی من رسید، همینکه گفتم حقوق زنان در وطنم پامال و جنگ امروز در افغانستان، نتیجه‌ی اغراض کشورهایی خارجی و منجمله پاکستان است، دایرکنندگان محفل که معلوم شد طرفدار پاکستان بوده و مقصود دیگری از این حرکات دارند، سخت ناراحت شده شروع به فحاشی نمودند و بصورت بسیار بیشرمانه، مرا از ستیز پایین کردند. در این فحاشی و بی‌حرمتی علیه اینجانب شخصی بنام «غفران» مشهور به پاچا نقش فعالی داشت»

خانم اکبرراوی از هموطنانش تقاضا کرده که فریب این عناصر مردم‌فریب را نخورند و در محافل شان اشتراک ننمایند.

آقای روستارتره کی باز هم «در مزبله‌ی تحریف و تطهیر»:

داکتر م.عثمان روستارتره کی در نشریه «مجاهد ولس» شماره ۲۳۵ حمل ۱۳۷۶ مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مطبوعات غرب و حوادث افغانستان» که پرداختن به تمام خطوط اساسی آن در این یادداشت نمی‌گنجد، مگر نمی‌توان از سر یک دو خط آن گذشت. آقای روستارتره کی بعد از آنکه از توطئه سکوت مطلق (!) مطبوعات غرب در قبال ائتلاف احمدشاه‌مسعود (این نماینده افشا شده‌ی شوروی سابق) با پرچمی‌ها و تقرر پرچمی‌ها در پست‌های نظامی، زبان قلمش را به ناله آورده است: «... این در حالیست که دستگاه‌های مفتن تبلیغاتی کشورهای غربی از سر و صدای ائتلاف حکمتیار با خلقی‌ها و با رخنه عناصر خلقی در صفوف طالبان گوش فلک را کر ساخته اند، بی آنکه در مورد اخیرالذکر اسنادی ارائه کرده باشند.»

مؤثق‌ترین و مهمترین اسناد و مدارک در مورد باندهای جنایت‌پیشه، اجیر و میهنفروش جهادی، طالبی، ملیشه‌ای و همین قسم «خلق» و «پرچم» و «خاد» را می‌توان در نشریه معتبر، معروف و محبوب «پیام زن» و برخی نشرات مبارز و حتی نشرات امریکاپسندی مثل «آینده افغان» مشاهده کرد. در ذیل نگاهی به اسناد منتشر شده‌ی «پیام زن» در مورد رابطه‌ی «خلقی»ها با طالبان می‌اندازیم، با آنکه می‌دانیم انتشار دوباره‌ی آن احساس و غرور فاشیستی آقای روستارتره کی را که عقیده دارد «... خداوند"ج" رسالت نجات افغانستان از بن‌بست فعلی را بدوش فرزندان اهل و صالح کشور که با شمشیر و قلم (طالبان و خلقیان) با اهریمن شکست خورده متجاوز می‌جنگند، گذاشته است.» سخت جریحه‌دار خواهد نمود.

(اینجا گزارش‌های از شماره‌های ۴۲، ۴۴، ۴۶ و ۴۸ «پیام زن» نقل شده که از آوردن مجدد آن صرف نظر می‌کنیم و خوانندگان علاقمند می‌توانند به گزارش‌های شماره‌های متذکره رجوع نمایند. ـ «پیام زن»)

حال توجه خواننده کاوشگر وقایع خونبارکشور را به سند دیگری از زبان اخوانی مشهور جلب می‌نمائیم: بتاریخ ۲۵ جنوری آقای نثاراحمدزوری مسئول نشریه «آینده افغان» که در «نیویارک» منتشر می‌گردد، در شماره هفتم نشریه‌اش در مصاحبه با نمایندگاه فوق‌العاده‌ی طالبان در نیویارک سوالش را اینطور طرح نمود: «مولوی تره‌خیل (اخوانی مشهور ـ نگارنده) در یک مصاحبه تلفنی با رادیوی خطاب که از یک شهر کلفورنیا پخش می‌شود، گفته که: او یعنی تره‌خیل یک هزار و پنجصد نفر اعضای حزب خلق را که کارمندان فنی و تحصیل یافتگان شوروی سابق بوده اند به تحریک اسلامی طالبان معرفی کرده و این پرده برداشتن از حقایق یک تعداد زیادی از مهاجرین را سخت متاثر ساخته در این مورد نظر شما چیست؟

سوال آخر را مولوی وکیل احمدمتوکل چنین جواب داد: "مولوی صاحب تره‌خیل در جمله دیگر علمای مذهبی... مویدین قدم‌بقدم تحریک اسلامی طالبان اند، ... ما به صراحت می‌گوییم که ما در افغانستان دیگر به کمونیستان دیدن خواب به قدرت رسیدن را نخواهیم داد و آنان را متروک می‌دانیم و به هیچ صورت امکان بازگشت آنها دیده نمی‌شود اگر تا جای که امکانات موجود باشد نام‌های آنان

گرفته شود تا پرده بیشتر از حقایق گرفته شود.... در افغانستان تنها اعدام نجیب شهادت می‌دهد که دیگر برای اینها در افغانستان جای نیست وسلام» (با گفتن "یک نه صد آسان" گویا دیپلوماسی کرده) چه بهتر که به ادامه همین موضوع گفته‌های یکتن از خاینین مشهور جهادی یعنی صبغت‌اله مجددی که بعد از عمری مزدوری و خدمت به سازمانهای استخبارتی انگلیس، امریکا و پاکستان و خیانت به مردم افغانستان با پشتاره‌ای دالر، کلدار و روبل روسی، گاهی به سرزمین فراعنه و زمانی به دیار... پناهنده می‌گردد، را در شماره ۸ «آینده افغان» مورخ ۲۰ می ۱۹۹۷ زیر عنوان «محفلی با حضور داشت جناب صبغت‌اله مجددی در نیویارک دایر شد که در آن چهار جانب درگیر (باندهای وابسته و مزدور طالبان، جنبش دوستم، وحدت و نماینده مسعود ـ نگارنده) در قضیه افغانستان اشتراک داشت» ذیلاً مرور نمائیم:

«در مورد اینکه طالبان از کدام کشور خارجی پشتیبانی ندارد به گفته آقای مجاهد جناب مجددی گفت: "آقای مجاهد زور آوری نکن خود پاکستانی‌ها به من گفتند که آنان به طالبان کمک می‌کنند و همچنان خود امریکایی‌ها به من گفتند که به طالبان کمک می‌کنند مکررا پاکستانی‌ها به من گفته اند که به طالبان کمک می‌کنند. حتی خلقی‌ها و صاحبمنصبان آن در میان طالبان است. من قومندانهای خلقی را می‌شناسم ما نباید حقایق را پامال و پنهان کنیم... با آنکه خلقی‌ها در میان شان اند، اما اشخاص درست نیز در میان است که باید کاملاً بیطرفانه قضاوت کرد... نماینده طالبان با نارضایتی تمام خواست گفته‌های او را در مورد خلقی‌ها و کمک‌های خارجی رد و یا مناقشه کند." جناب مجددی با ناراحتی تمام علاوه کرد که "من به این ریش‌سفید دروغ نمی‌گویم من از تمام حقایق خبر دارم" مجاهد گفت "جناب حضرت صاحب شما جانبداری می‌کنید" ... "من از کسی هراس ندارم که جانبداری کنم" (فردی که خود خانواده‌اش از ده‌ها سال قبل بدینسو یکی از عوامل عمده اعمال سیاست‌های استعماری انگلیس و... در افغانستان بوده و با زد و بندهای پشت پرده مدتی هم به کرسی موقت ریاست جمهوری افغانستان تعبیه شد، مسلماً از وجود خلقیان بین طالبان آگاه است و می‌داند که قومندانان خلقی در درون داره‌های طالبان فعالیت دارند.)

آقای روستارتره‌کی از طالبان جاهل و آله دست پاکستان سرسختانه جانبداری نموده می‌نویسد: «اما همین پروپاگند بیرون مرزی... جبهه مشترک ضد منافع علیای افغانستان، بخشی از مطبوعات افغانی هجرت و شبکه پروپاگند بین‌المللی غرب روزی نیست که در رابطه به مداخلات پاکستان که هیچگونه سند معتبری در مورد ارائه نگردیده است داستان‌های جعلی و تحریک‌آمیز را بدست امواج رادیو نسپارد و در مطبوعات به نشر نرساند»

باز هم به دو سند معتبر نه از زبان «ماشین پروپاگند بین‌المللی و مطبوعات افغانی در هجرت» بل از زبان داکتر «برنت‌روبن» دانشمند برجسته‌ی افغان‌شناس امریکایی که بتاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۷ در سنای امریکا و مرکز بین‌المللی «کارنگی» واشنگتن طی یک محفل در بسته که نماینده نشریه «آینده افغان» نیز در آنجا حضور داشت، به نمایندگان موسسات مختلف دولتی امریکا در مورد افغانستان بیانیه داده (درج شماره‌های ۶ و ۷ اکتوبر و فبروری ۱۹۹۷ «آینده افغان») توجه می‌نمائیم: «... جنگده‌های اسلامی در نتیجه چنان معلوم شدند که فساد اداریه در میان تبارز کرده و نیز طوری هویدا شد که کشور شان را فروختند به خاطر کمک‌های خارجی که به آنان می‌رسید و بالاخره خود آنان از ارزش‌های ملی و ناموس شان تخلف کردند، مثل تجاوز به زنان و دیگر تخلفات حقوق‌بشر...»

«... در سال ۱۹۹۴ بی‌نظیربوتو به صدارت انتخاب شده و نصیراله‌بابر به حیث وزیر داخله و خود را پشتون و از افغانستان و متخصص در امور این کشور خوانده و کمک به حکمتیار را روی دست داشته و بدین منوال سیاست در امور افغانستان شیرازه می‌گرفته، بابر به شیوه جدیدی متوسل شده و برای ایجاد گروه طالبان دست بکار گردید... در حقیقت و اصلاً در عمق خود طالبان مربوط به یک سازمان دیگر در پاکستان است و این سازمان جمعیت‌العلمای پاکستان می‌باشد که به ریاست قاضی‌فضل‌الرحمن می‌چرخد. این سازمان یک جمعیت اصلی و عنعنوی پشتون‌های پاکستان بوده که در اساس یک سازمان سیاسی است تا مذهبی که با پیپلزپارتی (حزب مردم) پاکستان علایق سیاسی و حزبی دارد. قاضی‌فضل‌الرحمن رئیس این حزب بوده که با خان‌ولی خان در مسابقه است. این دو شخصیت بابر و قاضی‌رحمن این پلان طالبان را ایجاد کردند.» «واقعه هرات وقتی رخ داد که یکماه یاکمی بیشتر کانگرس امریکا مبلغ دوصد ملیون دالر را به سی‌آی‌ای تخصیص داد تاکمک به تحت تاثیر آوردن ایران را به آن مبلغ پیش ببرند و ایران جریان را چنان خواند و تصور کرد که این قدرت نظامی طالبان را در هرات بوجود آورده است و به عواقب آن نگران ماند.» «... عربستان‌سعودی تصمیم گرفت تا یک مقدار بزرگ پول (پول هنگفت) در راه این تلاش (تقویه طالبان) به کار اندازد. این مقدار پول توانست موفقیت اخیر زمینی طالبان را تضمین کند و آنان را قادر ساخت تا جلال‌آباد را تصرف کنند»

آقای روستارتره‌کی چنین سند معتبر و مهمی را جزو تبلیغات و پروپاگند کشورهای غربی محسوب کرده می‌نویسد: «چنان معلوم می‌شود که بخشی از وسایل ارتباط جمعی پروپاگندی بیرون مرزی به شیوه آگاهانه و یا ناآگاهانه یک توطئه بزرگ بین‌المللی را برای قلع و قمع نفوذ اکثریت قومی در افغانستان شکل می‌دهند...» «... طالبان فرزندان اهل و صالح کشور اند که با شمشیر می‌جنگند و مستحق شاد باش می‌باشند».

این نظر را سیزده ماه قبل از نوشته داکتر روستارتره‌کی، یک کانگرسمن امریکایی در سنای امریکا به گونه دیگری بیان کرده: «در مورد طالبان آقای "روهرباکر" گفت او فکر می‌کند که آنان یک عامل

منفی در افغانستان نیستند، در حالیکه آنان یک گروه دیگری اند که از تعداد وسیع مردم نمایندگی می‌کنند...» (شماره ۶ مورخ اکتوبر ۱۹۹۶ «آینده افغان»)

به نظر نماینده سرمایه مالی امریکا طالبان عامل مثبت اند. نماینده اکثریت پشتون و آقای روستار تره کی جمله وی را دستکاری نموده «عامل منفی نیستند» را حذف کرده و بجای آن «فرزندان اهل و صالح» را نشانده و در عوض «تعداد وسیع مردم»، «اکثریت قومی» را جاگزین ساخته است.

چه تفاوت ماهوی میان نظرات یک دانشمند و افغانستان‌شناس امریکایی که واقعبینانه و بی‌هراس طالبان را تشریح می‌نماید و نظرات دو فرد دیگر وجود دارد. هر واقعیتی که سیر شتابنده تفکر شونیستی آقای روستار تره کی را دچار تکان و تشتت نماید، یا مانع حرکت آن گردد، ولو تحت تاثیر وجدان و عاطفه، لحظه‌ای آن را بپذیرد، مگر بعد از لمحه‌ای آن را نادیده انگاشته و در کتمان آن تلاش می‌ورزد، حتی آن را وارونه هم جلوه می‌دهد. برای تثبیت این مدعا به نوشته فریدافسان در شماره ۴۰ و ۴۱ «پیام زن» (مورخه سرطان ۱۳۷۴) تحت عنوان «آقای روستار تره کی درمزبلهٔ تحریف و تطهیر» مراجعه می‌نمایم.

(خوانندگان می‌توانند به همان شماره‌های «پیام زن» رجوع کنند ـ «پیام‌زن») ■

ادامه دارد.

«پیام زن» ته د نبی‌مصداق...

شی او هیڅ امکان نلری چه ښځی بی‌تعلیم، افغانستان بی تلویزیونه او موسیقی او نارینه گیره ور وسائل شی. ځکه په هیڅ ملک کښی، په شمول د سعودی داسی قیودات نشته دی. طالب د مدرسی محصول دی او د مدرسی ماحول، له عصری او پرمختللی دنیا له ماحول نه ډیر فرق لری. زه کامل یقین لرم چه د طالبانو په نظر کښی بدلون راوستل، له کمونیستانو او جهادیانونه، ډیر آسان دی. د تیرو ۲۰ کالو جنگونو زمونږ په ملک کښی زیاتی بدبینی راوستلی دی. زما په فکر، ستاسو (راوا) په سیاست کښی هغه باید په تحلیلی او علمی ډول منعکس شی تر څو هر څوک پدی مباحثه کښی در سره برخه واخلی. نه دا چه د هر چا لیک او مضمون، چه په بازاری او د کوڅی په سویه، نوروته بد رد ویل وی هغه ته ځای ورکړ شی. تاسو موقع لری چه د غلط فهمیو د منځه وړلو لپاره، د خپل لوری د Debate او مباحثی پلتفورم پرانیځی او د عفت قلم، چه زمونږ د دین او کلتور برخه ده، په مراعتولو سره دا مناقشه پیل کړی. البته دا زما نظر دی او زه توصیه نکوم. تاسو پخپله، پخپل سیاسی او مطبوعاتی تگ لاره غوره کړی چه آیا همدا موجوده تگ لاره سه ثمره لری، او که دا چه، ځان هم د افغانستان په سیاسی او نشراتی ډگر کښی، په لوړه ساختمانی پروسه کښی ورگډ کړی.

مونږ افغانان ډیر زیلنا که‌یو او حسد وړو. که افغان ته څوک بدرد ووائی هغه به لس ځلی له هغه نه زیات له مبالغی او زیل نه کار واخلی. او که افغان ته خپل صداقت چا ثابت کړو، بیا هغه تر مرگ ور پسی درېږی او احترام ئی کوی. دا هم زما شخصی تجربه ده.

د بیرنگ کوهدامنی په باب

ما ستاسو مضمون په همدی ۴۸ گڼه کښی د هغه په هکله ولوست. تا سو معلومیږی چه له ډیرو مهمو خبرونه خبر نه یاست:

۱ ـ بیرنگ څلور کاله محکښی له دی چه شوروی اتحاد په ۱۹۹۰ کښی‌تجزیه شی یعنی په ۱۹۸۶ کی تاجکستان ته ولاړ او هلته‌ئی دتاجکستان په ملی ورځپاڼی کښی کار کاوه. پوښتنه داده چه آیا کی‌جی‌بی،بی له دی چه په یو چا باندی د ځان په شان اعتماد ونلری، هغه د مطبوعاتو په حساس مقام کښی پریږدی، خصوصاً چه داسی یو کس چه حتی د شوروی طبعه هم نوی؟

۲ ـ بیرنگ کوهدامنی اوس د مسعود ورور، ولی مسعود د لندن په سفارت کښی د مطبوعاتی آتشی په صفت مقرر کړی چه هغه هره ورځ خپل د کار میز ته په سفارت کښی ورځی. آیا که دی فوق‌العاده سیاسی سړی نوی، داسی کارته څوک مټی ورکوی؟

۳ ـ بیرنگ د پښتو او دری له تعصب نه دومره ډک دی چه اصلاً روحی بیماری لری او ورسره د بحث دوام کیدای نشی.

په لندن کښی ډیر نور پخوانی او اوسنی خائنان را ټول شویدی. که‌علاقه لری زه کولای شم چه وقتاً فوقتاً معلومات در کړم، نه دا چه هغوی تهدید او یا تحقیر شی، خو باید د داسی معلومات په رڼا کښی هغوی و پوهول شی چه باید د بی اتفاقیو او له افغانستان څخه د هزارستان، مزارستان، تخارستان دخوبونو نه وگرځی او که نه د ملت د محکمی لپاره به، د هغو د دوسیه په جوړولو او تکمیلولو لاس پوری شی. دا د هر افغان وظیفه ده چه د خپل ملک او خلکو په لاره کښی د هر ډول خنړ په منځه وړلو کښی کار وکړی.

په ډیره مینه: نبی مصداق ـ لندن ■

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

شرکت نماینده «راوا» در NGO سمپوزیم منطقه‌ای آسیا ـ اقیانوسیه در تایلند

از تاریخ ۳۱ اگست الی ۴ سپتامبر سمپوزیمی که موضوع آن «زنان ۲۰۰۰: تساوی جنسیت، ترقی و صلح برای قرن ۲۱» بود، در یونیورستی کسیتسارت در بنکاک برگزار شد که در آن بیش از ۳۰۰ زن از تقریباً ۴۵ کشور آسیایی و آسترالیا شرکت نموده بودند. در این سمپوزیم که یکی از برنامه‌های تدارکی برای کنفرانس بین‌المللی زنان در جون ۲۰۰۰ بود، بررسی‌ای از مصوبات کنفرانس بین‌المللی زنان در بیجنگ «پلاتفرم بیجنگ برای عمل» صورت گرفت که نتایج آن طی نشست دیگری در بنکاک در ماه اکتبر تسلیم خواهد شد.

ساجده حیات از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نیز به دعوت و مساعدت مالی APDC در این سمپوزیم شرکت نمود. نماینده «راوا» در قسمتی از برنامه صحبتی در مورد وضعیت زنان، نسل جوان و اطفال در افغانستان داشت که با گرمی استقبال شد. اکثریت زنان شرکت کننده با شنیدن گوشه‌ای از واقعیات هولناک در کشور نتوانستند جلو اشک خود را بگیرند آنان همبستگی خود را با زنان افغانستان و «راوا» ابراز داشتند. عده‌ای اظهار داشتند: «شما در مبارزه‌ی تان تنها نیستید، ما با شما ایم، حتماً این مصایب را پایانی‌ست، ما روزی آزادی افغانستان را جشن خواهیم گرفت، تو دختر ما هستی‌و...».

ساجده با تعدادی از سازمان‌ها و زنان تبادل نظر نموده و آنان ضمن ابراز علاقمندی به «راوا» وعده همکاری‌های بیشتر را دادند.


گوشه‌ای از زنان شرکت‌کننده در سمپوزیم

چادری‌ای نیز به نمایش گذاشته شد و اکثر زنان آن را به سر نموده عکس می‌گرفتند و ضمن ابراز نفرت شان نسبت به طالبان می‌گفتند «این باید سوزانده شود.»

نشریات «راوا» مخصوصاً بروشور حاوی تصاویر رنگه توجه همه را جلب نموده و تقریباً تمامی آن به فروش رسید. ■

سند خیانت لطیف پدرام و چند شاعر دیگر خادی ـ جهادی

«خانه عقاب» نام فلم ویدیویی‌ای است از ضیافت رویایی سیدکیان در دره کیان که در آن عده‌ای از شاعران خادی ـ جهادی منجمله ظهوررزمجو و لطیف‌پدرام در شرایطی که کابل در آتش بیداد و بی‌ناموسی جهادی می‌سوزد، سخن‌گویان و شعرخوانان مستی می‌کنند. مخصوصاً لفاظی پوک لطیف‌پدرام با لهجه تصنعی ایرانی‌اش تماشایی است. دیدن حتی لحظاتی از این فلم کافیست تا خوش باورترین فرد هم به میزان فرومایگی، هرزگی، ابتذال و دنائت شاعران خادی ـ جهادی پی برد.

این سند ویدیویی را از ما بخواهید

بها با احتساب مخارج پست‌هوایی به اروپا و امریکا به ترتیب ۱۰ دالر و ۱۲ دالر امریکایی

زریرقدوس ـ آلمان،

بخش اول این نامه و پاسخ ما به آن در «پیام زن» شماره ۵۰ آمده بود. اینک اندکی فشرده‌ی بخش دوم آن که مشخصاً خطاب به آقای زمانی است.

«آقای جبارزمانی،

از اینکه نامه‌ام را در پیام زن خوانده‌اید سپاسگزارم اما مجبورم اگر خوش می‌شوید یا خفه حرف‌های در ردگفته‌های شما مختصراً عرض کنم:

در نامهٔ شما آمده است: "اگر این آقا خودش از رده‌های بالای پرچم نبوده باشد، پس واقعاً که نامه‌اش متاثر کننده است"

تا جائی که خوانندگان می‌فهمند از لابلای نامه بر نمی‌آید که نویسنده به رده‌های بالا و یا پائین پرچم تعلق دارد. بناءً اگر در آینده از هدف شما که مشخصاً چه می‌خواستید بگوئید اطلاع حاصل کنم خوش خواهم شد.

شما در آغاز و ختم نامهٔ تان تلاش کرده‌اید تاخیر مستقیم از ظاهرشاه دفاع کنید اما به دلایل ذیل دفاع مستقیم و یا غیرمستقیم از ظاهرشاه بیهوده است:

اول ـ سرنوشت مردم افغانستان برای ظاهرشاه اهمیت قروت را دارد و در طول ۲۵ سال بعد از سقوط سلطنت یک بار هم به دفاع از منافع مردم افغانستان برنخاست. حتی در شرایط کنونی که افغانستان بدترین حالت را می‌گذراند نه خودش و نه کسی از خانواده و دربارش حاضر می‌شود تا از قصر لاجوردی بیرون شده و حرفی قاطع در دفاع از مردم افغانستان بگوید.

دوم ـ پرابلم‌های حاد ملی که طی چندین سده تراکم کرده بود در ۲۰ سال اخیر انفجار نمود و اکنون شرایط طوری هست که بدون داشتن پایگاه واقعی به هر اسم و رسمی که باشد از مذهبی گرفته تا قومی و سیاسی رهبری جامعهٔ افغانستان امکان ندارد بناءً کاملاً غیر واقع‌بینانه است که اگر شعار بدهیم: زنده باد کفن‌کش کهنه. به عقیدهٔ بنده باید جنبشی ایجاد شود تا بتواند از میان خود رهبر آینده کشور را بیرون بکشد.

سوم ـ ایجاد سازمان‌های سیاسی در زمان سلطنت ظاهرشاه نمی‌تواند دلیلی برای دفاع از وی باشد زیرا دموکراسی قلابی وی نتوانست رشد منظم جامعه را تأمین کند در غیر آن کودتاهای خونین پی در پی اتفاق نمی‌افتاد، برعلاوه دفاع از ظاهرشاه صرفاً به خاطر ایجاد یک تعداد سازمان‌های سیاسی به آن می‌ماند که از ما تزار روس، امپراتور جاپان و قیصر آلمان و دیکتاتورهای دیگر در جهان که سازمان‌های سیاسی را در کشورهای شان اجازه دادند ولی همزمان مرتکب هزاران جنایت دیگر شدند پشتیبانی کنیم. تعجب می‌کنم که خود شما در جملهٔ "مگر این کارمل خاین نبود که ظاهرخان را مترقی‌ترین شاه شرق معرفی کرد" دفاع از ظاهرشاه را خیانت خوانده اید ولی خود تان نمی‌دانم آگاهانه و یا غیر آگاهانه خود را در ین ردیف قرار می‌هید. بهرصورت بهتر است به عقیده بنده جر و بحث در مسایلی صورت گیرد که ارزش آن را دارد و نه در مورد ظاهرشاه.

در مورد ترور، اختناق و زنده به گور کردن‌ها بدون شک علاوه از یک تعدادکودتاچیان‌افراددیگری‌هم به آن توسل ورزیدندکه مسئولیت درین زمینه فردی است و نمی‌توان هزاران دیگر را محکوم کرد.

داستان زندانی شدن شما بخاطر داشتن کتاب جامعه شناسی و یا "از میمون تا انسان" قطعاً قابل باور نیست چون همان "خادی‌های کثیف" هم چنین کتاب‌ها را مطالعه می‌کردند و حتماً دلیل دیگری وجود داشته که شما زندانی شدید و دوست محصل شما هم نمی‌توانست صرفاً بخاطر "مانیفست حزب کمونیست" زندانی شود چونکه نقش غلام روس و یا غلام چین نمی‌تواند در ترجمه اثر تاثیر داشته باشد. بهرحال همدردی خود را به سبب زندانی شدن تان اظهار می‌دارم و عمل آنانی راکه شما را زندانی ساختند محکوم می‌کنم. اما این حوادث نمی‌تواند دلیل آن شود که شما در نتیجه برخورد گروهی از افراد قشر وسیعی از جامعه را باند، خاین و ترویست بنامید.» ■

پیـام زن و خوانندگان

RAWA, P.O. Box 374, Quetta, Pakistan

م.ز -کابل،

با سپاس گزارش تان را دریافت داشته و در همین شماره گنجانیدیم. قسمتی از نامه تان:

«ما می بینیم که یکعده روشنفکران جامعه و از جمله "چیزفهم"های مان که باید در شرایط فجیع و هولناک کنونی و جدان شان را قاضی ساخته و با وسعت نظر در راه نجات کشور ما از سلطه بنیادگرایی جسورانه گام بردارند، باتاسف که در خدمت اربابان بنیادگرای خویش قصیده سرایی نموده و بعضاً با هم در جدال مطبوعاتی قرار می گیرند. در چنین حالتی نشرات "راوا" یگانه وسیله موثر در جهت بیداری شعور جامعه و وجدان خفتهٔ "فرهنگیان" ما شمرده می‌شود تا سمت و مسیر مبارزه خویش را علیه بنیادگرایان خاین و جنایتکار درست باز یابند.»

***

خلیل احمد سلطان -امریکا،

ازنامه و ۲۰ دالر ارسالی تان ممنونیم. نامه‌ای جداگانه برای تان فرستادیم.از همکاری تان تشکر نموده و خواهان ادامه آنیم. کامگاری شما آرزوی ماست.

***

جمال الدین -کویټه،

د لیک د راستولو ډېره مو مننه کوو. ستاسي په غوښتنه مو جلا لیک درواستوو. کولای شي «پیام زن» په کویټه کې د م. اسلم بک ستال، شاپ نمبر ۴، میزان چوک او یا زموږ د پستي آدرس څخه د هغې د بیې په بدل کې لاس ته راوړی. بريالي اوسی.

***

«کمیته هشت مارس» -لندن،

از دریافت اعلامیه تان اطمینان داده تشکر می کنیم. «پیام زن» شماره ۵۱ و شماره ۵۲ برای تان ارسال گردید و شماره‌های بعدی نیز مرتباً فرستاده خواهد شد. قسمتی از اعلامیه را در همین جا آوردیم.

«کمیته هشت مارس، تشکلیست که برای احقاق حق زنان مبارزه می‌کند و معتقد است که هیچ جامعه‌ای بدون داشتن زنان آزاد، به آزادی خود دست نخواهد یافت. و درجه آزادی زنان به درجه آگاهی زنان در تمامی عرصه‌های موجود در جامعه بستگی دارد.»

***

ن.ح.ع -راولپندی،

باتشکر دو نامه، مطلب و گزارش ارسالی تان را گرفتیم ولی به علت تراکم مطالب و گزارش‌ها نتوانستیم آنرا در همین شماره به چاپ برسانیم. امیدواریم در آینده نیز همکاری تان را با ما ادامه دهید.

این هم قسمتی از یکی از نامه‌های تان:

«برای اولین بار شماره مسلسل ۵۰ "پیام زن" نشریه وزین "راوا" را ذریعه یکی از دوستانم دریافت داشته و مطالعه نمودم. بی اندازه مورد توجه وعلاقه من قرار گرفت. جای شک و تردید نیست که "راوا" یگانه سازمانیست که در دیار غربت علیه فسادپیشگان قرن ۲۱ مبارزه را آغاز نموده است.»

***

لیلما -چارسده،

ستاسي گرم او د احساساتو ډک لیک راورسید. په ځواب کی مو جلا لیک دروا‌ستوو. د رسیدلو څخه یې موږ ته داځ راکړی. ستاسي د بریالیتوب په هیله.

***

م.ا.اصلاح -جلال آباد،

نامه گرم تان را گرفتیم که قسمتی از آن را در همین جا می خوانید:

«بادرود و سلام نسبت به آموزگاران بزرگی که در پی عظمت و افتخار وطن و فرزندان وطن دست در دست هم داده‌اند تا مجله‌ای مفید انقلابی و قابل تحسین را جهت افشا ساختن چهره‌های پلید و خون آشام دشمنان وطن و بالا بردن سطح معلومات فرزندان این سرزمین انتشار دهند. من به عنوان افغان و فردی که به علم و آگاهی زن اهمیت می‌دهد از شما و همقطاران تان تشکر کرده، امیدوار هستم همیشه در تلاش تان موفق و خارچشم دشمنان باشید...»

● **دوست عزیز، چنانچه در نامه تان تذکر داده اید تلاش و تأکید ما نیز همیشه این بوده که تا حد امکان به معرفی زنان نامدار و آزادیخواه جهان در صفحات «پیام‌زن» بپردازیم. هرچند این کوشش تا حال به صورت دلخواه نبوده ولی به آرزوی روزی هستیم که بتوانیم زنان مشهور از نویسنده و شاعر گرفته تا مخترع و دانشمند و... را به‌طور گسترده معرفی نماییم.**

***

عبدالقدیر ـ جهلم،

نامه تان را گرفتیم. منبعد «پیام زن» در بدل قیمت آن مرتباً برای تان ارسال خواهد گردید. پیروز باشید.

* * *

یعقوب ـ ننگرهار،

د لیک او گزارش د رالیږلو څخه مو مننه کوو. د «پیام‌زن» په اړوند ستاسی احساسات د قدر وړ دی.

دگزارشونو په ځنې سره خپرولو وجه داده چې «پیام زن» په خپله د ځینو ستونزو له کبله وروسته د اوږدی مودی نه خپرېږی. همداشان دگزارشونو او مطلبونو د لنډوالی په خاطر مجبوره یو په هغوی کی اصلاح او تغییر راوړو. که چیری مونږ ټول گزارشونه په هماغه شکل چی مونږ ته رارسیږی، خپاره کړو، نو باید د «پیام‌زن» تقریباً ټولی پانی هغی ته اختصاص کړو. خو بیاهم زمونږ کوشش به تل داوی چی دگزارشونو په مضمون کی تغییر رانشی.

ستاسی د نورو مرستو په هیله.

* * *

حزب رنجبران ایران ـ سویدن،

با اظهار سپاس از رسیدن نامه، کتاب «در مورد سیر تکاملی امپریالیزم» و اعلامیه‌های اول ماه مه و اعتراض به تجاوز ناتو به یوگوسلاوی اطمینان می دهیم. نامه جداگانه‌ای نیز برای تان فرستاده شد. موفق باشید.

* * *

سیلابی ـ کابل،

با سپاس فراوان از رسیدن نامه و اشعار ارسالی تان اطمینان می دهیم. نامه و یکی از اشعار خود را در همین صفحه می خوانید. به امید نامه ها و اشعار دیگر شما.

«یاران ...!

خجسته بادگام‌های استوار رزمی، فرهنگی و رسالتمندانه شماکه با نام والای مینای شهید، ربقه دارد.

شکل بندی‌های ژونالیستیک، گزینش محتواهای نو نقادانه‌ی مجله شما، همچون فلقی پذیرنده در اتموسفیر مطبوعاتی افغانستان است. مشام حساس، گوش شنوا و دید قوی ژورنالیست، یقیناً کارآگاهی و اصالت عمل اورا مسجل میگرداند. گره بستن و پیهم ریختن کلمات بی استناد وواهی، زنهار هم کار ژورنالیست را برجسته نمی‌سازد بلکه مدارک موثق و دستاویز بالفعل و عینی، ارایه او را ثابت و استعداد او را مضاعف می‌نمایاند.

جهان "روبن سون کروزو" یی و مقلدان او درگذشته است، حالا ملت‌ها هدیه‌ها و کشفیات عینی و آشکار می‌طلبند تا *بدانند که اساساً چه کاری صورت گرفته است.*

کامگار باشید یاران!»

هدیه به زنان آزاده افغان

سیلابی ـ کابل

شیهۀ عصر

شیرزن، همچو درفشی آزاد
قامت خویش بر افراشت بلند
در دلش شور زمان می جوشید
یاد آورد غریونده سمند

قدس جانش، شرف ناپیدا
چشم تیزش، ز جلای ایمان
حرفش از دفتر زرین حیات
و دلش پر ز حدیث انسان

موج موهاش ز آزادگیش
افتخاری بزنان می بخشد
لنگر گامش در ثقل زمین
همه را قوت جان می بخشد

شیرزن، نعره زد وگفت: منم!
اختر قطبی اقصای فلق
سکۀ پا کجبین چرخم
نیستم خونزده شام شفق

شجر بارور تاریخم،
فصل رویندۀ شهر فرهنگ
همۀ هستی من هست کتاب
شاخه را هست بخورشیدش چنگ

شیرزن را چه دلاور دیدم
بدل زنده و بازوی ستبر
شیهۀ عصر خود است این زن شرق
و بدشواری‌ها، غرنده هژبر

شیرزن ـ آینۀ کاج سبز
که‌بود بر همۀ عمر، آزاد
نیست در مقدم او چیزم لیک
این همین شعرم، قربانش باد

«پیام‌زن» نوید پیروزی

داکتر فاروق ـ صوبه سرحد،

نامه گرم شما را به دست آوردیم. متاسفانه کتابی راکه تذکر داده اید، تا هنوز ندیده‌ایم. ولی یقین داریم که اینگونه اراجیف‌گویی‌ها فراوان اند و نباید برای شان اهمیتی قایل شد. می‌توانید کمک مالی تان را ذریعه پست راجستر به آدرس پستی ما بفرستید. قسمتی از نامه تان:

«خواهران گرامی و مبارزین همدوش، شما را قلباً سلام تقدیم می‌دارم. امیدوارم در همه امور موفق باشید.

دوستان محترم! من تا مدتیکه نشریه شما را ندیده بودم، تصور می‌کردم چقدر ملت افغانستان ضعیف است و کسی پیدا نمی‌شود این همه فجایع را که در جامعه ماامروز جاریست، به گوش جهانیان و همه مردم افغانستان که در سرزمین‌های بیگانه بسر می برند، برساند. اما بادیدن شماره اخیر "پیام زن" متیقن شدم که خواهران وبرادران شجاع و فداکاری چون شما دارم. بناءً دیگر ناآرامی‌هایم از این ناحیه بطور عمده رفع شده‌است.

مبارزین باافتخار!

خواندن نوشته‌های شما همه را قوت قلب بخشیده و از پیروزی مژده می‌دهد و ناامیدی را دفع می‌کند. شما پیشقدم همه مبارزین دنیا هستید و همه فجایع ارتجاع را بصورت مکمل بدون جانبداری از هیچ باند خاین انتشار می‌دهید.»

* * *

گل رحمان ـ پیښور،

د لیک او گزارش د رالیږلو څخه مننه کوو. تاسی کولای شی «پیام زن» او د «راوا» نوری خپرونی د هغوی د بیو په بدل کی لاس ته راوړی. هیله من یو چی بیا هم ستاسی څخه لیک او گزارش ولرو.

* * *

یونس «دهقانزاده» ـ ترکیه،

نامه انتقادی شما راگرفتیم. به انتقاد تان در مورد «بی ناموسی های بامیانچی‌ها» قبلاً در شماره ۵۰ «پیام زن» به خواننده‌ای به اسم دهاتی جواب گفته شده ولی مختصر اینکه منظور گزارشگر و ما از آن عنوان توهین به توده‌های هزاره نه بلکه آن خاینان و جنایتکارانی بوده است که نام «بامیانچی» را برخود نهاده‌اند.

شماره‌های بعدی «پیام زن» به مجرد انتشار در بدل قیمت برای‌تان فرستاده خواهد شد. به امید نامه های دیگری از شما.

* * *

لیلا جاغوری ـ کویته،

از دو نامه و گزارش های ارسالی تان تشکر می کنیم. نامه جداگانه‌ای همراه با دو نسخه «پیام زن» شماره ۵۱ برای تان فرستاده شد. به امید نامه‌ها وگزارش‌های بیشتر شما.

* * *

نوراحمدمخلصیار ـ کویټه،

د لیک د راستولو څخه مو مننه. ددی نه وروسته به «پیام زن» تاسی ته د هغی د بیی په بدل کی ستاسی په نوی آدرس در ولیږل شی. بریالی اوسی.

* * *

وقاحتهای یک میهنفروش

عبدالحمیدانوری ـ امریکا،

«جنرال عظیمی کتابی نوشته بنام "اردو و سیاست در سه دهۀ اخیر افغانستان". هر چند کتاب را هنوز مطالعه نکرده‌ام،اما بعضی قسمت‌های آن را در هفته نامه "امید" که میدان تاخت وتاز زیر دارگریختگی‌هایی چون نبی عظیمی، بیرنگ کوهدامنی، رهنوردزریاب، اکرم‌عثمان، واصف باختری و... می‌باشد، از نظر گذشتانده‌ام.

نظری به یکی از نوشته‌های جنرال عظیمی منتشره "امید"، معرفی خوبی برای کتاب مذکور می‌باشد. وی می‌نویسد:"... ابلهانه تر آن است که انسان بدون اسناد و مدارک محکمه پسند از خورد و بزرگ یک سازمان سیاسی راکه تعداد آن بنابر روایت و حکم تاریخ حتی به صدهاهزار نفر می‌رسید، مزدور،وطن فروش و جاسوس بشمارد."

از جنرال عظیمی باید پرسید که آیا وطن‌فروشی شاخ دارد ویا دم ویا اینکه یک تاپه بزرگ سرخ‌رنگ در پیشانی‌اش حک گردیده که دلالت به وطن‌فروشی نماید؟

آیا به خاطر دارید که در شکنجه گاه‌های متعدد مرکز و ولایات بر فرزندان برومند این دیار چه می‌گذشت؟!

آیا منکر این واقعیت تلخ هستید که رشیدترین و صادق ترین فرزندان افغانستان مورد بدترین و وحشیانه ترین شکنجه‌ها توسط اعضای "سازمان بزرگ سیاسی" تان قرار گرفته و مشاورین روسی بالای سر شان ایستاده به آن‌ها امر ونهی نموده و از شکنجه شان لذت می‌بردند؟! آیا پلیگون‌ها و زندان مخوف پلچرخی و زنده به گور کردن‌ها را فراموش کرده‌اید؟! آیا به خاطر دارید که تظاهرات دختران و پسران مکاتب کابل در نهم ثور ۵۹ به وسیله اعضای حزب، سازمانی‌ها وخادیست‌های "سازمان بزرگ سیاسی" تان وحشیانه به خاک و خون کشیده شد؟ خلاصه آیا در خدمت روس بودن و به مقابل مردم خود اسلحه کشیدن و دمار از روزگار شان برآوردن، دلیل کافی و "محکمه پسند" برای وطن‌فروشی و جاسوسی نیست؟

آیا این کافی نیست که تقریباً هر فامیل افغان لااقل یک نفر از اعضایش را در اثر جنایت روس‌ها و وطن‌فروشان خلقی و پرچمی از دست داده‌اند؟

به نظر شما آقای عظیمی وطن‌فروش به چه کسی اطلاق می‌شود و جاسوس، مزدور و خاین کی‌ها اند وفرق شان با خلقی‌ها و پرچمی‌ها در چه است؟؟

لطف کرده از آن به گفته شما "سازمان بزرگ سیاسی" تان چند نفری را نام ببرید که در جریان جنگ ضد روسی با اعتراض آن را ترک گفته و به

مقاومت پیوسته باشند.

آیا خود شما که سوار بر توپ وتانک روسی، مردم بی دفاع را درو می‌کردید، تا حال شهامت کرده اید که به خیانت‌ها و وطن‌فروشی‌های خویش اعتراف نمایید؟!

خورد وبزرگ "سازمان بزرگ سیاسی" تان وطن‌فروش، خاین، جاسوس و مزدور بودند و هنوز هستند و هرکدام نظربه موقف حزبی و سازمانی‌اش، مسئول بوده و جوابگو اند وبزرگترین و محکم‌ترین سند محکمه پسند، شهادت بیش از یک ملیون افغان بی‌گناه و وطن پرست به وسیله خلقی‌ها و پرچمی‌ها وباداران روسی شان است.

اگر تعداد شهدای جنگ افغان ـ روس را یک ملیون و تعداد اعضای "سازمان بزرگ سیاسی" تان را به گفته شما "صدهزار" قبول کنیم، پس هر فرد خلقی ـ پرچمی قاتل ده نفر افغان بوده و هر کدام به همین جرم باید ده مرتبه به دار آویخته شوند.

البته مسئولیت شما بیشتر از این است چراکه شما یکبار قسم عسکری تان را در مقابل شاه افغانستان شکستید، بار دگر در مقابل داوودخان وبار دگر در مقابل مردم افغانستان که مسئولیت حفظ جان و امنیت شان بدوش تان بود و نامردانه در مقابل آنان اسلحه کشیده در صف دشمنان مردم قرار گرفتید. به همین علت شما باید چندین بار محکوم به اشد مجازات شوید. به کدام ملت است این به کدام مذهب است این

که کشند عاشقی راکه تو عاشقم چرایی

یادداشت مختصر فوق به پایان رسیده بود که جنرال عظیمی گل دیگری را به آب داده و نوشته‌ای تحت عنوان "دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم" در شماره ۳۵۴ هفته نامه "امید" به جواب آقای حامدعلی به نشر سپرده که از چشم سفیدی و دیده درایی ذاتی او نمایندگی می‌کند.

دراین جا قسمت‌هایی از نوشته مذکور را نقل کرده و قضاوت را به هموطنان شریف خویش وامی‌گذارم که بدون تردید خطاب به او خواهندگفت:

روزی برسد که به ستونت بزنند
سرت ببرند و به ... بزنند

جنرال صاحب می نویسد:«... هرقدر به گذشته خویش می‌نگرم، هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی‌یابم. وجدانم طیب و طاهر است و دستانم پاکیزه. بلی! من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوده وهستم و هنوز موردی نمی‌یابم که این افتخار را از دست بدهم و مانند بعضی‌ها از عضویت این حزب پشیمان باشم ویا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمنده و خجل ... برگذشته خود بطلان بکشم، توبه و استغفار نمایم. آن هم به نزد آن ناکسانی که اگر خوب تول وترازو شوند به پول سیاهی نمی ارزند.

... جنگی که به خاطر دفاع از شرف وناموس و حیثیت و آزادی خودت و مردمت انجام میدهی، چه در قاموس نظامی و چه در قاموس حقوقی، بنام جنگ مشروع و عادلانه یاد میشود و هیچ لکه ننگی بر جبین و دامان انسان نمی‌نشیند.

... در فرجام با صدای رسا اعلام می‌دارم که این بنده حقیر، هیچگونه ضرورتی در هیچ موردی برای دفاع از شخص خویش در برابر هیچ کسی ندارد...»

آقای عظیمی می نویسد: «... آه! من نمی‌خواهم در مورد عملکرد خویش در جنگ های دفاعی و مشروعی که به خاطر دفاع از زندگی و هستی و شرف مردم وطنم مخصوصاً اهالی غزنی، هرات و کابل انجام داده‌ام، سخن بگویم...»

* * *

پ. پلوشه ـ آلمان،

ستاسی دالیرل شوی شعر څخه مننه کوو او هغه په همدې گڼه کې خپروو. هیله من یو چې په راتلونکې کې بیا هم موږ شعرونه راولیږئ. ستاسی د بریالیتوب په هیله.

«د ناموس غله»

د اسلام په نوم راغلي د غه غله دي د ناموس
چه عزت د چا ورلوټ کې ورته وایو به دووس
که هر څو لعن و نفرین وایم هم لږ دي
دگناه پیتی یی دروند دی دغه دی وحشی منحوس
چه د ښځو د عزت دښمن روسان له ملکه ولاړه
خپل پر ځای باندې یی کښینوی همدا اسلامي روس
دین ایمان یی یو تیوپک دي ورخرڅ کړي
غلامي حلقه په غاړه ځي بادار ته چاپلوس
که روزلي وي انسان آخر انسان دي
دا به وایم د تپوس له ځالي پاڅیږي تپوس

* * *

پ. رتبیل ـ کانادا،

از ارسال نامه، اسناد ۱۴۹ صفحه‌ای در مورد «حزب کمونیست کارگری ایران» و بریده‌های باارزش تشکر نموده و به فعالیت‌های همیشگی شما و دوستان تان به خاطر تبلیغ اهداف «راوا» بهای فراوان قایلیم. به امید سلامتی و موفقیت شما.

* * *

بهار ـ کابل

عیـد

عیدست
من نیز کیک و کلچه‌ای
در قاب می‌چینم
میدانم
کسی
این بی‌دریچه را
در میزند آخر!

میدانم
از در که میرسد
بغضش فرو خورده
وسعی میکندکه شادو عیدکرده نماید
دردانه‌ی آزادی
روشن نگار من.

میدانم
از درکه می‌رسد
در کومه‌های سرخین‌اش
خشم فرو خورده
بی تابی می‌کند
وسعی‌می‌کندکه‌تلخی‌چشمان‌آ گاهش
در چشم من نزند
گویی‌که هیچ درد نمی‌کشد
و او آن نیست
که‌در میان چادری
نمی‌گنجد.
گویی‌که هیچ چیز تیره
ندیده ست
نه دستهای حنایی
در چهار راه انصاری
نه پایکان بریده
در چوب عبرت
آویزان
تمام تلخی را
در سینه‌ی بزرگ خود
پنهان نموده
می‌خندد.

از درکه می‌رسد
از بالهای کنده
دور و برم
حیرت نمی‌کند
و می‌داند
که‌ماه روزه‌ی پرواز ما
بسر نرسیده ست.

آنانیکه بیدارند دنیای مشترکی دارند

فرهاد ـ کابل،

از نامه گرم و گزارش ارسالی تان سپاسگزاری نـموده، آنـرا در هـمین شماره می‌خوانید. امیدواریم در آینده نـیز گـزارش‌هـایی از شـما داشـته باشیم.

«درودهای آتشین و تمنیات نیک خـود را خـدمت یکـایک اعـضای رزمنده "راوا" تقدیم داشته آرزومندم تا در عرصه پیکار جانکا و پـرشکوه انقلابی کشور مان بیشتر از پیش پیشاهنگ و موفق باشید. در فـوق گـزارش چشمدید خود را از پوهنتون کابل طالب زده و اخوان کشته کـابل تـقدیم نمودم امید در "پیام زن" این یگانه خنجر آبدیده در چشم تمام مرتجعان از هر قماش سیاه‌ترین تا سرخ‌ترین، اقبال نشر یابد.
آنانیکه بیدارند دنیای مشترکی دارند
مگر آنکس که خوابست دنیای کوچک خودش‌رادارد.»

***

بهار ـ کابل،

با تشکر شعر تان راگرفتیم و آن را هرچند با تـاخیر در هـمین صـفحه بـه چـاپ مـی‌رسانیم. بـه امـید اشـعار و گزارش‌های بیشتر شما.

***

ستیز ـ لغمان،

ستاسی د انتقادی لیک څخه ډیـره مـنـنه. کـوښښ بـه وکـړو چـی پـه راتلونکو گڼوکی د نومونو او گزارشونو په راوړلوکی ډیر دقت وکړو.

دا هم ستاسی د لیک ځینی برخی:

«څو ورځی وړاندی د "پیام زن" ۵۱ گڼـه لاس ته راغله. د مجلی د مخی عکس زه نور هم د هغی لوستلو ته وهڅولم. د تولونه اول می د معلم اشرف راپور ولوست. البته دا یواځینی زړه‌دردوونکی پیښه نـده چـی زمـونږ ولس ورسره مخامخ شوی. خو ددی راپور په لوستلو زما ذهن تکان وخوړ او یـو ځلی بیا په فکرفکرکی دکابل دریم مکروریان ته لاړم او هلته د شپږم بلاک د پنځم منزل نه د یوی ځوانی نجلی ناهید د خودکشی او غورځولو صحنه می په ذهن کی راغله او یا هغه نجلی چی د قالین د خرابی په سر یی خپل ځان مړ کړو.زه فکرکوم یواځینی لاره ملی قیام او ددی خاینانو په مقابل کی سراسری پاڅون دی.»

***

ح. ر. شیرزاد - ایران،

از تغییر آدرس تان مطلع شدیم. به مجرد دریافت آدرس جدید شما «پیام زن» برای تان ارسال خواهد گردید.

* * *

قدوس لغمانی - لغمان،

ستاسی لیک او شعرونه مو ترلاسه کړل، ډیره مننه. ستاسی په شان د بااحساسه دوستانو قلمی او عملی مرستی او هڅونی موږ ته ډیر زیات ارزښت لری. ستاسی د شعر ځینو برخو ته مو په همدی ګڼی کی ځای ورکړی دی.

ستاسی روغتیا او کامیابی زموږ آرزو ده.

ځان نه دښمن وشړی

د زړه آرمـــان دی زمـــا د زړه مـــلیار دی زمـــا د ژونـــد بـــقا دی زمـــا
ښایسته فضا ښایسته ګلشن کی سری لمبی جوړی شوی ناری سوری جوړی شـوی

زمـــوږ د شـــرف تـــاتوبی هـــم د عـــزت تـــاتوبی د افـتخار تـاتوبی
دا تـــعدی فـــریاد دی د شـــرافت فـــریاد دی د عـــدالت فـــریاد دی

ستی پـه اور شو خلک کـور کـی نسکـور شـو خلک توټی توټی شو خلک
ځـومره جـفا ځـومره ستم رنګ رنګ ظلمونه روان هـم بی رحمی ده روانه

یـو خـوا راکټ چـلیږی بـل خـوا ټـوپک چلیږی هـم ټانک تـوپ چلیږی
داد اسـلام ټـیکه دار یـو وایـی وزیـر شـمه زه بـل وایـی رئـیس شـمه زه

لعنت پـه داسـی آرمـان لعـنت پـه داسـی مشران لعنت پـه داسـی وجـدان
مظلوم ملت یی ټول تباه کړه خوک په کورکی مړه شو ځوک سنګسارکی مړه شو

ظـلم او سـتم مـو ولیـد چـور، چـپاول مـو ولیـد رنـج وعـذاب مـو ولیـد
د زمـانی تـاریخ ثـبت کـړی ټـول عـملونه سـتاسی هـم کـردارونـه سـتاسی

ځـــان نـــه دښـــمن وشـــړی دا شـــیطانان وشـــړی دا جـاسوسان وشـړی
هـــله بـــه ووایـــم ریښـتیا تـــه دافـغان بـچی یـــی یـــو بـاوجدان بـچی یـی

* * *

حیدر - آلمان،

از ارسال دو نامه گرم و شعر سپاسگزاریم. به سوالات تـان طی نـامه جداگانه‌ای جواب دادیم. منبعد «پیام زن» برای تان مرتباً ارسال خواهد گردید.

از شـعر تـان در شـماره‌های آینده‌استفاده‌خواهیم کـرد.به‌امید هـمکاری‌های بـیشتر شـما. قسمت‌هایی از نـامه‌ی تـان را درهـمین‌جا می‌خوانید:

«ضمن امیدواری برای تندرستی و ادامه مبارزه پی‌گیر و مستحکم شما بـرعلیه اسـتبداد، ارتـجاع و بـنیادگرایـی در افـغانستان و جـهان و افـشای رژیم‌های جـنایتکار و ددمـنش ارتـجاعی ـ مـذهبی. بسـیار خـرسندم کـه همکاری انقلابی و مداوم و مفیدی برای رسیدن و تحقق آزادی، صلح، دوستی و برابری داشته باشم. من برای تحقق دموکراسی، برابـری، صـلح، دوستی و سوسیالیزم واقعی برای خلق‌های تحت ستم و ظلم بنیادگرایان، و نظامی سکولاریستی، دموکراتیک و مردمی تاحد توان مبارزه خواهم کـرد. همچنین در افشای خاینان و مزدوران امپریالیستی و رویزونیستهای وابسته به آن، چون حزب توده ـ اکثریت، خلقی و پرچمی و... که ضربه زیادی به جـنبش‌های انـقلابی و چپ و آزادیـخواه در ایـران و افغانستان وارد آورده‌اند، قدم برمی‌دارم.

به نظرم بایست از شکم زد تا فرزندانمان را به خاطر فـقر و نـاآگـاهی بـه سـن کـهن و پـوچ وبـنیادگرایـی، ارتـجاعی و امپریالیستی نفروشند و نابود نکنند! ناگفته نماند که در یکی از برنامه‌هایی که سازمان ملی و دموکراتیک آوارگـان افـغانی در آلمان به تاریخ ۲۷ جنوری ۱۹۹۹ در سال جدید برگزار کـرده بود، شرکت کردم و در آن جشن یک متنی راکـه نـوشته بـودم برای شرکت کنندگان خواندم.»

* * *

ق. مسعود - پشاور،

از گزارش تان تشکر. با شما در ین زمینه کاملاً موافقیم که ملت‌ها و ملیت‌ها برای اینکه بتوانند آزاد، سربلند و مسرورانه زندگی نمایند، قبل از همه باید زنجیرهای بردگی و وابستگی را بگسلند.

منتظر گزارش‌ها و نامه‌های دیگری از شما هستیم.

* * *

محمدحسین افغانی - کراچی،

با تشکر نامه تان راگرفتیم. نامه‌ای جداگانه برای تان ارسال گردید. موفق باشید.

* * *

«پیام‌زن» دوای درد دلها

عبداله حمید - آسترالیا،

در نامه خود می نویسند:

«کـــارکنـــان راســتیـــن مـــجلـه مـحبوب "پـیام زن"، عـزیـزان همدرد سلام!

امیدوارم باهمه افغان‌های مظلوم، ستمدیده و پـردرد دارای صـحت کامل باشید. مجله "پیام‌زن" که دوای درد دلهاست مرتباً به دستم می‌رسد که ازین لطف بیکران تان یک دنیا ممنون بوده و خواهان موفقیت‌های تان درین شـاهراه پـاک می‌باشم. شعری راکه ازکم وکاست خالی نیست برای

تان فرستادم تا آنرا مکمل در مجله "پیام‌زن" به دست نشر بسپارید.»

خاموشی تاکی؟

عزیزان میهن ما در خیانت مبتلا تاکی
به اهل میهن غمدیدگان جور و جفا تاکی
ملت تاکی به درد و رنج و در بیچارگی سوزد
یتیمان وطن با بیوه زن ها بینوا تاکی
به کنج خانه بندی چند مام و دختر افغان
جوانان وطن بیکار و از دانش سوا تاکی
گروه قاتل و آدمکش و اشرار بی ناموس
زخون ملت بیچاره دست پرحنا تاکی
ز سالاران جنگ و دشمنان نام وننگ ما
وطن در خاک و خون همسان دشت کربلا تاکی
بنام پاک دین غرق جنایت این تبهکاران
بما این جانیان ظلم وستم دارد روا تاکی
تجاوز کرد بر مال و به ناموس ملت اشرار
تو بهر این گروه ایستاده با دست دعا تاکی
غلام و نوکر روسی و ایرانی و پاکستان
به خاک پاک افغانی نماید ادعا تاکی
کجا شد غیرت افغانیت ای ملت افغان
به فخر نام بابایت نمایی اتکا تاکی
به کف شمشیر غیرت گیر وشو بیدار که بالایت
کند فرمانروایی دد به تزویز و ریا تاکی
بپا ایستاده شو برخیز از خواب گرانجانی
پی هر تیکه دار دین و مذهب اقتدا تاکی
گذر از نام حزب و فرقه وقوم سالاری
بنام این وآن از همدیگر بودن جدا تاکی
بلند آواز غیرت کن حمید از چند خاموشی
به شهر مردم بیگانه بودن بی بها تاکی

* * *

یم دری - لندن،

با ابراز سپاس، نامه و ۱۱۰ پوند ارسالی شما راگرفتیم. نامه جداگانه‌ای برای تان فرستاده شد. یکی از اشعار و قسمت‌هایی از نامه تان رادر همین شماره به چاپ رساندیم. امیدواریم باز هم از شما نامه و شعر داشته باشیم.

«از سال ۱۳۶۱ هجری شمسی موقعیکه در ایران مهاجر بودم تا فعلاً متعهدانه شعر می‌سرایم و بعد از اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش اشغالگر روس به کمک عناصر وطن‌فروش مانند احزاب خلق و پرچم وقایع افغانستان را از نزدیک دنبال می‌نمودم. فقط یگانه آرزویم بود بنویسم: برای آزادی، عدالت و دموکراسی.

در سال ۱۳۷۱ که مجاهدین تاراج و غارت را در کابل شروع کردند و گلبدین تمام کابل را به راکت بست و از هیچ‌گونه قتل و غارتگری دریغ ننمود و در روند بعدی که دستکش‌های و قاحت در دست این مزدوران دالر، ریال و کلدار شد، انزجار مردم دربند به منتها درجه رسید و قطع دست و پای بی‌گناهان لکه‌های دیگر ننگ را به دامن اینان نشاند و کابل به قصاب خانه‌ای مبدل گشت.

در سال ۱۳۶۴ در تهران می‌خواستم مجموعه‌ای از اشعارم را چاپ نمایم اما وزارت ارشاد اسلامی اجازه‌ی چاپ را برایم نداده و گفتند که «در شعرهایت کلمات اسلامی دیده نمی‌شوند و برای این‌گونه اشعار اجازه چاپ نیست.»

در شماره ۵۱ "پیام زن" جواب‌های کوبنده‌ی شما را به نویسندگان کاذب می‌ستایم. بلی مرادم همین داکتر اکرم‌عثمان هاست. زیرا تنها ملاک کارشان ذلت و پله‌بینی است و برای هر خری پالان می شوند.

در سال ۱۳۷۱ در یک[illegible]شد سخت بمن [illegible]

"ما درین زمان به دو نوع شعر [illegible] در قصر زرین [illegible] خارج افغانستان سروده شده و هم شعری که در داخل و بیشتر به واقعیت و زندگی نزدیک است."

بلی زمانیکه شاعر به دربار علاقه داشته باشد باید در دربار زندگی کند وباداشتن کارت اطلاعات تلاش برای حقانیت رژیم دست‌نشانده نماید.

اما شاعری که برای سرنگونی دربار ودرباریان مبارزه می‌نماید، راهی ندارد جز انتخاب دوری و سرودن برای تلاش راستینش.

کوه را از جا برکندن نباشد سخت بمن
بنده‌ی ذلت شدن در قصر زرین مشکلست

در سال ۱۳۵۹ من در افغان موزیک امتحان آواز دادم. کمپوز و شعر از خودم بود. بعد از یک هفته برای دریافت نتیجه رفتم. کمپوز وصدایم را قبول داشتند ولی در ارتباط با شعر مرا نزد ساهر هراتی و سیدنورفرخ فرستادند تا برایم شعر "انقلابی" در وصف رژیم بدهند که من راه خانه را درپیش گرفتم. شرط دخول در رادیو و تلویزیون در قدم اول ثنا وصفت رژیم بود وخلاف آن راه فرار و مرگ و یا غرق شدن در ابتذال قلم

و مکرافون به دست در پارک‌ها گشتن، به زعم ایشان "هنر در خدمت مردم"!

قهار عاصی هم دوره‌ام و همیشه به یک تایم در لیسه غازی می‌رفتیم. او در همان دوره عاشق زهرا متعلمه لیسه رابعه بلخی بود. و هر روز سه غزل در وصف او می سرود و در سرویس آن‌ها را می خواند.

به امید آن روز که نور هنر و ادبیات مردمی در زوایای تاریک خانه‌ی ویران و ملت زجر کشیده‌ی ما بتابد تا در پناه آن ملیت های مختلف میهن عزیز ما برادرانه و باحقوق مساوی زیست نمایند.»

کابل ویران

خرابی کابل خویش را شنیدم گریه‌ها کردم
حساب جاهلان را از همه مردم جدا کردم
هنوز هم در تب داغ جدل‌هابوده جان من
به راه آتش خاکستر میهن فدا کردم
وطن در نام پاک تو به غربت رفته‌ایم اما
برای صبح آزادی ترا میهن رها کردم
بدان تا جان به تن دارم به لب نام ترا آرم
به تصمیم شعر میهن شعر عشق تو صدا کردم

* * *

از دوست ارجمند م. رها به خاطر ارسال آثار گرانبهای ذیل سپاسگزاریم:

- **حقیقت ساده** ـ در یک مجلد خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی ایران م.رها
- **کتاب زندان** ـ جلد اول به ویراستاری ناصر مهاجر
- **یادهای زندان** ـ خاطراتی از زندان‌های زنان جمهوری اسلامی ایران ف.آزاد
- **و هنوز قصه بر یاد است** ـ حسن درویش

و نیز با تشکر فراوان از دریافت آثار ذیل ارسالی دوستان «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» اطمینان می‌دهیم:

- **نگرانی‌های یک شاعر** ـ متن کامل سخنرانی شاملو در دانشگاه برکلی ۱۹۹۵
- **انسان و سوسیالیزم در کوبا** ـ چه گوارا
- **اهداف و اصول اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران**
- **نهضت خرمدینی** ـ برگی از تاریخ سوسیالیزم در ایران حمید حمید
- **نتایج و چشم‌اندازها** ـ نخستین طرح جامع تئوری انقلاب مداوم
- **انسان سوسیالیستی** ـ ایزاک دویچر

برعلاوه دوستانی که از دریافت مبالغ ارسالی شان طی جواب به نامه‌هایشان تذکر رفت، از رسیدن کمک‌های ذیل نیز با سپاس اطمینان می‌دهیم.

رویا	۱۰۰	مارک	آلمان
ا.ل.	۲۰۰	رر	رر
ی.ب.	۵۰۰	رر	رر
و.س.	۵۰	رر	رر
ظ.ر.	۵۰	رر	رر
ملیحه	۵۰۰	رر	رر
م. نافع	۳۰۰	دالر	امریکا
پ. رتبیل	۲۰۰	رر	کانادا
ن.صالحی	۵۰۰	دالرآسترالیایی	آسترالیا
مجیدبوتو	۲۵۰۰	کلدار	پاکستان
Richard G.Tony	۱۵	دالر	امریکا
Shirley Cotrotsos	۱۰۰	رر	رر
Virginla Fitzpatrick	۱۰۰	رر	رر
Sue O'Shaughnessy	۳۰۰	رر	رر
Alicia Lucksted	۱۰۰	رر	رر
Kim Kamienska	۱۰۰	رر	رر
Trudy Duisenberg	۴۰	رر	رر
M. Lackner	۲۰۰	رر	رر
Lucas Meehen	۳۰	رر	رر
Deb Ellis	۱۲۵	رر	کانادا
J.C.L Mol	۶۰۰	رر	هالند
Eizou Kitamura	۲۰	رر	جاپان
Badd Maunfactuirg	۲۰	رر	کانادا
Globle Sisterhood Network	۶۰۰	دالرآسترالیایی	آسترالیا
UM Amenisty International	۳۰۰	رر	امریکا
Development Resurce Center	۱۰۰	رر	نیوزیلند

همچنان مبلغ ۴۵۹ دالر از فروش نشریات در کشورهای مختلف بدست آمده‌است.

با تشکر از کلیه کسانی که برای ما گزارش فرستاده‌اند، از گزارش‌های دوستان ذیل در شماره آینده استفاده خواهیم کرد:

اجمل ـ کابل،کاوه ـ کابل، زمری ـ کابل، امیداحساس ـ فراه، مجید ـ کابل، زرلست ـ کابل، ه.م.ـ لغمان، کبرا ـ کابل، پروین ناظم‌لیزا، غزنی، ب. عمر ـ کابل، عاطفه ـ کابل، آرش ـ کابل، غفور ـ هرات، ج.ع.ـ کابل.

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آرش ـ نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره ۷۰، ۱۳۷۸
آفتاب ـ نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره ۳۵، اردیبهشت ۱۳۷۸
آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۷، خزان، زمستان ۱۳۷۷ و بهار، ۱۳۷۸
آئینه افغانستان ـ ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی، شماره‌های مسلسل ۷۵ ۷۶، حوت ـ حمل ۷۷ـ۱۳۷۸
اتحاد کار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۶۱ الی ۶۴، ۱۳۷۸
افغانستان ـ دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۷۸ کال د مرغومی ۱۹ گنه
افغان ملت ـ په اروپاکی د افغان تولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۸ کال ۸۴ الی ۸۷ گنهی
البدر ـ ارگان نشراتی انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان، شماره‌های ۶۹ الی ۷۱، ۱۳۷۸
الهجزه القسریه ـ السبکه العالمیته المعینه یالل اجئین شماره ۳، دسمبر ۱۹۹۹
انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۴۶۲ الی ۴۷۱، ۱۳۷۸
انترناسیونال ـ شماره ۳۱، مرداد ۱۳۷۸
اصلاح ـ علمی، تربیوی او اجتماعی جریده پرله پسی ۲۵ گنه، چنگاس ۲۷ ـ ۲۸ اسد ۱۳۷۸
ایران پست ـ شماره‌های ۱، ۳ و ۵، ۱۹۹۹
بلوچی (ماهنامه‌ای به زبان بلوچی) ـ شماره‌های ۱۵۲ الی ۱۵۶، ۱۹۹۹
بولتن شورای ملی مقاومت ایران ـ شماره‌های ۱۰ الی ۱۴، ۱۳۷۸
بولتن نظرات ـ ازانتشارات حزب رنجبران ایران، شماره ۱۵، اسفند ۱۳۷۷
پیام فدایی ـ ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۲۲، اسفند ۱۳۷۷ و ۲۴، مرداد ۱۳۷۸
پَر ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره‌های ۱۶۰ الی ۱۶۴، ۱۳۷۸
پشمک ـ نشریه‌ی فکاهی، اجتماعی، سیاسی، دماغی و انگولکی، شماره‌های ۱۰، الی ۱۳، ۱۳۷۸
پلوشه ـ د کراچی نه پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۹ کال ۱۰۳ الی ۱۰۶ گنهی
پیمان ـ شماره‌های ۷۲ الی ۷۴، ۱۳۷۸
پیوند ـ نشریه کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند، شماره‌های ۱۸ الی ۲۱ اردیبهشت، خرداد، تیر ۱۳۷۷ و مرداد ۱۳۷۸
پنجم ـ ماهنامه بلوچی اگست ۱۹۹۹
تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۶ دلو ـ حوت ۱۳۷۷ ۱، ۳،۲ سال هفتم ۱۳۷۸
توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره های ۵۵ الی ۵۸ ۱۳۷۸
جفاکش (نشریه اردو) ـ انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، شماره‌های ۷ الی ۹، ۱۹۹۹
جهان امروز ـ شماره ۳۸، اردیبهشت ۱۳۷۸
جهانی برای فتح ـ نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شماره ۲۴، ۱۹۹۸
چشم انداز ـ گاهنامه فرهنگی، اجتماعی، ادبی، شماره ۲۰، بهار ۱۳۷۸
چیستا ـ سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری، شماره مسلسل ۱۵۶ الی ۱۶۰، ۱۳۷۸
حقوق بشر ـ شماره ۴۵، ۱۳۷۷
حقیقت ـ شماره ۲۹ اسفند ۱۳۷۷، ۳۰ مرداد، ۳۱ شهریور ۱۳۷۸
خبرنامه ـ (نشریه اردو) ـ شرکت‌گاه، شماره‌های ۱ و ۳، ۱۹۹۹
خپلواکی ـ شماره ۳۹، اپریل ۱۹۹۹
راه آینده ـ در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره‌های ۴۷، ۴۹ و ۵۰، ۱۳۷۸

راه کارگر ـ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره‌های ۱۵۶ و ۱۶۱، تیر ۱۳۷۸
روزگار نو ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۲۰۶ الی ۲۰۹، ۱۳۷۸
سپیده ـ فصلنامهٔ هنری و فرهنگی، نشریهٔ مرکز کلتوری عرفان، شماره دوم و سوم، زمستان ۱۳۷۷ و بهار ۱۳۷۸
شبخند ـ نشریه‌ی مستقل ویژه طنز و کارتون، شماره ۳، سرطان ۱۳۷۸
شعله جاوید ـ (اردو) این ایس ایف پاکستان کا ترجمان ۱۹۹۹
صارفین او صحت ـ شماره‌های ۷، ۸ و ۹، ۱۹۹۹
صدف ـ فصلنامه ویژه زنان، شماره ۷، ۱۳۷۸
عصرجدید ـ نشریه سیاسی کمونیست‌های افغانستان، شماره ۲، سرطان ۱۳۷۸
فردا ـ نشریه کلوب قلم افغانها در استهکلم، شماره‌های ۱۰ و ۱۱، ۱۳۷۸
کار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۲۶، خرداد ۱۳۷۷ و ۳۲۷ تیر ۱۳۷۸
کارگر سوسیالیست ـ اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره‌های ۶۴ الی ۶۷، ۱۹۹۹
کانون ـ نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره ۱۶، جولای ۱۹۹۸
گاهنامه ـ از همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۱۲، دسامبر ۱۹۹۸ و ۱۳، اپریل ۱۹۹۹
گزارش ـ نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران ـ وین، شماره ۱۴، بهمن ۱۳۷۷
لارد ـ ماهنامه اردو از ملتان شماره ۶، جون ۱۹۹۹
مجاهدولس ـ آزاده ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۷ د سنبلی او تلی میاشتی پرله پسی ۲۵۳ گنه
مزدور جد و جهد (نشریه اردو) ـ تریدیونین اور سوشلست تحریک کی آواز، شماره‌های ۳۰ الی ۳۲، ۱۹۹۹
نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره‌های ۱۶۸ الی ۱۷۱، ۱۳۷۸
نوائی انسان ـ انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه، شماره‌های ۲، مارچ و ۴، اپریل ۱۹۹۹
نقد ـ در زمینه تئوری رادیکال جامعه، شماره ۲۵، بهمن ۱۳۷۷
همبستگی ـ نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، شماره‌های ۸۲ و ۸۳، ۱۹۹۹

سیر تکاملی امپریالیسم ـ ع. بینالودی
فردوسی یا بله نشته! ـ ناول السداوی، ژباره: شاهجهان وگرپال

A ballad against work - *A publication for collectivities, Aug.99*
A Directory of Women's Groups in Emergency Situations - *Women's International Network, September 1999*
Afghanistan - The Crisis Continues - *AI, 14 April 1999*
About Iran... - *U.A.Appeal: Violent Attacking Ahmed Abad*
Afghanistan: *Afghan Nationalism and Islamic Fundamentalists, 1999*
CCA Newsletter - *Co-operation Center for Afganastan, No. 2 - 3, April - June 1999*
Cros the lines - *news letter of IFOR, No.7, June 1999*
Discourse - *SPARCS, No. 5, June 1999*
Drug Bulletin - *Association for Rational use of Medication in Pakistan, No. 5,6 September, December 1998*
Global Center - *Center for Women's Global Leadership, No.6, Summer 1999*
ISUY - *Internationl Socialist Unity of Youth, No.99*
Iran Bulletin - *A Political Quarterly in Defence of Secularism, Democracy and Socialism, No. 21,22, Summer 1999*
Newsheet - *Shirkat Gah, No.1, April-May 1999*
PUCL Bulletin - *People's Union for Civil Liberties - No.7 and 9, 1999*
Preview 2000 - *No. 1 - 2, May 1999*
Rage Against the Veil - *by Parvin Darabi*
Refugees - *UNHCR, No. 115, 1999*
Renaissance - *June to Septeber 1999*

SPARC - *Issue, No. 19, June 1999*
Self Activity of Wage Workers - *Aug.1999*
The Afghan Mosaic - *A Magazine Devoted to Issues Concerning Afghanistan and People - Autumn 98, Winter 99*
The Network's - *No.1,2, April-June 1999*
The Tribune - *A Women and Development Quaterly, Newsletter 58, May 1999*
Trafficking in Women - *No. 4*
Women Envision - *Isis International, No. 69 - 71, 1999*
Women in Action - *Isis International, No. 67,68, March 1999*
Women's Action - *No. 16, July 99*
World Disasters Report - *From Red Cross and Red Crecsent Societies, 1999*

سایر اسناد

ـ **سخنی با قهرمان ایران** ـ (در مورد جنبش دانشجویی ـ مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه) از چریک فدایی خلق رفیق اشرف‌دهقانی ـ مرداد ۱۳۷۸
ـ ستراتیجی حزب پرچم و پلان خام پیروان آن از تجاوز و سبک‌سازی شخصیت‌ها تا تحقیر دین اسلام از آئینه افغانستان
ـ اطلاعیه در مورد تحریکات جنگ افروزانه جمهوری اسلامی از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۸
ـ تنها پاسخ این جنایت، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است! از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) شهریور ماه ۱۳۷۷
ـ فراخوانی برای اتحاد و همکاری ـ شورای انسجام شخصیت‌ها، محافل و سازمان‌های ملی ـ دمکرات افغانستان
ـ بمبارانها را متوقف کنید! ـ دستان امریکا ـ ناتو از بالکان کوتاه! از (سربداران) مارس ۱۹۹۹
ـ مرگ بر تشکیلات تروریستی اتلانتیک شمالی ـ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ـ آوریل ۱۹۹۹
ـ زنده باد اول ماه مه از سربداران ـ اول مه ۱۹۹۹
ـ پیش در آمد قتل‌عام از سربداران
ـ اوراق آگهی بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی
ـ لاف‌های «مقاومت» رجوی در غربت
ـ درباره ایران.... در احترام و همدردی با بازماندگان قربانیان نظام جمهوری اسلامی و در پشتیبانی از در خواست اجرای عدالت بوسیله خانواده قربانیان و معلمین داخل کشور ـ اردیبهشت ۱۳۷۸
ـ شب همبستگی با زندانیان سیاسی ـ کانون ایرانیان لندن
اعلامیه‌های جنبش روشنفکری ایران:
ـ تظاهرات دانشجویان صدای اعتراضی مردم است ـ تیر ۱۳۷۸
ـ رابطه سیاست خارجی و سیاست داخلی ـ تیر ۱۳۷۸
ـ باری دیگر جنایتی وحشتناک و توروری سیاسی ـ آذر ۱۳۷۸

در شماره‌های آینده

○ **کرکسان در «خانه عقاب»**
گزارشی بر اساسی فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان) با شرکت ظهوررزمجو، لطیف‌پدرام و دیگر خاینان خادی ـ جهادی

○ **... و حریرپوشان شیاد و ژولیده فکر**
اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن‌شرق

○ **«حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟**
اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمدعثمان‌روستارتره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

غلط‌های عمده چاپی شماره ۵۱ «پیام‌زن»

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۶	۱	۲	ارزن قیمت	ارزان قیمت
۶	۱	۱۱	باشلاق وشریعت	باشلاق شریعت
۸	۲	۲۰	عالیه	مالیه
۹	۱	۱۶	خورد	خرد
۱۰	۱	۲۱	بسیا	بسیار
۱۱	۱	۱۳	خوشو	خشو
۱۲	۱	۲۴	مردمان	مردم
۲۱	۲	۶	رسمی پیژندلو	په‌رسمیت پیژندلو
۲۵	۲	۲۸	ددغه	دغه
۲۸	۲	۲۸	اسلامی»جبهه	اسلامی جبهه»
۳۰	۱	۱۸	دینوی	دنیوی
۳۰	۱	۲۷	عدم‌مبادرت	حذف‌شود
۳۱	۱	۶	می‌نماید	نماید
۳۴	۲	۴	دلپاره	دپاره
۳۵	۲	۳۷	زیاتتوالی	زیاتوالی
۴۱	۱	۳۶	اوسط	اواسط
۴۲	۱	۴	قستمی	قسمتی
۴۳	۲	۸	بادارن	باداران
۴۷	۲	۱۳	شعیه	شیعه
۴۸	۱	۲۲	سرمداران	سردمداران
۵۰	۲	۲۲	رر	دالر
۵۰	۱	۲	ذطل‌الله	ظل‌اله
۵۰	۱	۱۰۰	مریض	مریضی
۶۱	۲	۱۹	خبری	خبره
۶۵	۲	۳۹	کودتازاده	کودتازاد
۶۹	۲	۲۰	به‌کاربرد	به‌کاربرد
۷۳	۱	۶	له‌خواله	له‌خوا
۷۴	۲	۲۵	یامگر	یاباید
۷۴	۲	۲۹	لونگی	لنگی
۷۵	۱	۳۴	قسمت‌وحصه	حذف‌شود
۷۷	۱	۴	قل‌اردو	قول‌اردو
۷۸	۲	۲۸	۴افغانی	۴لک‌افغانی
۷۹	۲	۲۹	ثمر	عشر
۷۹	۲	۴۰	لوبشه	کوشه
۸۰	۱	۱۱	گهنکان	گنهکان
۸۰	۲	۶	زمنیش	زمینش
۸۱	۱	۲۲	نمانیده	نماینده
۸۳	۱	۳	نوراحد	نوراحمد
۸۳	۱	۱۵	شیراحد	شیراحمد
۸۴	۱	۱	احدی	احمدی
۸۴	۲	۴	حارندوی	څارندوی
۹۲	۲	۳۶	هشت‌نان‌خور	ده‌نان‌خور
۹۷	۱	۱۶	بلدک	بولدک
۹۸	۲	۳	ژون	زون

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

http://www.rawa.org

rawa@rawa.org

الینا Elena **ـ ایتالیا،**

در مورد درس دادن: برای خود من هم بسیار مهم است و فقط دو مشکل دارم:

۱) فکر نمی‌کنم شما در مورد کورسی در باره تاریخ سینما علاقمند باشید، لذا من برای تان چند فلم فرستاده و مستقیماً ازبحث بر سر فلم‌ها آغاز می‌کنیم. چطور آنان را انتخاب کنم؟ فکر می‌کنم شما به نوع خاصی از فلم‌ها علاقمند اید. و در جریان بحث سلیقه تان آشکار خواهد گشت.

۲) با خوشی بیش از حد، دعوت تان را قبول می‌کنم، البته اگر شما فکر می‌کنید که مهم است. ما به همکاری اینترنت شروع و بعداً تصمیم دیگری خواهیم گرفت. قسمیکه برای تان گفته‌ام من ایتالیا را تا جنوری ـ فبروری سال آینده ترک نموده نمی‌توانم. بناءً ما ۵ الی ۶ ماه داریم تا ترتیب کارها رابدهیم. معذرت می‌خواهم که صحتم خوب نیست و انرژی زیادی ندارم.

چند کلمه در باره خودم. من کیستم؟

پنجاه‌ویک ساله هستم، پسر ۲۶ ساله‌ای دارم که در شهر دیگر ایتالیا زندگی می‌کند و او هم در تیاتر کار می‌کند. من تنها زندگی می‌کنم. از تنهایی بیزار نیستم اما مردم را هم دوست دارم.

من از جوانی به مثابه معلم فلسفه در کالج‌ها شروع به کار نمودم.

۞ ۞ ۞

میایلی چن Miaili Chan **ـ امریکا،**

من علاقمندم تا در پخش بروشورها و پوستر ها کمک کنم چنانچه کتابخانه‌ای در مشیگان امریکا را می‌شناسم که اینها را به فروش خواهد رساند. همچنان لطفاً برایم بگویید که چه مقدار فرستاده می‌توانید و قیمت شان چند است.

اراده تان هرگز سست تر مباد!

۞ ۞ ۞

سرجیوموییامینا Sergio Moya Mena **ـ امریکای مرکزی،**

من بخاطری با شما رابطه گرفتم که به مثابه یک سازمان سوسیال دموکراتیک جوانان، در مورد وضع حقوق بشر در افغانستان بسیار علاقمندیم. در کنگره اخیر کمیته امریکای لاتین «اتحاد بین‌المللی جوانان سوسیالیست»(IUSY) که دو هفته قبل در کارراکاس ونزویلا دایر شد، مصوبه‌ای در مورد حقوق انسانی زنان در کشور شما به تصویب رساندیم. می‌خواهیم شما را کمک نموده و مبارزه‌ی تان را حمایت کنیم. لطفاً با ما ارتباط بگیرید.

۞ ۞ ۞

داکتر ونیسا گریفن Vanessa Griffen(Dr) **ـ مالیزیا،**

هماهنگ کننده: Gender and Development Programme

من صداقت شما را در تفسیر و درخواست تان که کار ما برای زنان مهاجر افغان مفید باشد تحسین می‌کنم. می‌دانم که این فوق العاده مشکل است که کار ما را برای شما بصورت عموم مفید قرار داد.

۞ ۞ ۞

انا بود Anna Budd،

عالی، تشکر! لطفاً هیچ عجله‌ای به خرج ندهید. می‌دانم که همه‌ی تان باید بسیار مصروف باشید.

فکر نمی‌کنم که CIA در مورد همچو چیز هایی علاقمند باشد. من فقط یک نویسنده هستم واز طالبان خیلی نگرانی دارم.

باشما موافقم. من هم به نوشته‌های خیالپردازانه علاقه ندارم و دوستدار حقیقت ساده می‌باشم.

۞ ۞ ۞

ماریه‌لوریتوبارا Maria Lorito Barra **ـ چیلی،**

می‌خواهم سوالاتی را در مورد کارهای تان برای را پورم مطرح نمایم:

ـ اهداف تان از سال ۱۹۹۵ به این طرف چیست؟

ـ نقش ایالات متحده امریکا در جنگ افغانستان چیست؟

ـ پشت سر قوت طالبان کیست؟

ـ نظر شما در مورد آینده جنگ چیست؟

منتظر جواب هرچه زودتر تان هستم. پیام جدیدی راکه برای تان در مورد جنبش زنان در چیلی معلومات دهد خواهم فرستاد.

من به معلومات شما علاقمندم و خواهان بدست آوردن دوکاپی از بروشور و پوستر می‌باشم.

۞ ۞ ۞

ا. مجید بوتو A. Majeed Bhutto **ـ پاکستان،**

من یک چک هزار کلداری ماه قبل فرستاده بودم و یک چک ۱۵۰۰ کلداری دیروز در پاکت خط معمولی به آدرس کویته فرستادم. در واقع مبارزه‌ی شما بر ضد نیروهای شریر جهاد است و مینای شهید آن را به ثبوت رساند. در مبارزه علیه نیروهای شریر برای تان استواری بیشتری استدعا می‌کنم. ما همه با شما هستیم و از رهنمودهای مینای شهید تاسی خواهیم جست. مینا نه تنها رهبر زنان افغانستان بلکه از بسیاری کشورها بود.

۞ ۞ ۞

مارشا کمپبل Marsha Campbell،

من فارغ‌التحصیل اداره عـامه بـین المـللی هستم و پـایان نـامه ماستری خود را در سال آینده خواهم نوشت. من در مورد گـرفتاری های مهاجران افغان خیلی علاقمندم و در جریان جستجوی معلومات در مورد زنان مهاجر افغان سازمان شما را یافتم. هدف پروژه‌ام مطالعه در مورد یک سازمان، پروگرامها و پروژه های مشخص آن، مباحثه در مورد سیاست‌ها و پـیشنهادات مـی‌باشد. حـالا مـایلم تـا در مـورد پروگرام‌های «راوا» بیشتر اطلاعات کسب نمایم و در صورت امکان با فردی از شما مصاحبه‌ای انجام دهم. در مورد تلاشهایی برای درس دادن زنان و دختران در کمپ های مهاجرین در پاکستان چـیزهایی خواندم جالب. اگر «راوا» در این زمینه کار کـند اگـر چـنین است، چقدر موفق بوده اید؟ آیا مواد چاپی در مورد این مسئله موجود است؟

۞ ۞ ۞

دی کانستانت Dee Constant **ـ امریکا،**

وقتی به صفحات اینترنت شما نگاه می‌کنم، تکان می‌خورم. من یک زن امریکایی و نظامی هستم. نمی‌توانم باور کنم که ایـن طـالبان زندگی را برای تمام مردم کشور چنین وحشتناک ساخته باشند.

من ثروتمند نیستم اما قلبم بزرگ است... و قدرت نوشتن را دارم... من به عنوان کارمند امور اجتماعی ایفای وظیفه می‌نمایم... آیا چیزی است که انجام داده بتوانم... غیرازاینکه به کلیه آشنایانم بگویم کـه از صفحه تان دیدن کنند، آیا خدمت دیگری هست که انجام داده بتوانم؟

۞ ۞ ۞

اسد شریفی ـ کانادا،

دوستان عزیز، من یک افغان و حامی قاطع تمام آنانی که برای صلح و آزادی مبارزه می‌کنند، نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر کره زمین می‌باشم. یک چیز توجه مرا در مورد «راوا» جلب می‌کند، و آن این که تا به حال به مقاله ای به زبان پشتو بخصوص در اینترنت بـرنخورده‌ام، باآنکه دو سال است که صفحه شما را می‌بینم. دراین اندیشه‌ام که آیـا «راوا» واقعاً سازمانی است که ما افغانها بالایش حساب کنیم؟ آیا «راوا» تنها حامی دری زبانها درافغانستان نیست؟ این حمله بر «راوا» نیست مگر به عنوان یک افغان حق سوال آن را دارم. من مقالات، عکسـها و اخبار شما را در اینترنت دیده و می‌خوانم مگر زمانی که بحث بر سر وحدت ملی باشد توجه خـاصی دارم. مـن افـغانستان و مـردم آن را دوست دارم، مگر قویاً مخالف فرقه گرایی می‌باشم از هر طـرف کـه باشد. منتظر تبصره و جواب‌های تان به سوالاتم هستم.

۞ ۞ ۞

الکسا و سو Alexa & Sue **ـ کانادا،**

تشکر از جواب تان، در جریان دو هفته بعد ایملی راکه فرستاده اید به گروه های زنان محل و سراسر کانادا خواهیم رساند. همچنان آنرا به تمام روزنامه های پوهنتون‌هایی که می‌شناسیم ، خواهیم فرستاد، زیرا این محصلان اند که بیشتر به مسئله علاقه می‌گیرند.

تمام آن جاها را تشویق خواهیم کرد که همرایتان تماس مستقیم برقرار کنند و از آنان می‌خواهیم پوستر هـای تـان را خـریداری و در محل‌های مناسب نصب کنند تا توجه عـمومی را بـه اوضـاع جـلب بتوانند.

همچنان کوشش خواهیم کرد که در بدل پوسترها مبلغ کـوچکی پول از رفقای ما جمع‌آوری و برای‌تان بفرستیم. پـوسترها رادر تـمام پوهنتون های هالیفیکس خواهیم چسباند.

۞ ۞ ۞

فن وونگ Fan Wong **ـ هانگ‌کانگ،**

فکر می‌کنم تقریباً ناممکن است که فلم‌ها را از چین بدست آورم. زیرا در چین فلم‌های ویدیویی را همراه زیـرنویس انگـلیسی عـرضه نمی‌کنند چون علاقمندان این فلم‌ها بسیار محدوداند. علاوتاً در این اواخـر در چـین گـرایش بـه ویـدیوهای CD (VCD) نسبت بـه کاست‌های ویدویویی بیشتراست.از آنـجایی کـه هـانگ‌کانگ مـحل تقاطع شرق وغـرب است لذا شـاید بـتوانـیم بـعضی از فـلم‌ها را بـا زیرنویس انگلیسی دراینجا به دست آرم. من خود خیلی خوشحالم که در محیط اکادمیک زندگی می‌کنم و می‌توانـم بـعضی از فـلم‌ها را از طریق کتابخانه‌های محلی به دست آورم.

من فراوان تلاش خواهم ورزید تا هرچه زودتر آن فلم‌ها را بـرای تان تهیه و ارسال دارم.

۞ ۞ ۞

بیت‌مارتین Beth Martin **ـ لندن،**

بـخش آمـوزشی بـی‌بی سـی در هشـتمین بـخش از بـرنامه‌اش برچگونگی استفاده از اینترنت توسط گروههای مختلف پخش برنامه را در نـظر دارد. در بـرنامه یک سـری از مـثال هـای سـازمانهایی درکشورهای دور دست (مثلاً راوا در پاکستان) در نظرگرفته شده کـه اهداف خود را از طریق اینترنت به نشر می‌رسانند.

۞ ۞ ۞

الیزالیوی Elisa Levy،

به تمام فعالیت‌های پر مشقت و تلاش‌های خستگی نـاپذیرتان تهنیت می‌فرستم. من مشاور UNIFEM می‌باشم و خواستم شما را ازکمکی به نام ترست فند(Trust Fund) در حـمایت‌از فـعالیت‌ها

جهت پایان بخشیدن به بدرفتاری ها در مقابل زنان، آگاه سازم. آنان کمکی معادل تا ۵۰۰۰۰ دالر را برای پروژه های مذکور پیشکش می‌کنند. پیشنهاد می‌کنم که از صفحه UNIFEM دیدن کنید.

۞ ۞ ۞

کاتیاKatia**ـ پولند،**

زمانیکه نتوانستیم صفحه و ایمل تان را پیدا کنیم، کمی پریشان شدیم و فکر کردیم که شاید طالبان از آن جلوگیری کرده باشند.

از کاست های «راوا» واقعاً خوش ما آمد. مگر متیقن نیستیم که بتوانیم موزیک افغانی را با آلاتی که در گروه هنری خود استفاده می‌کنیم بنوازیم.

در ۱۰ جولای برای «راوا» یک محفل جهت جمع آوری پول برگزار خواهیم کرد. کاست های شما را به DJs می‌دهیم که آنان به علاوه کردن چیزهایی در آنها کوشش خواهند کرد. عکسهای پوزتیو نیز از صفحه شما تهیه می‌نمایم تا آنها را در محفل به حاضران نشان دهیم. همچنان دوست من در باره ابتکاراتی فکر می‌کند تا وضع زنان افغانستان را نشان دهد. هر نظری داشته باشید لطفاً برایم بنویسید.

۞ ۞ ۞

کارول من Carol Mann**ـ فرانسه،**

فکر می‌کردم این باید توجه شما را جلب کند.

هنوز هم منتظر جواب تان در مورد این که چطور ۱۲ دالر را بفرستم، هستم.

لطفاً از وجود کدام دفتر EEC در اسلام‌آباد معلومات دهید. همچنین لیست ادویه مورد نیاز تان را بفرستید.

۞ ۞ ۞

کاراتورنتونCara Thornton،

می خواهم از فرستادن بروشورها اظهار سپاسگزاری نمایم. دو نسخه را برای خانواده‌ام در ایالات متحده می‌فرستم، متیقنم که آنان متمایل به کمک خواهند بود.

در آینده نزدیک قادر خواهم شد تا پولی را که وعده داده بودم بفرستم.

۞ ۞ ۞

لیزاLisa،

تشکر از مشوره در مورد فرستادن نامه و عکس ما به جاهای دیگر. آیا شما آدرس پستی این روزنامه ها را دارید؟ ما در تلاشیم تا دراین تابستان برای دختران شیوه فعالیت‌های دفاعی را یاد بدهیم. راه های بسیاری وجود دارد تا آواز ما ناشنو نماند. حتی دختران دوازده و سیزده ساله می‌توانند موجب تغییری بشوند! امیدوارم که آنان با پیشبرد این پروژه احساس یک نوع موفقیت کنند وبرآن شوند که بعد خودشان آن را ادامه دهند. دختران خردسال از نامه های دوستان قلمی بسیار ذوق‌زده اند و معلم بسیار خوبی دارند که در مکاتبه تشویق شان خواهد کرد. این بسیار عالی خواهد بود که هر دختر بتواند با دختر دیگر مکاتبه شخصی داشته باشد.

نامه های دوستان قلمی را گرفتیم. ازاینکه دختران ما بالاخره اسامی‌ای برای نوشتن نامه به آنان یافته اند، بی‌نهایت خوشحال اند. امیدوارم بار دیگر نامه‌های ما زودتر به همدیگر برسند.

دختران مکتب متوسطه ما (در حدود ۱۲ الی ۱۴ ساله) تصمیم گرفته اند که مسئله‌ی حقوق زنان در افغانستان را عنوان قرار دهند. آنان شعار بزرگی مبنی بر حقوق زنان ترتیب داده اند. ما عکس آنان را با شعار گرفته و همراه جمله‌های نوشته شده بوسیله‌ی هر دختر به آدرس نهاد "فیمینیست مجارتی" می‌فرستیم که به تمام کارمندان دولتی عالی رتبه پست شوند. آنان در نظر دارند تا عطیه‌ای که پولش را در تابستان جاری جمع آوری نموده اند برایتان بفرستند. آنان با شنیدن آنچه که در افغانستان می‌گذرد تکان خورده و جداً خواستار مشاهده تغییراتی در آنجااند.

تشکر از ترتیب دادن ارتباط بین دوستان قلمی. امیدوارم دختران قادر به ادامه آن باشند.

۞ ۞ ۞

بریانالاوریBriana Lawrie،

بنظرم بروشور خوب و تصاویر آن تکاندهنده است. این همان حقیقتی است که شما باید به جهانیان مجسم سازید. بناءً در این مورد با شما موافقم. من تمام بورشورهایم را توزیع کرده و با دوستانم در مورد شرایط شما حرف زده ام. یکی از آنان بسیار علاقمند بوده و معلوماتش را با دیگران در میان می‌گذارد. مایل است که کمکی در حدود ۱۰۰ دالر امریکایی را برای تان بفرستد.

من برای تمام زنان افغانستان دعا می‌کنم که استوار و باجرأت باشند و هرگز ناامید نشوند.

۞ ۞ ۞

میگن ای. گیسلر Megan E.Geissler،

اسم من میگن‌گیسلر است و در ایالات متحده امریکا بسر می‌برم. می‌خواهم در رابطه با تولیدات و بروشورهای تان در مورد گرفتاری های زنان افغانستان در زیر سایه طالبان اطلاعات کسب نمایم. اگر قیمت و فهرست آنها را نیز برایم بفرستید بی‌نهایت ممنون خواهم گشت.

۞ ۞ ۞

مارگریت‌اونیل Margrit Oneel،

بعد از نوشتن یک ورق در مورد زنان افغانستان و صرف وقت زیادی در دیدن صفحه اینترنت شما، مخصوصاً علاقمند شدم تا به سازمان تان کمک کنم. آنچه را شما انجام می‌دهید واقعاً تحسین می‌کنم و می‌خواهم بدانم که چگونه می‌توانم کمک تان نمایم. بدبختانه که محصل کالج بوده و فاقد کار ثابتی می‌باشم، بناءً نمی‌توانم از لحاظ پولی برای تان ممد واقع شوم. بااین هم میدانم که راه دیگری نیز باید برای کمک وجود داشته باشد. چندی قبل چیزی در باره

فروش کاست ها و چیزهایی از این قبیل در صفحه تان دیدم آیا می توانید بیشتر برایم توضیح دهید؟ من اصلاً به توضیح دقیقی در این مورد ضرورت دارم تا بتوانم به نفع شما دست به کار شوم.

❂ ❂ ❂

هریداس Haridas،

من به رنج زنان افغان در بند طالبان عمیقاً احساس دلسوزی می نمایم.

من از نظر قومی هندو می‌باشم، دانستن اوضاع افغانستان بخصوص موقعیت زنان تحت حاکمیت ملایان متعصب قابل انزجار است. امیدوارم شما حداقل در آینده، جهت آوردن تغییری در افغانستان باشید.

❂ ❂ ❂

ایمیلی بلوچ Emily Bloch **ـ شیکاگو،**

من با سازمان شما بخاطری رابطه گرفتم که شاروال شیکاگو، ریچارد دیلی به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ نان شب مخصوص هزاره‌ی دوم را میزبان خواهد بود. شهر شیکاگو از هر کشور یک نفر را با یک همراهش از سراسر جهان دعوت می‌کند. امیدوارم شما بتوانید اسم شخصی را از افغانستان در اختیارم قرار دهید داد تا از وی دعوت به عمل آید. سن شخص مورد نظر باید از ۲۱ سال بیشتر بوده و مقداری انگلیسی هم بلد باشد (بخاطر سهولت برای خودشان در اینجا). اگر می توانید کمک کنید یا اگر سوالی داشته باشید، لطفاً از تماس گرفتن با من دریغ نورزید.

❂ ❂ ❂

خوزه کاسترو Xose Castro **ـ اسپانیا،**

من پیام و آدرسهای تان را به سازمانهای زنانی که می‌شناسم خواهم فرستاد، می‌کوشم تا پیام شما را منتشر ساخته و شما را مطلع نگه دارم.

من فقط یک فرد هستم اما سعی خواهم کرد تا برای تان معلومات بیشتری درباره سازمان های بزرگ زنان بدست آورم.

❂ ❂ ❂

رون لیکی Ron Leaky **کانادا،**

به مثابه یک دختر هجده ساله‌ی کانادایی، خواندن در مورد شقاوت ها بالای زنان افغان مانند خواندن یک ناول وحشتناک است. حتی نمی توانم شوق و لذتی راکه از کانادایی بودنم و این که قادرم از آزادی‌ام لذت برم شرح دهم. از این که با دوست پسر و تمام مردم برابر هستم و این که می‌دانم در امرار معاش برای خودم از تمام فرصت‌های مساوی با آنان برخوردارم، سخت احساس خوشبختی می‌نمایم. اما در آن واحد با خود می‌اندیشم، در حالیکه زنان دیگر در سراسر جهان فاقد چنین حقوقی می‌باشند چرا باید خود را خوشبخت بدانم؟ من نمی‌توانم حتی بی‌رحمی هایی راکه زنان روزانه متحمل می‌شوند، درک کنم. دلم زیاد می‌خواهد تا آنان در کشور من زندگی می توانستند و از سروری که من روزانه حس می‌نمایم حظ می‌بردند. وقتی خودم تا مکتب موتر رامی‌رانم، هرچه مایل باشم می‌پوشم، تمرین فتبال می‌کنم، به کار می‌روم، با دوستانم بیرون می‌روم و آزادی دارم. صمیمانه می‌خواهم کمک کنم، اما یک فرد هجده ساله که در نیمه‌ی دیگر دنیا زندگی می‌کند چه خواهد توانست؟ هرچند دانستن این که در آنجا زنانی مانند شما در تلاش اند تا موجب دگرگونی‌ای شوند، مایه الهام است. هدف از نوشتن این نامه فقط اظهار سپاس از مساعی تان برای کمک به زنان مظلوم است. سازمان شما سزاوار اعتبار فراوان بوده و افکار من با شماست.

پانویس: در ذیل چند کلمه از آوازخوان محبوبم را نقل می‌کنم که دایم به من حال می‌بخشد و فکر می‌کنم مورد پسند شما نیز واقع خواهد گشت.

من نیستم دختری زیبا
این نیست چیزی که من می‌خواهم
من نیستم دوشیزه‌ی شکسته‌دل
و نیازی به نجات یافتن ندارم

❂ ❂ ❂

کیمبرلی Kimberly **ـ امریکا،**

برقع را امروز گرفتم، متشکرم.

وقتی شما به مکاتب و جاهایی دیگر رفته و حرف می‌زنید، آیا شیوه کار معین و اصول خاص یا چیزی دیگری دارید که دراین مورد برای من بفرستید؟ من برای شما و سازمان تان سخنرانی خواهم کرد. می‌دانم که این آن تاثیری را نخواهد داشت آنطور که شخص خودش در آن محیط زندگی دارد. همچنان مصمم تا در مکتب برای «راوا» کمک جمع آوری نمایم.

❂ ❂ ❂

سونیلا ابسیکیرا Sunila Abeysekera **ـ سریلانکا،**

اینفارم، مرکز اسناد و مدارک حقوق بشر، سری لانکا

(INFORM, Human Rights Documentation Centre Sri Lanka)

لطفاً در مورد کارهای تان برای ما معلومات منظم بفرستید. ما در مورد وضع شما به عنوان زنان افغانی که در پاکستان زندگی دارید علاقمندیم و از هر کمکی برای تان که در توان ما باشد خرسند خواهیم گشت.

❂ ❂ ❂

لیلا گلکر پی، اچ.دی Leyla Gulcur, Ph.D **ـ امریکا،**

مامور پروگرام آسیا اتحادیه بین المللی صحی زنان

تشکر از ایمل ۹ جولای ۱۹۹۹ و تقاضای کمک تان از اتحادیه بین المللی صحی زنان. من در باره وخامت حقوق بشری زنان در افغانستان علاقمند و دارای معلومات بوده و از طریق کار ما در پاکستان، فعالیت های سازمان شما را با علاقمندی زیاد تعقیب

نموده‌ایم. پاکستان یکی از دو کشوریست که ما فعلاً در آن کار می‌کنیم و فقط در این اواخر شروع به توسعه روابط خود با گروه های زنان نموده‌ایم. ما در موارد خاص کمک مالی فراهم می‌نماییم مگر یک سازمان کمک پولی به شمار نمی‌رویم. در حقیقت کمک مالی‌ای راکه بعضاً فراهم می‌کنیم بسیار محدود می باشد.

من زیاد علاقمندم تا همکاری خود را با «راوا» قایم کنم و امیدوارم این رابطه به مرور زمان محکمتر گردد. اگرچه ما فعلاً نمی توانیم کمک مالی مستقیم برای تان فراهم سازیم ولی راه های دیگری وجود دارد که می توان آن ها را در نظر گرفت، مانند فرستادن مواد برای تان، تبادله معلومات و همکاری در رساندن پیام شما.

بین ۹ الی ۲۵ اگست به پاکستان سفری خواهم داشت. اگر شما در آنجا باشید بسیار مایلم تا با شما ملاقات کنم. در صورت موافقت، ممکن است بدانم کدام تاریخ برای تان بهتر خواهد بود؟

○○○

جسیکا.ا. کاردن Jessica A Kardon **ـ امریکا،**

در فاکولته لوا نرس هستم و تازه خود را با وضع بد زنان افغان در زیر سلطه طالبان آشنا می‌سازم. من JAMA را دیده‌ام که درباره افسردگی، آسیب‌زدگی و امراض روانی زنان افغان گزارش می‌دهد. من خودم در بخش طب روانی کار می‌کنم. خوشحالم تا با شما رابطه داشته باشم و از طریق شما بتوانم راهنمایی‌های لازم را برای مستحقین آن برسانم. صفحه شما را همین شام خواندم و آن را خیلی ارزشمند و غنی یافتم. من به تلاش های شما درود می‌فرستم و سعی می‌کنم در میان دوستان و همکاران خود نیز آن را معرفی وستایش کنم.

○○○

داکتر زیبا ـ امریکا،

از این که نامه تان را دیرتر پاسخ گفتیم معذرت می‌خواهیم. راجع به سوالات شما که قبلاً مطرح کرده بودید.

۱) WAPHA وضعیت (۳) (C)۵۰۱ را دارد، ولی این مخالف سیاست‌های ماست که برای سازمان‌های دیگر کمک مالی نماییم، چون در جریان کار می‌تواند نتایج غیرقابل انتظار به وجود بیآورد. همچنین برای ما دشوار است که چنین پیشنهادی را برای سازمان‌های دیگر مطرح نماییم.

۲) پوسترها و بروشورهای تان را متأسفانه نمی‌توانیم به فروش برسانیم. دلیل عمده آن را درکارهای زیاد سازمان خود وکمبود افرادی که این کار را به پیش ببرند، می‌دانیم.

۳) درباره آن که WAPHA «راوا» راکمک مالی کند باید گفت که ما خود بسیار به مشکل زندگی می‌کنیم. تنها چیزیکه WAPHA را قادر ساخته به کار خود ادامه دهد، پولی است که از طریق اعضایش جمعآوری می‌شود. ما ازکمک پولی ملل متحد، از دریافت کمک کدام دولت و یا مرجع دیگری که در مسئله افغانستان درگیر است، خودداری می‌نماییم. چون نمی‌خواهیم فقط بخاطر امداد آنها زیر تاثیر سیاست‌های شان قرارگیریم. از اینرو ما از نظر مالی متکی به خود هستیم. ازاینکه نمی‌توانیم به خواست‌های شما جواب مثبت بدهیم، متاسف هستیم. با این هم کوشش می‌کنیم با سازمان‌هایی که شما راکمک کرده بتوانند، صحبت کنیم.

○○○

والتر ریجیوایمیلیا Walter Reeggio Emilia **ـ ایتالیا،**

خیلی علاقه دارم شما را در پخش نشریات تان کمک نمایم و در نظر داشتم چند تا از آن را با پرداخت قیمت بدست آورده، قسمتی دیگر را کاپی کرده در دسترس افرادی قرار دهم که علاقمند شما و آگاهی از وضع زنان افغانستان اند. چون از همدیگر بسیار دور هستیم و تعداد افرادیکه در مورد اوضاع افغانستان چیزی بدانند، کم است حتی اگر درد مردم دور افتاده از دیگران کمتر نباشد.

فکر می‌کنم بهترین کاری که میتوان در اروپا کرد عبارتست از مبارزه علیه طرز کمک و حمایت امریکا و ملل متحد که فقط به کشورهایی ارزانی می‌دارند در برگیرنده منافع سیاسی یا اقتصادی آن‌ها باشد و همچنان کمک به سازمان های بین المللی مانند حقوق بشر است تا آنها از امر شما پشتیبانی کنند.

بهرصورت وعده می‌دهم که به خاطر پخش وسیع پیام شما فراوان تلاش به خرج خواهم داد. به امید اینکه برای شما مفید باشد. و یک خواهش: اگر روزی در افغانستان حقوق انسانی و دموکراسی تأمین شود، شما که با این شوروشوق مبارزه می کنید تا به خواهران و برادران تان کمک کنید، عین سعی تان را در راه دفاع از حقوق حیوانات نیز به کار بیاندازید.

○○○

«راوا» به روی شبکه جهانی اینترنت

از صفحه «راوا» بروی شبکه جهانی اینترنت دیدن کنید و تازه‌ترین گزارش‌ها و تصاویر از جنایات و خیانت‌های بنیادگرایان را تعقیب کنید. درکنار دهها موضوع دیگر، از طریق صفحه ما اکثر مطالب شماره‌های مختلف «پیام زن» را می‌توانید به فارسی بخوانید و گزیده‌ای از سرودهای «راوا» را بشنوید.

داکتر اکرم عثمان، اجنت...

آشامان بیمار تاریخ را سفید کرده‌ایم»؟؟

اگر بگویید نه، پس آن جمله‌های تان نیز پوچ، دشنام‌های نابخشودنی به ملت و یکی دانستن جلادان پرچمی و خلقی و بنیادگرا با ملت استند.

متمایز ساختن خاینان از ملت، به معنی «گرفتن نام و عنوان و پدر و قوم و قبیله» و محروم گردانیدن آنان از «هویت مدنی» نیست. این «استدلال»های «اکادمیک» اختراع شماست تا مسئله یگانگی خود را با پوشالیان و بنیادگرایان تیر آورده باشید. کی گفته که خاینان پوشالی و اخوانی از افغانستان نیستند؟ کی گفته که باید «نام و عنوان خود و پدر و قوم و قبیله» آنان گرفته شود؟ کی گفته که شما و دیگر اجنت‌های کی‌جی‌بی، فاقد ملیت افغانی هستید؟ حرف ما اینست که آنان و مردم شریف وطن ما را دره‌های عمیقی از هم جدا می‌سازد. آنان باید به مثابه زخمی چرکین و جراحی‌طلب در پیکره‌ی ملت، شناسانده شوند تا دنیا در مورد ملت افغانستان از روی آنان داوری نکند همانطوری که ما بهیچوجه حق نداریم از روی زمامداران مثلاً ایران و روسیه و اندونیزیا و سودان وغیره، مردم آن کشورها را مردود و محکوم بدانیم.

اگر به منطق شما دایر بر «پوشالیان و اخوانیان از ملت و ملت از آنان» و بکاربرد صیغه «ما»ی شما بتوان بهایی قایل شد در آنصورت هرکس حق دارد بگوید «این ملت افغانستان با دارودسته‌های میهنفروش و جنایتکارش چه ملت غدار و سفاکی است»!!

تجاهل «معصومانه»ی «دیپلمات چیره‌دست»

اما چالاکی «نویسنده توانا» آنجا اوج می‌گیرد که گویی مقصود ما را از نشاندن عنوان «کاندیداکادیمسین» پهلوی نام خود و شرکا و حتی معنی پوشالی بودن خودش را هیچ نفهمیده است چراکه پس از جمله «و اما در بارهٔ پوشالی بودن این خاک پای مردم»، شرح مفصلی از درجات علمی و نوشته‌هایش را آورده و می‌افزاید:

> قباله های روباه این جانب از نوع شهادتنامه‌های حسن‌همجواری نیست. این حقیر (...) هفت سال در دانشگاه تهران درس خوانده و مدرک دوکتورای دولتی دریافت داشته است. و عنوان کاندیداکادیمسین را بخاطر پنج‌اثر چاپ شده‌اش چه از سوی دانشگاه تهران چه اکادیمی علوم افغانستان و چه انجمن نویسندگان به او داده اند.

خیر، نویسنده صاحب، شما به آن دلیل پوشالی بودید که برای کی‌جی‌بی کار می‌کردید و از همان طریق به صورت «مامور ناحلقه‌بگوش» نجیب‌اله و امضأگر «پروتکل‌ها» با اتحاد شوروی استعمال می‌شدید. پوشالی بودن شما موضوعی سیاسی است و نه فرهنگی و ادبی. مثلاً اگر شما اجنت کی‌جی‌بی و چوبدست نجیب نمی‌بودید، سواد فارسی شما و بی‌ارزش بودن داستانها و نوشته‌های سیاسی و تحقیقی شما به هیچ‌رو دال بر پوشالی یا چتلی‌خور «برهان‌الدین ربانی» بودن شما نمی‌شد.

مانگفته‌ایم که «قباله‌های روباه» شما ساختگی است؛ ما نگفته‌ایم که همانطوری که گلبدین انجنیر نیست شما هم داکتری دروغین هستید ازینرو لازم نبود لیست آثار تان را ارائه نمایید.

نکته این است کاکاجان (باز هم چشم‌ها و گوش‌های تان را باز می‌خواهیم) که عنوان «کاندیداکادیمسین»، «اکادیمسین»، «محقق»، «سرمحقق» وغیره قبل از اشغال در کشور رایج نبود و این اشغالگران روسی بودند که به جای پوهاند و پوهنوال وغیره، عنوانهای معمول در شوروی را در مستعمره‌ی شان افغانستان مرعی داشتند، وگوشزد ما به شما و سایرین این بوده که روشنفکران با شخصیت و متنفر از تجاوزکاران شوروی و عمال وطنی آنان، باید به همان درجات قدیمی ولو زمخت اکتفا ورزیده، پشت القاب روسی و خادی «اکادیمسین» و «کارمند شایسته فرهنگ» و... نگردند زیرا از آن‌ها بوی زجرآور سالهای اشغال و دولت‌های نامنهاد و خاد و پلچرخی و... می‌آید. استفاده از عنوان‌های «پوهاند» وغیره ننگ نیست ولی از «اکادیمسین» وغیره هست. شهادتنامه های شما «از نوع شهادتنامه‌های حسن‌همجواری» نیست اما عنوان «کاندیداکادیمسین» شما از عنوان‌های «حسن‌همجواری» است چنانکه دفاع شما از پوشالیان و شخص نجیب از نوع احساسات «حسن‌همجواری» است. به تغییر مناسب و بهتر کلمات معین و اساساً فعالیتهای فرهنگی از این قبیل در صورت ضرورت، می‌توان و باید تنها در افغانستانی آزاد و آرام پرداخت.

دیدید که چگونه در نخستین ماههای تجاوز جهادی‌ها به کابل، کلمه «جهادی» نزد مردم ما مرادف سیاهترین نوع میهنفروشی و جنایت‌پیشگی و بی‌ناموسی گردید، به همین گونه است عنوانهای روسی و پوشالی. فهمیده شد نویسنده‌ی با «کمالات معنوی فراوان»؟ این «تجاهل» رندانه‌ی شما، ما را بی‌اختیار به یاد نگارگر«نرشیر» می‌اندازد که در مقابل ادعای ما مبنی بر پوک و هرزه بودن «شعر» «معراج مؤمن»اش، گفت:

> از من می‌خواهید که در «معراج مؤمن» چرا احساس خود را آن طورکه ما می‌خواستیم بیان نکرده‌ای!

در حالی که «نرشیر» نمی‌دانست (در واقع خود را به نادانی می‌زد) که منظور ما «احساس» محساس او نه بلکه ابتذال و بیمایگی و فقدانِ به قول خودش «شعریت» «معراج مؤمن»اش بود.

فتوا علیه دیگران آری اما علیه پوشالیان و بنیادگرایان نه!

به پاره‌ای از شیرغلت زدنهای داکترصاحب اشاراتی رفت اینک ببینیم در آخرین صفحه‌ی نوشته‌اش چگونه‌باز با قیافه «بیطرف»، از برخورد به بنیادگرایان طفره می‌رود. او در پاسخ به ما که گفته بودیم «اکرم‌عثمان بدون ذره‌ای افشاگری علیه دارودسته‌های خاین جهادی و طالبی برای صلح دعا می‌کند تا اگر خدا بخواهد درصورت‌آشتی جانیان اسلامی، قلم و حنجره خستگی‌ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد»، می‌نویسد:

> من نه در مقام قاضی عدل، نه در مسند مفتی شهر و نه در موضع ولی فقیه هستم که احکام و فتواهایی از ایندست صادر کنم.

پیداست که مدعی ما چون گیر آمده و با هیچ سفسطه‌ای خود را از محکومیت خلاص نمی‌تواند، اینست که پُکش را گم کرده و خراب می‌کند. او «فراموش» می‌کند که در یک صفحه پیشتر در کدام «مقام و مسند» تشریف داشت که به خود اجازه داده به لنین و استالین و مائو بتازد و به دلجویی از تزار و خانواده‌اش برخیزد؟ او «فراموش» می‌کند که از کدام «مقام و مسند» بود که ما را بزدلانه ضارب خودش تصور نماید؟ او «فراموش» می‌کند که از کدام «مقام و مسند» بود که از چته برآمده و در حالیکه ما را با زبانی خادی - جهادی «زیر چتر آی‌اس‌آی»، «انقلابی های مخنث با عقده‌های سرکوفته و ورم کردهٔ چرک و ریم» می‌خواند، از یار «نرشیر»ش پشتیبانی می‌نماید؟ او «فراموش» می‌کند که در کدام «مقام و مسند» سیر می‌کرده که نوشته‌اش را به شکل یکی از بیشرمانه‌ترین دفاعیه‌ها برای «رئیس جمهور نجیب» تنظیم نموده است؟

پس، شما مثل هر آدمیزاد دیگر صرفنظر از اینکه چقدر خود را در شوق اکت‌گاندی خسته بسازید یا نه، براساس طرز تفکری خاص علیه کسانی و پدیده‌هایی «احکام و فتواهایی» صادر فرموده و می‌فرمایید و خواهید فرمود و علیه کسان و پدیده‌هایی نه.

این منافع و دید سیاسی شماست که شما را در سطح «استاد نیکنام و دانشور» با شعارش «با شتر خارکون خویش مخار/برسر شیرنر دلیر مدو»، سقوط می‌دهد تا بر ضد ما آنگونه زبان دریده «فتواها و احکام» صادر کنید، ولی وقتی مسئله‌ی افشای بنیادگرایان مطرح می‌شود، همان منافع و دید سیاسی شما را وامی‌دارد که نبودن در فلان و بهمان «مقام» و «مسند» و «موضع» را بهانه آورده و در مورد آن جانیان، راه ستایش یا سکوت را در پیش گیرند.

«مرحله تکاملی» خیانت شما و نظایرتان آقای «کاندید اکادیمسین» درست در همین جاست، نه‌تنها در موضعگیری نکردن علیه بنیادگرایان که ایدئولوگ و دلال مطبوعاتی آنان شدن. محکوم ساختن بنیادگرایان به مثابه کثیفترین جنایتکاران تاریخ این آب و خاک، هیچ «مسند» و «مقام» نمی‌خواهد تنها داشتن کمترین شرف و وجدان انسانی کافی است که آن جانوران پلید را با تمام قدرت و استعداد طرد و افشا نمود. و چون شما از این کار سر باز می‌زنید، خودبخود ثابت می‌سازید که سالها در خدمت یک دستگاه عظیم جاسوسی بودن چگونه فرد را از آن دو خصلت انسانی تهی می‌شود.

«دیپلمات» پوشالی به جنگ پوشالیان می‌رود!

«محقق توانا»، بار دیگر در حالیکه ۲۰ سال گذشته‌اش را از یاد می‌برد، در کمال خونسردی می‌نویسد:

> در عرض این بیست سال چه در دوران خدمتم در انجمن نویسندگان، چه در اکادیمی علوم و چه در دوشنبه و تهران اگر یک سطر در حمد و ثنای کاروزان حزب دموکراتیک خلق آوردند من تمام مابقی اتهامات را می‌پذیرم در صورتیکه از همان آغاز مقاومت مردم در برابر استبداد حاکم، من پیوسته تا حد توان خطر کردم و تا آستانهٔ مرگ پیش رفتم.

تردیدی نداریم که به ارتباط این ادعای تان از اعضای خانواده هم زیرگوشی به شما خواهد گفت: «چپت را بگیر اکرم جان که تو سفیر و وزیر و رئیس حزب دموکراتیک خلق بودی یعنی سرشت و خمیرت با آن حزب یکی بود یعنی تمام هم و غم و زندگیت حمد و ثنا برای کاروزانش بود. این موضوع را محکم نگیر که بویش زیادتر بالا می‌شود و ما را هم می‌شرمانی!»

شما حتی اگر صفحاتی حاکی از مذمت «کاروزان حزب دموکراتیک خلق» را هم سند بیاورید، باز قضیه تغییر نکرده و سیاهرویی آن سالهای همنفسی شما با کی‌جی‌بی و رژیمش را شسته نمی‌تواند. وقتی تنها بالیدن رهنوردزریاب به لقب «کارمندشایسته فرهنگ» به حق دال بر نوکری‌اش به حزب مزدور باشد، از شما نیز تنها مثال خجالت نکشیدن تان از یادآوری پذیرفته شدن توسط «رئیس جمهور» «در حضور خانم و فرزندانش»، حکایت از هزار و یک رمز و رشته‌ی شما با کی‌جی‌بی و رژیمش دارد.

شما به یقین در «حد توان» «خطر» کردید اما این «خطر» عبارت بوده از آنکه «از همان آغاز مقاومت مردم در برابر استبداد حاکم» بین مقاومت و روسها و پوشالیان طرف دومی ها را گرفته و تا بی‌عزتی پذیرش وزارت و سفارت شان هم پیش رفته و بدینترتیب سر تابوت تان را بستید.

عصبانیت نویسنده با رذیلانه‌ترین دشنام به ما جلوه‌گر می‌شود:

> آن گاه که آن عزیز یا عزیزان زیر چتر آی‌اس‌آی فقط (چیغ بنفش!) تحویل نهضت مقاومت می‌دادند او

«دراکولا و همزادش» را نوشت.

شما زیر دل خوب می‌دانید که یکی از سگان دست‌آموز آی‌اس‌آی همین بادار فعلی تان «امیربرهان‌الدین‌ربانی» و باندش بود که بعد از گلبدین بیشترین سهم از کمک‌های «سیا» را نصیب می‌شد؛ خوب می‌دانید که «راوا» از هیچ سازمان دیگر در میهنپرستی و ضدیت با هرگونه وابستگی پس نمی‌ماند؛ خوب می‌دانید که ما با چه سختی‌ها و فشارهایی از سوی دستگاههای استخباراتی پاکستان روبرو هستیم؛ خوب می‌دانید که اگر ما «زیر چتر آی‌اس‌آی» می‌بودیم، خون مینا رهبر ما و دو دستیارش توسط یاران خادی و گلبدینی شما به زمین ریخته نمی‌شد و اینقدر و تا هنوز زیر تعقیب و آزار چند جانبه و گوناگون قرار نمی‌داشتیم.

ولی آن دشنام را نه به جلادان مذهبی بلکه به ما می‌دهید زیرا چیغ و ناله‌ی شما را بلند کرده‌ایم؛ زیرا تا به حال منحیث عامل کی‌جی‌بی و نوکر فرومایه‌ی نجیب‌اله‌خان افشاء نشده بودید؛ زیرا عادت داشتید به نام «نویسنده توانا و چیره دست» و...تمجید شوید و مرده شوی همگی شماها، واصف باختری حتی گپ را بی‌شرمانه به جایی می‌رساند که از «شُکوه» شما هراسیده و سخن گفتن درباره شما را «دشوار» می‌داند*؛ زیرا تا به حال به عنوان پادو و ایدئولوگ باند ربانی بی‌نقاب نشده بودید؛ زیرا اگر چه همشیرهای خادی و اخوانی تان از شما با هزار اعزاز و احترام نام می‌برند و اگر چه یونیورستی های اروپا از شما برای سخنرانی دعوت می‌کنند لیکن ما دُم غلط‌های املایی شما را گرفته و شما را در چنان تنگنایی ـ تنگنای پرچمی، خادی، اخوانی و کی‌جی‌بی بودن ـ گیر کرده‌ایم که فقط مذبوحانه دست و پا می‌زنید و با استعانت از هیچ شعبده‌بازی لفظی و شگرد «نویسندگی» قادر نیستید خود را از آن برهانید.

شما چندان گناه ندارید، به جای شما هر آدمی با آن سوابق وقتی احساس می‌کرد پوقانه‌ی اعتبارش از طرف سازمانی آن هم یک سازمان زنان ـ که بنابر تربیت و وجدان و شعور شما و شرکاء تنها باید زیرپای خاینان بنیادگرا چادراندازی کند و از تدبیر منزل و پخت و پز سخن گوید و حق ندارد به سیاست انقلابی و افشای سگان پوشالی و بنیادگرا بپردازد ـ اینچنین ناگهانی سوزن می‌خورد، راه‌گریز می‌پالید و از فرط درماندگی و کله گنگسک شدن، از سر زانوی «پروفیسرربانی»، ما را «زیر چتر آی‌اس‌آی» می‌دید و دهانش را با دشنامهایی از این گونه علیه ما مردار می‌نمود.

اما باور کنید قصور از ما نیست «نویسنده‌توانا»، قصور از آن داغ لعنتی سنگ شده‌ی زد و بند با کی‌جی‌بی و خاد و اخوان است که در پیشانی شما و تمامی «کارمندان شایسته» و نا شایسته‌ی «فرهنگ» خود نمایی دارد و طبعاً در دل هر فرد آزادیخواه و مردم دوست این وطن، بیزاری و نفرت شدیدی را نسبت به هر یک شما بر می‌انگیزد.

معهذا هزار آفرین بر شما که علیرغم آن گذشته و چتلی‌خوری بنیادگرایان، از جست و خیز در مطبوعات جهادی و محافل جهادی باز نمی‌مانید و برای هم درس دموکراسی می‌دهید. شاید برای آنکه «پهلوان زنده خوش است»!

از اینها گذشته، «مرد و نامرد» را در ثور ۱۳۶۱ یعنی زمانی که هنوز خون مجید نخشکیده بود، نوشته اید. چرا به جای پرداختن به داستان مبارزه و مرگ پرافتخار مجیدکلکانی، از یک رهزن و آلت دست کلکان «تجلیل و تبجیل» می‌فرمایید که هیچ فرد غیرعامی و بی‌غرض و مرض شمالی او را جز همانی که بوده نمی‌انگارد؟ جواب را ما می‌دانیم: از حبیب‌اله کلکانی باید «تجلیل و تبجیل» می‌شد تا بر جنایت روسها و سگان شان سرپوش نهاده شده و «بارها و بارها» انتشار می‌یافت تا به مردم قبولانده شود که «مرد» و قهرمان تان «حبیب‌اله‌خان خادم دین رسول‌اله» است و نه مجیدکلکانی که به اشغالگران و میهنفروشان سرتسلیم فرود نیاورد.

لیکن در مقابل اینکه ما «چیغ بنفش» تحویل نهضت مقاومت میدادیم»، (چه «چیغ بنفش»ی که ارمغانش برای ما فوران خون رهبر و همرزمان ما و تهدید و تعقیب روزمره بود و هست، و چیغ

---

* ـ «متنبی را گفتند: تو که در ستایش همه بزرگان روزگار سیف‌الدوله شعر سروده‌ای چرا در مدح ابوفراس چیزی نگفتی؟ در پاسخ گفت:

شکوه او مرا هراسناک و زبانم را لال ساخت.

... و این مدرک از بایگانی تاریخ از آن رو آوردم تا تو خواننده گرامی بدانی که سخن گفتن درباره مردی چون اکرم‌عثمان چه دشوار است.» (مقدمه‌ی واصف باختری بر «مردهاره قول اس»)

اگر داکتراکرم عثمان با کی‌جی‌بی نمی‌داشت و مصاحب خاص نجیب‌اله نمی‌بود و... واصف‌باختری تا این حد خود را در برابرش ذلیل نمی‌ساخت و زبان به تملق اینچنین کراهت‌انگیز نمی‌گشود تا تضمین دیگری برای کاملاً بی‌ضرر بودنش برای روسها و رژیم مزدور به دست آورده باشد.

به قول نویسنده‌ی «از صبا تا نیما»، «مداحان قدیم شرف دارند چرا که به بی‌حیثیتی خود معترف اند» و «مادح و ممدوح ابتذال اینگونه سخن را درمی‌یافتند». اما مشکل ما با شاعران و نویسندگان اتحادیه پوشالی اینست که آنان باوجود داشتن داغ سال‌های سال نوکری برای رژیم میهنفروش و باندهای درنده‌ی مذهبی، نه تنها به بی‌حیثیتی و بی‌مقداری خود معترف نیستند بلکه خود را با وقاحت کم‌نظیری «مقاومتگران درون مرزی» می‌نامند!

بیرنگ شما که عزیزتر شدن نزد روس‌ها و تقدیم کرسی وزارت و سفارت و ریاست و... را برای تان به دنبال داشت) از «دراکولا و همزاد» نگویید که برای تان آبرویی کمایی نمی‌کند و برعکس. زیرا به قول خود شما در آن کتاب از رفیق امین و رفیق تره کی «هتک حرمت» شده بود و این («هتک حرمت» کردن از امین) وظیفه‌ای بود که هر میهنفروش و تسلیم‌طلب و سازشکار باید انجام می‌داد تا اطاعتش به روسها و دولت پوشالی مسجل می‌شد و پله‌های ترقی را در دامان آنان طی می‌کرد. چنانچه «شاعر بزرگ کشور ما و فعلاً در سطح بالا یگانه شاعر» نیز از ستم رفیق امین در شعری گریسته بود تا تجاوزکاران و غلامان خریدار تبسم‌هایش شوند وگویا شدند و او توانست با اشک‌ها و لبخندهایش به ریاست و «افتخارات» بسیار دیگر برسد. و شما نیز در راه سپردن علنی و خالصانه تان به روسها و میهنفروشان، «همزاد دراکولا» را پیشکش کردید زیرا سنجیدید مبادا شک کنند که رابطه‌ای با شاگرد «نابغه» داشته اید. و نتیجه تلاش موفق تان بر همگان عیان است که خلاصه اگر سن و سال مانع نمی‌بود به دامادی ببرک و نجیب هم در می‌آمدید!

اگر روسها در «دراکولا و همزادش» کلمه‌ای اهانت به خود و ایادی برحال شان سراغ می‌داشتند، شما را یا در سایبریا منجمد و یا بی‌زحمت در پولیگون پلچرخی زنده بگور می‌کردند و یا کم‌ازکم اجازه نمی‌دادند رئیس و وزیر و سفیر شوید و قدم در خاک روسیه بگذارید. این حقایق بسیار مفهوم و سرسخت اند و شما با هیچ تردستی قادر نیستید آنها را به نفع خود پیچ و تاب بدهید. اینکه برخی نشریات سازشکار، خادی یا جهادی مقالات شما را بدون در نظرداشت ماهیت خطرناک شما چاپ می‌کنند، یادتان باشد هیچگاه به آن معنی نیست که مردم ما هم از یاد برده اند شما کی بودید و چه هستید.

پس بهتر بود به جای علم کردن «همزاد دراکولا»، می‌گفتید که وقتی ما «چیغ بنفش تحویل نهضت مقاومت می‌دادیم»، شما نه تنها در مقام «کارمند شایسته فرهنگ» بلکه در مقام شامخ «کارمند شایسته کی‌جی‌بی» و در سمت پرافتخار رئیس و وزیر و سفیر دولت تحت قوماندهٔ‌اش، بزرگترین خدمات را به جنگ ضد روسی و ضد پوشالیان انجام می‌دادید! و هرکس هم نسبت به این ادعا اظهار بهت و انزجار کند وابحالش زیرا هنوز که هنوز است «ایدئولوژی‌گرا» و «کماکان در پی‌غلط خوانی تاریخ» می‌باشد!

«پیام زن» از عینک خادی ـ جهادی

من شماره ۴۶ مجلهٔ تانرا ورق زدم و یک مقالهٔ نیمه‌تحلیلی در رابطه با اوضاع و احوال وطن ما در آن نیافتم.

چرا، چرا «کاندیداکادیمسین»، در آن شماره یک مقاله نه که چندین مقاله «تحلیلی» و نه عام‌نویسی‌های بی‌ارزش و بی‌ربط، نه «در رابطه با اوضاع و احوال» در کره مریخ بلکه «در باره اوضاع و احوال وطن» آمده است. ولی از آنجایی که تمامی آنها در افشای خاینان پوشالی و اخوانی اند و از آنجایی که همه با شعار سرنگونی بنیادگرایان آمیخته اند، طبیعتاً نه اینکه خوش شما و کل «کارمندان شایسته فرهنگ» نمی‌آیند بلکه برعکس همچون قمه‌هایی در چشم تان خلیده و عذابتان می‌دهند. چطور ممکن است دیدن حتی عنوانهای این شماره شما و شرکاء را منفجر نسازند: «نفرین و مرگ بر جهادی و طالبی، زنده باد آزادی و دموکراسی!»، «ملا رفیع‌اله موذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن‌های کوچگیت نمی‌توانی بترسانی!»، «گزارشهایی از وحشت، شناعت و فضاحت بنیادگرایان»، «قوله‌های پدران پاکستانی جنایت‌پیشگان بنیادگرا»، «بنیادگرایان نوکران زرخرید بیگانگان»، «سیا از مزدورانش سیلی می‌خورد»، «واقعیت جورج‌ارول وطنی ما»، «داکتر جاوید از قتل‌عام در افغانستان تا سمنک پزی در لندن»، «سیلی‌ای بروی فاطمه گیلانی از سوی CCA»، «معصومه‌عصمتی‌وردک، سخنگوی سگان روسها و شفاعتگر جنایتکاران بنیادگرا» و... شما دل در گرو «امید» امیر برهان‌الدین‌خان‌ربانی و شرکا بسته‌اید و «پیام‌زن» پرده ازین معامله‌ی خاینانه برمی‌دارد؛ چرا این نباید دل و درون تان را بسوزاند؟ راستی در همان شماره، چسناله‌های شما برای جنایتکاران بنیادگرا «به ترازو کشیده شده» و لکه‌های خون مردم بر دامن شما نمایانده شده است، پس چرا باید آن را نشریه‌ای خوب بگویید؟ خیر، شما وکلیه «فرهنگیان» خادی ـ اخوانی هرچه در ماشین فحاشی و لجن‌پراکنی‌تان دارید باید بر سر «پیام‌زن» بادکنید. چراکه رسوای تان ساخته و درد این بی‌پرده شدن را تا آخر عمر از یاد نخواهید برد.

و چه بدشانسی و سیاهرویی‌ای از این بیشتر برای شما که در آخرین صفحه همین شماره، جریان اختطاف و شکنجه چند تن از همکاران «راوا» توسط همان دستگاههایی به چاپ رسیده که بنا به قلم‌فروخته شده و مفتری شما، ما «زیرچتر» آنها «چیغ‌بنفش تحویل نهضت مقاومت» می‌دادیم! و باز بسیار بدبیار هستید که **در همین شماره، داستان «مهریه» از ن. فاخته آمده که گوشه‌ای از جنایتکاریهای هولناک و بی‌ناموسانه‌ی رژیم‌ایران را ترسیم می‌کند، همان رژیمی که از اول تا حال شما و تمامی یاران انجمنی تان نه اینکه کلمه‌ای علیه آن بر زبان نیاورده‌اید بلکه از دهان نماینده‌ی «شهید»تان قهارعاصی، لئامت را به جایی رساندید که به فتوای‌خمینی علیه سلمان‌رشدی صحه گذاشتید.** دیدن یکچنان داستانی در «پیام‌زن» هم کافی بوده که شما و «کارمند شایسته فرهنگ» و همدستان، خود را نویسندگانی وامانده، بی‌قیمت، عمیقاً ارتجاعی و آبرو رفته حس کنید. صرفنظر از آثار نویسندگان نامدارتر ایران، همین «مهریه» بدون اغراق تمامی

داستانهای پوک و مشابه فلم‌های پاکستانی و هندی شما را می‌خرد. هیچکدام از داستانهای شما تصویرگر خیانتها، سفاکی‌ها و بی‌شرافتی‌های پوشالیان و بنیادگرایان نیست و بنابرین فقط به درد «امید»، «کاروان»، «فردا» مرحوم «سحر» و «مرجان» و دیگر نشریه‌های خادی ـ جهادی می‌خورند و بس. شما و «کارمند شایسته‌فرهنگ» وکمپنی، پیش ن.فاخته‌ها به خاطر داستانهای خوب شان و پیش فرهنگیانی که درهمین اواخر به دست رژیم جنایتکاران ایران خفه شدند، هم به خاطر خون پاک آنان و هم به خاطر ارثیه ارجمند شان، تا ابد شرمسارید. بین خود هستیم «کاندیداکادیمسین»، شما پیش جامعه هنری و ادبی آزادیخواه ایران سر ندارید که بالاکنید. صرفاً برخورد متملقانه و تاییدگرانه‌ای شما به رژیم ایران کافیست که انسان به بی‌غیرتی و بدمسلکی و بزدلی و خودفروختگی تمام وکمال شما پی برده و به روی همگی تان تف کند.

طویله‌ی همکاری با پوشالیان و اخوان را با هیچ مقدار «داده‌های مطبوعاتی» نمی‌توان شست

در مورد «فرهنگیان» خادی ـ جهادی پیوسته گفته‌ایم که دیده‌درایی جزء لایتجزای شخصیت آنان است. و این خصیصه در داکتر صاحب کمتر شاخدار نیست. او مثل اینکه ذره‌ای گپهای ما را نفهمیده، لیست طولانی‌ای از مقالاتش در نشریات خادی ـ جهادی را ارائه می‌کند تا

> وقوف کامل از داده‌های مطبوعاتی‌ام فراهم آید و در گسترهٔ چنان مباحثی پیرامون تاریخ، جامعه شناسی، حقوق سیاسی و داستان‌نویسی، تبادل‌نظر مؤدبانه و بری از دشنام‌گویی را سر کنیم

و سپس خلاصه می‌کند:

> خلاصهٔ کلام اینکه: نگارنده نه تنها در عرصهٔ آفرینش داستان و رمان از گونهٔ دراکولا و همزادش در افشای جنایات بعد از کودتای ثور کوشیده، بلکه با چاپ کتاب «شیوه تولید آسیایی منتشره اکادیمی علوم افغانستان» «نظریهٔ خطی تاریخ» راکه هنوز هم متمسک شما و حاکمان بعد از کودتای ثور است به نقد و بررسی گرفته است.

«نویسنده چیره‌دست» به چند نکته توجهتان می‌دهیم که امیدواریم مثل قضیه استفاده از اصطلاح «کاندیداکادیمسین»، در درکش آنقدر بطی‌الانتقال نبوده یا خود راکر وکور نیندازید:

۱) قبل از همه در مورد «تبادل نظر» باید موکداً گفت که هر وقت شما علناً وکتباً از کارتان باکی‌جی‌بی و رژیم دست‌نشانده به عنوان گذشته‌ای پرخیانت اظهار ندامت کنید و بخصوص هروقت از بیعت‌تان به «استاد» و «امارت»اش به عنوان عملی خاینانه‌تر، کثیفتر و ذلیلانه‌تر از گذشته، از مردم افغانستان پوزش بطلبید، آنگاه ما خود را با یک اجنت بیگانه و یاور جنایتکاران بنیادگرا مواجه ندیده و حاضر خواهیم بود در باره چگونگی ادامه مبارزه برضد این طاعونیان مذهبی و واژگونی ریشه‌ای سلطه‌ی شان، «تبادل نظر» کنیم. وقتی شما و شرکاء بوی خادی یا اخوانی و سازشکاری ندهید دیگر کوبیدن و افشای شما به مثابه روشنفکرانی که خود را به پوشالیان یا بنیادگرایان فروخته‌اید مطرح بوده نمی‌تواند.

۲) اگر شما از گذشته و از بیعت کنونی به خاینان بنیادگرا خط بینی بکشید، مطمئن باشید که اولاً درباره مسایلی آنقدر بی‌ربط یاکم ربط به سیاهترین جهنم روی زمین و مردم ناکامش نخواهید نوشت و ثانیاً اگر چنین نشد لااقل چون از لحن و مضمون آنها آن بوی زننده خادی و جهادی بالا نخواهد بود، اغلب خوانندگان به علامت بیزاری و خشم، آنها را دور نینداخته و به شما دشنام نخواهند داد.

اما از آنجایی که خروار خروار نوشته‌های شما و شرکاء که حاکی از دفاع از دوره پوشالی و امارت و امیران منفور در خادی ـ جهادی نامه‌های مختلف انعکاس یافته، طوریکه گفتیم غیر از یک منبع تغذیه‌ی پوشالیانِ ریخت و پاش شده و بنیادگرایان خون‌آشام، و کوشش جهت باز داشتن مردم از قیام برای رهایی افغانستان از لوث آنان و وابسته دانستن سرنوشت مردم ما به دست خاینان مذکور، ارزش دیگری ندارند. **شما اگر نافک‌تان را از ناف بقایای کی‌جی‌بی و خاد و بخصوص از ناف «قیادی»ها ببرید، بی‌گمان به نوشته‌های‌تان هم به جای افتخار، با سرشکستگی خواهید نگریست و خواهید دانست که وقتی کرکسان بنیادگرا برگلوی ملتی تهدست نشسته اند، لالایی جهادی صلح و نوشته‌هایی ورای وضع جاری مثل «شیوه تولید آسیایی» و از این قبیل را در گوش او پف کردن چه خیانت عظیم و چه عمل ناشرافتمندانه‌ای بوده است، ناشرافتمندانه‌تر از سمنک‌پزی «اکادیمسین جاوید» و «غور در رازهای ابدیت» «شاعر زمانه» واصف باختری.**

بنابراین همانطوری که مرور مثلاً نوشته‌های بنیادگرایان ایرانی و وطنی زاید است زیرا مردم بااحساسِ درد کارد آنان در استخوان شان، سالهاست آنان را خوانده و می‌شناسند. نوشته‌های شما را هم که خون در آستین دارید و به قصد توجیه و «تئوریزه کردن» اعمال یاران جنایت‌پیشه‌ی تان فراهم آمده اند، چرا باید جدی گرفت؟

تا شما در افشای خود و روابط خود باکی‌جی‌بی و پوشالیان و بنیادگرایان ننوشته و علیه آنان موضعی قاطعانه نگرفته‌اید، ادعاهای شما «در عرصه آفرینش داستان و رمان» و «به نقد و بررسی گرفتن نظریهٔ خطی تاریخ» وغیره مصداق مرد بی‌تنبان و پیراهنی است که در

کوچه‌ها می‌گردد و فریاد می‌زند «مرگ بر برهنگی!».

بچهٔ سقأ، نوکری کی‌جی‌بی و خون مجید

از قرار معلوم، «محقق توانای کشور» کار خیر آشتی دادن ظالم و مظلوم و شاه وگدا و امیر و دشمن امیر و... را تازه شروع نکرده است:

> درگرماگرم جنگهای آزادیبخش، همزمان با سالگرد استقلال افغانستان، «مرد و نامرد» را در تجلیل و تبجیل از اعلیحضرت امان‌الله‌خان، استاد قاسم و شاه‌حبیب‌الله کلکانی نوشتم که نه تنها بارها و بارها نشر شد...

داستان «مرد و نامرد» تان که شاید از «نامردانه»ترین دستکاریها در تاریخ نزدیک این وطن باشد، بسیار گپ دارد ولی با توجه به غنودن شما زیر چپن «امیربانی»، اهمیت درجه دوم می‌یابد و سخن هم زیاده از این به درازا می‌کشد. تنها اشاره باید کرد که از بچه‌ی سقأ، معصوم و قدیس و هنردوست و عالم زمانه ساختن، از آن قوم‌پرستی‌ها و جاهل نوازی‌های ارتجاعی و عوامفریبانه و نکبتباری است که اگر اشتباه نکنیم آقای خلیل‌اله‌خلیلی مستوفی بچه سقأ و دست راست امیر برهان‌الدین‌خان آغاز کرد و نوکران جهادی دیگر با درنظرداشت داغ بودن تنور قومبازی، با حرارت و سینه‌چاکی بیشتری آن را ادامه دادند. و حالاکه شما در بغل «استاد» جابجا شده‌اید، موضوع را به نشانه وثیقه‌ی شمشیرزنی تان در این کارزار خاینانه یاد دهانی می‌کنید.

اما تاریخ می‌گوید قهرمان شما دزد بی‌سوادی بود که انگلیسها او را بمثابه «امیر» علیه شاه‌امان‌اله استعمال کردند و «امارت» وی نه دوره‌ی رستگاری بلکه «فاجعهٔ تاریخی» بود. البته تأکید باید داشت که امیران و داره‌های جهادی، دست‌بچه سقأ و داره‌ی او را در بی‌ناموسی و رذالت از پشت بسته اند، نکته‌ای که برای شما واجد اهمیتی نیست وگرنه به همین دلیل هم که شده به آن تبهکاران نمی‌پیوستید. و بازهم در تاریخ آمده که بچه سقأ از اول تا آخر برای کشتن امان‌اله از ملایان دعا می‌گرفت و لحظه‌ای او را «مرد» و «غازی» نخوانده و در «از دین برگشته بودن»اش هم شک نداشته و آنچه در داستان کوک شده تحریف واقعیت و مسخرگی است. سناریوی آشتی دادن گرگ و میش و «احساسات لطیف» یک عامل بیگانه نسبت به قربانی‌اش را «نویسنده توانا» فقط از یخدان خیال خود بیرون کشیده و از ذره‌ای اعتبار تاریخی برخوردار نیست.

از اینهاگذشته، «مرد و نامرد» را در ثور ۱۳۶۱ یعنی زمانی که هنوز خون مجید نخشکیده بود، نوشته اید. چرا به جای پرداختن به داستان مبارزه و مرگ پرافتخار مجیدکلکانی، از یک رهزن و آلت دست کلکان «تجلیل و تبجیل» می‌فرمایید که هیچ فرد غیرعامی و بی‌غرض و مرض شمالی او را جز همانی که بوده نمی‌انگارد؟ جواب را ما می‌دانیم: از حبیب‌اله کلکانی باید «تجلیل و تبجیل» می‌شد تا بر جنایت روسها و سگان شان سرپوش نهاده شده و «بارها و بارها» انتشار می‌یافت تا به مردم قبولانده شود که «مرد» و قهرمان تان «حبیب‌اله‌خان خادم دین رسول‌اله» است و نه مجیدکلکانی که به اشغالگران و میهنفروشان سرتسلیم فرود نیاورد.

این داستان «ظریفانه‌ترین» و «ادبی‌ترین» خدمت ممکن از سوی یک اجنت بومی کی‌جی‌بی برای لشکرکشی «همسایه بزرگ شمالی» و «مرحله تکاملی انقلاب ثور»ش به شمار می‌رود. مگر «بار ها و بارها» نشر شدنش توسط رژیم پوشالی مؤید این حقیقت ساده نیست «شخصیت گرانمایهٔ کشور»؟؟

افتخار دیگر او را این می‌سازد که پس از «بارها و بارها» نشر داستانش،

> بی‌بی سنگری اولین همسر شاه حبیب‌اله کلکانی، غوری تاشقاری گرانقیمتی راکه شاید تنها یادگار دوران دبدبه و شکوهش بود به عنوان حقشناسی به انجمن نویسندگان فرستاد که از سوی دستگیرپنجشیری رئیس انجمن قبول نشد و پیوست با تشکر نامه‌ای آن را باز پس فرستاد.

صحنه‌ای جذابتر از «بچه فلم» شدن تان در حضور «اسداله کشتمند» بدمعاش که شرمیده و ترسیم ننموده‌اید: شما با دیدن غوری تاشقاری در دست دستگیرپنجشیری خود را پشت درخت یا ستونی رسانده و پیاله پیاله گریه سر می‌دهید و لیلاصراحت روشنی یا یکی دیگر از اعضای اناثیه انجمن نویسندگان ناگهان چابک و رزم‌آزما از جا برخاسته و ضمن آنکه با دستگیرپنجشیری، غوری تاشقاری را بلند نگه‌می‌دارد با تمام نیرو شعار داده و در این اثناکلیه انجمنی‌های غیورِ مالامال از احساسات، مارش‌کنان پیش آمده و در حالیکه شما را بر شانه‌های شان می‌گیرند، همه با هم با سرود «**ای خوشا از حزب بودن/ای خوشا از انقلاب ثور بودن**»* بر لب، پس از گذشتن از برابر سلولهای پلچرخی وگلباران شدن در حصه صدارت و خاد شش‌درک، دوباره به مقر انجمن برمی‌گردند!

قدقد نپرید که چنین نبوده. اشاره شما به فرستادن غوری تاشقاری از سوی خانم بی‌بی‌سنگری، به مراتب استفراغ‌آورتر از تصویر وضع تان در بالاست. شما نباید از فریب دادن یک زن سالخورده‌ی بی‌شعور به خود ببالید. اگر بی‌بی‌سنگری از اندک آگاهی یک زن افغان در آن روزها بهره می‌داشت باید به حرامزادگی در «تجلیل و تبجیل» از شوهرش پی‌برده و به قیمت آزار و حتی مرگش حاضر نمی‌شد «تنها یادگار دوران دبدبه و شکوهش» را به بدنامترین و سفله‌ترین میهنفروشان تاریخ و قاتلان مجیدکلکانی اعطاکند. برعکس باید با

---

* ـ «شعر» شکنجه‌گر خاد، سردار ادبی و سیاسی انجمن نویسندگان پوشالی داکتر اسداله حبیب («پیام زن» شماره ۴۲ حوت ۱۳۷۴)

غوری تاشقاری تفنگی تهیه می‌کرد و آن را به فرزند مجید و مجیدها می‌سپرد تا راهش را ادامه داده و انتقامش را از تجاوزکاران روسی و دستگیرپنجشیری‌ها و داکتراکرم‌عثمان‌ها و رژیم متبوع شان بستاند. خلاف می‌گوییم «شخصیت گرانمایه»؟ خیلی می‌ترسید؟ صواب نمی‌بینید که زنان ما به این سطح از شعور و وجدان دست یابند؟

یک پرسش جانبی: چه وقت به خیر و به خوبی برای «مرد» دیگر یعنی دگر جنرال‌امیراسماعیل‌خان، امیر عجالتاً معزول می‌نویسید که عیالش نه با فرستادن غوری موری و از این چیزها بلکه با سرازیر کردن شمش‌های تلا و بندل‌های دالر و پوند جهادی از شما «حقشناسی» خواهد کرد؟ با توجه به همشهری بودن با دگرجنرال‌صاحب، به قول «کارمند شایسته فرهنگ»، این بیشتر «بهتان» می‌آید. زیاده مختارید.

پایان کار نویسنده‌ی خاین‌نارویژی و نویسنده خاین وطنی

آیا از «کنوت هامسون» (نویسنده نارویژی که به عنوان «یکی از بزرگان ادبیات، هومر عصر جدید، نویسنده قرن و منحصر به فرد در خلاقیت هنری» تحسین می‌شد و در ۱۹۲۰ جایزه نوبل را هم به او دادند و تعداد آثارش هم چندین برابر شماست) خبر دارید که پس از جنگ جهانی دوم به جرم خیانت به وطن محاکمه شد و این ننگ تا آخر عمر بر او ماند؟ چند شباهت او با شما و نرشیر«منور» و شرکای دیگر شما جالب است: هامسون همزمان با اشغال ناروی در ۱۹۴۰ توسط نازیها، پیام داد: «نروژیها سلاح‌ها را به دورافکنید و به خانه‌هایتان برگردید. آلمانیها برای همه ما می‌جنگند و سلطه انگلستان را بر ما و همه بی‌طرفها درهم می‌شکنند»؛ به وسیله رادیو خطاب به دریانوردان نارویژی که در کشتی‌های متفقین کار می‌کردند پیام فرستاد که «از خدمت سرباز زنید»؛ در روزنامه ها علیه بلشویزم و امریکای فرانکلین روزولت مقاله نوشت و قبول نداشت که خاین به وطنش بوده است و نوشت: «من چنین درکی نداشتم و امروز نیز چنین درکی ندارم. من خود را منزه می‌دانم و دارای بهترین وجدان هستم»؛ همانطوری که شما ادب و انسانیت نجیب جلاد را می‌ستایید او در تعریف از هیتلر نوشت، «رزمنده‌ای بود در راه بشریت»!

و چند فرق مشخص شما با نویسنده خاین نارویژی. ۱) شما نه آنچنان در لفظ و علنی بلکه در عمل و معمولاً در خلوت با «رئیس جمهور در حضور خانم و فرزندانش» و در سفرها به کشور اشغالگر، خیانت‌تان را پیش می‌بردید. ۲) هامسون از نظرمالی بیچاره و در مزرعه‌ای زندگی می‌کرد ولی شما با پولهای زدگی از مخصوصاً سفارت دوشنبه و تهران زندگی‌ای مرفه داشتید و دارید؛ در آن زمان شاید خاینانی از آن نوع راکشورهای دیگر آسان نمی‌پذیرفتند و او در ناروی ماند و همانجا مرد اما شما به برکت علاقه‌ی وافر برخی دستگاههای جاسوسی غرب به تجربیات کارتان با کی‌جی‌بی، نه تنها خوش و خرم در اروپا به سر می‌برید که حتی یونیورستی‌های آن دیار از شما برای سخنرانی هم دعوت می‌کنند. ۳) هامسون هیچگاه به مقام ریاست نویسندگان یا جبهه متحد و وزارت یا سفارت نازیها و آقای کویزلنگ نایل نشد اما شما شدید! ۴) او و زنش محاکمه شدند اما شما و شرکاء هنوز در چنگ عدالت نه افتاده‌اید. و بالاخره پنجمین فرق و به عبارت بهتر فوقیت شما از او اینکه خیانت وی به همان سازش با اشغالگران هیتلری و دولت کویزلنگ محدود ماند اما شما با پایان روزهای خوش درآمیختگی با روسها و پوشالیان، به لشمی و راحتی یک ماهی به دامان ناپاکتر و پرخیانت‌تر ربانی خزیدید.

در اینجا به پرداختن بیشتر به «داده های مطبوعاتی» و «دیپلماتیک»تان خاتمه بخشیده و می‌گذاریم تا مطلب راجع به نویسنده‌ی ناروی‌ژی را در مجله «کلک» (شماره ۱۴ ـ ۱۵) خوانده و ببینید که گاه تاریخ انسانهایی معین از سرزمین های خیلی دور از هم را صرفاًباساس خیانت به مردم و وطن شان، چقدر به هم شبیه می‌سازد.

آخرین جملات نوشته شما را نیز بررسی نکرده و آنها را صرفاً برای یادداشت خوانندگان می‌آوریم:

نگارنده از همکاری و همدردی با مشی مصالحهٔ ملی به هیچ وجه نادم نیست

(از چه نادم هستید؟ از همکاری با کی‌جی‌بی؟ از همدردی با میهنفروشی جانی داکترنجیب؟)

داکتر نجیب علیرغم سوابق کاری‌اش جانش را برسر برنامهٔ بنین‌سیوان گذاشت.

(و شما که «نامرد» شدید و در خون «بزرگمرد» داوود، بینی‌تان را فین کردید حالا خجالت می‌کشید بگویید که «و من جانم را بر سر نجیب می‌گذارم»؟)

باشد که تاریخ مانرا خوب بخوانیم و از لاک تحجر ذهنی چه راست افراطی و چه چپ افراطی خارج شویم.

(و یکراست در باند برهان‌الدین ربانی داخل شویم!) ■

به علت کمبود جا، دو عنوان زیر از نوشته حذف شد که امید آنها را در شماره آینده بگنجانیم.

- **اکرم‌عثمان و سایه‌ی «شهیدان نامدار»**
- **آیا «سه‌صد اثر آفرینشی» می‌توانند داغ ننگ نوکری کی‌جی‌بی و پوشالیان را بزدایند؟**

«کاندید اکادیمسین» در مسابقه •••

و ما هم این بخش از نوشته را به خاطری آوردیم که مردم هند وبخصوص سلاطین سینمای هند بدانند که اگر گاندی آنان در حرف شمشیر را به دور افکنده بود، گاندی ما در عمل چنین کرده و به یقین داستان هیچیک از فلم‌های هندی هم با داستان فناناپذیر «کاندید اکادیمسین» ما مبنی بر بخشایش کسی که قصد جانش را کرده بود آن هم در بستر مریضی، برابری نمی‌تواند!

آقای داکتر اکرم عثمان، این قصه شما واقعاً «به هیچ روی یک فانتزی نیست» بلکه دروغی بچگانه و شاخدار، مسخرگی و «کارروایی»ای در سطح فلم‌های درمندری و امیتابچنی و... محسوب می‌شود که جز بازماندگان کی جی بی و خاد و انجمن نویسندگان تان، هر آدمی با عقل سلیم با خواندن آن به شمارپوزخندی تحقیرآمیز می‌زند.

اگر شما رویداد مذکور را به عنوان داستان خیالپردازنه‌ای با الهام از سینمای معظم هند ارائه می‌نمودید، چندان اهمیت نداشت. اما وقتی پررویی به خرج داده آن را چیزی می‌خوانید که به رد قسم «به هیچ روی یک فانتزی نیست»، به نظر می رسد خوانندگان نوشته‌ی تان را بسیار کودن پنداشته اید.

باز هم کودکان مکتبی از شما می‌پرسند: به فرض شما قصد داشتید به طرز دراماتیکی گاندی‌نمایی کنید ولی فراموش کردید که گاندی هر قدر مخالف توسل به قهر بود اما بهیچوجه احمق نبود. او هم اگر از سؤقصد جان سالم بدر می‌برد به خاطر مصلحت وطن تازه استقلال یافته‌اش، مسلماً قضیه را جدی می‌گرفت تا لااقل دریابد که پشت سر سؤقصد چه نهفته است و سر نخ آن در دست کدام کشور یا گروه است و...

حالا شما بفرمایید بنابر کدام ملحوظی قاتل احتمالی تان را بخشیدید؟ چرا دولت تان را اجازه ندادید قضیه را دنبال کند؟ برخورد به «جوانک» ضارب مهم نبود، مهم این بود که رفقای خادی تان باید از او اعتراف می‌گرفتند که فرستاده کی بود وغیره. آیا شما منحیث یک پرچمی و عضو کی جی بی، ریخته شدن خون تان را به دست یک خلقی و یا گلبدینی مباح می‌دانستید که ضارب را بخشیدید؟ می‌توانستید با نمایش گاندی‌گری در عمل از اعدام او جلوگیری کنید ولی چرا سر موضوع خاک انداختید و نگذاشتید معلوم شود که سر و دم او به کجا بند بوده است، که حالا با بزدلی و بی‌شرمی به ما اتهام می زنید:

> «در آن وقت شایع بود که ضارب، خلقی یا گلبدینی
> بود اما حالا که خود را خبره‌تر و مطلع‌تر وانمود کرده‌اید
> مردمردانه بگوئید که آیا سر نخ زیر پای شما بود؟»

اگر باز هم مصراید که قصه تان «فانتزی» و دروغ مطلق نیست پس از دو حال نباید خارج باشد: یا کی جی بی اشتباهاً شما را از آدم‌های حفیظ اله امین حساب می‌کرد و می‌خواست کارتان را یکسره سازد و بعد هم به شما دستور داد که «نه» بگویید و در غیر آن گلوله‌ها بار دوم خطا نخواهند رفت! یا اینکه عین اخطار را از خلقی‌ها و حزب گلبدین دریافت کرده بودید که «نه» بگویید تا دیگر پشت کشتن شما نگردند و شما هم با گفتن «نه نمی‌شناسم» جان را بچت کردید!

به احتمال قوی چنین بوده «کاندید اکادیمسین». چرا که شما از روی تفکری گاندیستی و شخصیتی لاهوتی نه بلکه در عالم بی‌عقلی («در آن وقت عقلم قد نمی داد که چه بگویم»)، «نه» گفته و ضارب را «بخشیده» اید! به ظن قوی دستور، دستور کی جی بی و ترس از کی جی بی بوده که در حالیکه عقل تان قد نمی‌داد که چه بگویید، شما را واداشت که «نه» بر زبان رانید. ورنه شما هر قدر هم از «قد ندادن عقل» رنج می‌بردید وگاندی نه که پدر گاندی هم می‌بودید، تنها با اشاره یک پیرزن، قاتل تان را نمی‌بخشیدید. **شما همانید که در برابر یک نوشته‌ی افشا گرانه‌ی ما لنگ و عصای تان را یکسو انداخته و شمشیر بر کشیده، «پیام زن» را با آن کلمات، تهدید به بکار گرفتن زبان کوچگی و لچکانه نوع نرشیر نگارگر می‌کنید** ولی اکنون می‌خواهید این داستان ملانصرالدینی تان را از گاندی‌گکی بپنداریم که واقعی بوده و نه فانتزی و دروغ و مهوع؟!

قصه را اگر اینطور می‌ساختید که مثلاً آن آدمِ «با اشارت‌های مکرر سر» نه یک «پیر زن مهربان» (که خلاف روده درازی‌های ملال‌آور، گفته نمی‌شود کی بود و در آن لحظه از کجا نازل شد و چطور به او اجازه دادند که گفت و شنود شما را بشنود)، بلکه یک عامل عبوس کی جی بی ترسیم می‌شد، قابل قبول می‌توانست باشد. زیرا یک «پیرزن مهربان» نه که هزار «پیرزن مهربان» هم به پای تان می‌افتادند، ضارب را هرگز نمی‌بخشیدید. مخصوصاً که «پیرزن مهربان» هیچ سابقه دیگری برای جلب ترحم شما نداشت جز اینکه جوانک «بیچاره مثل بید می‌لرزید»!! بدون تردید اگر به «پیرزن مهربان» حالی می‌کردید که زخم‌های تان از گلوله‌های تفنگچه همان جوانک بود، آن زن هم بلادرنگ به شما می‌گفت «بچیم تو بسیار نادان و ساده لوح هستی. من فکر کردم نشود او اشتباهاً به توپ رود ولی چرا باید آدم ضارب خود را ایلا کند؟ اگر جزای اعدام برایش نمی‌خواستی لااقل باید روشن می‌شد که سرش کجا بند است».

دیگر اینکه ضارب را براساس کدام اسناد و شواهد گرفته بودند که بعد فقط با «نه» گفتن شما رهایش کنند؟ بهرحال اگر «عقل شما قد نمی‌داده»، «عقل» رفقای خادی تان حتماً «قد می‌داده» که او آن چنان آسان از چنگ شان خلاص نشود.

علاوتاً چرا بعداً دوستی با ضارب از طریق آن «تایپیست» ادامه نیافت تا حرف‌ها و اعترافات خصوصی‌اش مایه داستان خوبی می‌شد که حقایق را هم در لابلای آن برملا می‌ساختید؟ چطور شد که به ملاقات با وی هیچگاه علاقه‌ای نگرفتید که بالاخره معلوم شود کی

بود و چرا می‌خواست شما را بکشد و «سر نخ» را نشان می‌داد تا ظاهراً به هر طرف و منجمله به ما شک نکنید؟

با توجه به سوال‌های بالا و سوال‌های فراوان دیگر، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که کی‌جی‌بی ضمن تصفیه‌های مخفی در جریان کشمکش با سگ چخ شده‌اش حفیظ‌الله‌امین، شما را طوریکه گفتیم اشتباهاً در شمار نوکران مرتدش دانسته خواست توسط «جوانک»، شما را به آن دنیا بفرستد که از قضا زنده ماندید و چنانچه رخدادهای بعدی ثابت ساخت، کی‌جی‌بی به اشتباهش پی برده و دلجویانه شما را به دهلی فرستاد (اگر از وفاداری تان مطمئن نمی‌بود، اجازه می‌داد مرغ بی‌بال به خارج برود؟) و به مناصب مختلف و مهمی گماشت و در رأس همه از «داکتر صاحب نجیب» خواست تا شما را گاهگاهی ـ باور نکردنی است. ـ حتی، حتی در «حضور خانم و فرزندانش» بپذیرد!! ■

د ایران د اسلامی جمهوری •••

ویلو نه بهر دی. ځکه ټول پوهیدل چی امکان لری هر تللی کس هیڅ کله بیرته رانشی.

زه یواځې نشم کولای د ۱۳۶۷ کال د دوبی د سراسری وژنو جنایتکارانه اړخونه وبښکیلم. زه نشم کولای هغه جنگ ځپلی اردوگاه انځور کړم چی جنگی ساتونکی هره ورځ او هرساعت، خپل جنگی بندیان په دار خیژوی، ځنیی پنځه وخته په کیبلو وهی او ځینی نور گواښوی‌چی د مرگ برخه لیک یی په انتظار کی دی. زه نشم کولای دوا او زهر شیندلو هغه ننداری انځور کړم چی په اصطلاح د زندان د روغتون له‌خوا به د مړو د بدبویی او خرابیدو له کبله‌ترسره کیدی او نشم کولای خپل هغه احساس بیان کړم چی د اعدام شوو زندانیانو د ځپلو په لیدو می پیدا کړی وو. هیڅ شی پرته د همدی ځپلو او بوټانو څخه زما د وجود، زما د ژوند د یوی برخی د نیستی او نابودی گواه نه وو او نه دی. زه نشم کولای خپل هغه خپگان بیان کړم چی د حمید، بیژن، همایون، مجید، بهزاد او احمد د پاتی شوی څیزونو د راټولولو په وخت کی یی زما ستونی د ژړا او څیریدو حالت ته رسولی وو.

پښتی می د کیبل وهلو له کبله ټپی وی. سترگو می د ناصریان،لشکری او نورو بندیوانانو د وهلو او ټکولو له کبله خپل دید له لاسه ورکړی وو او اوس هغی کوټی ته راستون شوی وم چی پرته له ما، بل هیڅ څوک په کی ژوندی پاتی نه وو. څه شی می په ستونی فشار او زور راوړه. ای کاشکی کولای می شوای تاسوته می هم ویلی وای. د یوبل وخت په هیله. ■

قذافی هم به روی طالبان تف می‌اندازد

معمرقذافی رهبر لیبیا طی سخنرانی‌ای به مناسبت اعلام حقوق و وظایف زنان در لیبیا گفته است:

«هر نظام سیاسی که بر پایه دین استوار باشد یا بخواهد موجودیتش را با توسل به دین توجیه کند، از خطرناکترین نظام‌ها برای آزادی زنان بشمار می‌رود.»

او گروه‌های بنیادگرا را متهم به ورشکستگی و تلاش برای کنترول توده‌ها کرده گفت که‌آنان (بنیادگرایان) به‌این جهت دین را مورد استفاده قرار می‌دهند که دین نمی‌تواند طرف بحث و مخالفت واقع شود.

«این بدترین نوع بهره‌جویی از دین است. نظام‌های مبتنی بر دین خطرناکترین نظام‌ها و از دیدگاه اقتصادی، سیاسی و علمی، از ملحدترین، ریاکارترین و ورشکسته‌ترین نظام‌ها می‌باشند.»

او از «پیروزی مؤقتی» جنبش طالبان در افغانستان سخن گفت: «نخستین قربانیان این جنبش بر پایه دین، زنان اند» و افزود که در افغانستان زنان دستگیر شده، اعدام می‌شوند و از تعلیم و تربیه و کار به این بهانه که این‌ها منافی دین و اخلاق می‌باشند، محروم می‌شوند.

«هر فرد بی‌کفایت که فاقد ایدئولوژی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تعلیم و تربیتی برای ارائه به جامعه باشد، به دین توسل می‌جوید تا ناتوانی خود را بپوشاند.

ما باید آگاه بوده و بر ضد این جنبش‌ها به مخالفت برخیزیم تا آن‌ها را از گرفتن زمام جامعه باز داریم در غیر آن آزادی از بین خواهد رفت.» ■

«فرنتیرپست»، ۱۸ مارچ ۱۹۹۷

واصف باختری، شاعری...

نیز بالا رفت؟؟ او چگونه احساس امنیت کامل می‌کرد که آن فاصله طولانی را هرروز تنها و پیاده بپیماید طوری که طی ۱۵ سال دچار هیچ توطئه‌ای از سوی «حکومت‌های مردم ستیزانه» نشود؟ آیا از این مدت زندگی با همی وی با «مردم ستیزان» کافی نیست نتیجه گرفت که «مرد فرهیخته» از «حکومت‌های مردم ستیزانه» و «حکومت‌های مردم ستیزانه» از او بودند؟ عامل خستگی را می‌توان پیاده‌روی پنداشت لیکن افسردگی چطور مفهوم شود؟ افسردگی از کار در مهمترین نهاد تبلیغاتی «حکومت‌های مردم ستیزانه» واحساس خجالت از نپیوستن به مقاومت؟ اگر چنین بود چرا، چرا از رژیم نبرید و رنج ۱۵ سال «افسرده گی بی پایان» را برخود هموار ساخت؟

سوای این ها، آیا ستایش‌های مهوع او از داکتر اکرم عثمانِ سرسپرده‌ی روس‌ها و «حکومت‌های مردم ستیزانه»☆، از رهنوردزریاب که به لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از سوی «حکومت‌های مردم ستیزانه» می‌بالد، اسداله حبیب، لایق و بارق وغیره میهنفروشان، همه حاکی از شناخت او «از ماهیت مردم ستیزانهٔ حکومت‌های دو دههٔ پیشین» بود؟ آیا از نظر او حکومت‌ها «مردم ستیزانه» بودند ولی کلانترین اجنت‌های آنها «دشمن ستیز»؟

دلیل سوم «بزرگی و معصومیت»:

«استاد باختری... یک جمله حتا در توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده است».

ما پیشترها به تفصیل در این باره نوشته‌ایم که روس‌ها و پوشالیان، واصف باختری و امثالش را در جیب داشتند و آنان را هر طوری می‌خواستند به کار می‌گرفتند و برای آنکه این امر بهتر انجام گیرد، اصرار نداشتند که حتماً هر کدام در هیأت اسداله حبیب یا عوامل درجه یک دیگر کی‌جی‌بی در آمده و برای «دوستی افغان ـ شوروی» یا «نابغه شرق» و یا رفقا ببرک و نجیب مدیحه بسرایند. حتی داکتر نجیب خان زمانی که به «گلاسنوستیزم» میل کرد دیدیم که با پیش انداختن عواملش داکتر ظاهر طنین‌ها، داکتر اکرم عثمان‌ها، داکتر محمود حبیبی‌ها وغیره در «سباوون» چه مستی‌ای را آغاز کرد تا به مردم بگوید در کشور «حقیقت انقلاب ثور»، زیر پرچم انیل کپور، مادهوری، سنجیدت و... آزادی بیان و تحمل سیاسی چه درخشش وسیع و خیره کننده‌ای دارد!

رژیم‌های پوشالی و سفاک سعی می‌ورزند افراد و حتی اندیشه‌ها را معمولاً بصورت «لطیف» و ملایم مسخ و از ماهیت شان تهی کنند. روس‌ها و پوشالیان آنقدر احمق نبودند که از واصف باختری بخواهند اسداله حبیب‌وار یا عبداله نایبی‌وار و دستگیرپنجشیری‌وار وغیره برای شان بگوید یا بنویسد و یا حتماً دارای کارت حزبی باشد. آنان می‌دانستند که حتی اگر شود شاعری راکه تا سرحد قبول ریاست اتحادیه شان به زانو در آوده اند، «شعله‌ای» و یا لااقل در زمینه‌هایی «مخالف» خود رنگ نمایند، بهتر می‌توانند تبلیغ کنند که: ببینید سراینده‌ی «سرود روستا» و زمانی سرسخت‌ترین مخالف ما، با ماست، همه مثل او به «دولت خلقی» تان بپیوندید، مقاومت فایده ندارد!

درست است، گیریم آقای واصف «یک جمله حتی در توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده» باشد ☆☆ اما او با «توصیف و مدح» داکتر اکرم عثمان، اسداله حبیب، رهنوردزریاب، بزرگ علوی، قهار عاصی، یوسف آئینه و... در واقع به وقیحانه ترین صورت ممکن به «توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور» پرداخته است. او در عمل یعنی با کیف کردن در اتحادیه و قلمک زدن در نشریات حکومت نامنهاد و خلاصه ۱۵ سال حشر و نشر روزمره با فرومایه‌ترین میهنفروشان، بهتر از هر کسی مداح و واصف آن خاینان مزدور و چتلی پاش بر اندیشه‌های قبلی‌اش بوده است.

> **رهنوردزریاب‌های بیچاره را لقب «کارمند شایسته فرهنگ» و سفرها، داکتر اکرم عثمان‌ها را ماموریت‌ها در خارج با دالر و خورد و بردهایش و لطیف پدرام‌ها را پیشبرد هرزگی و فسادش به برکت خادی بودنش مزه می‌داد تا با تبختر قلاده‌ی روس‌ها و پوشالیان را به گردن آویزند. اما معلوم نیست که اگر واصف باختری به آن مردارخوری‌ها هم متمایل نبود پس شما لطف کنید آقای بهمن توضیح دهید که چه چیزی، چه تمایل یا اجباری ملکوتی و غیر قابل فهم برای مردمان عادی، او را از اول تا آخر به «حکومت‌های مردم ستیزانه» وفادار نگه داشت و تا مقام بلندگوی ادبی و هنری آنها نیز بالا رفت؟؟**

☆ـ در این مورد به مطلب «داکتر اکرم عثمان اجنت یا اجنتِ اجنت؟» در همین شماره رجوع شود.

☆☆ـ در سفرها به «سرزمین همسایه بزرگ شمالی» چطور، آیا آنجا هم در سخنرانی‌هایش در حضور روس‌ها و جاسوسان وطنی شان، ممکن بود در توصیف و مدح آنان ... جمله‌ای بر زبان نیاورده و نمک‌خور نمکدان شکن بوده باشد؟ آیا متن صحبت‌هایش در شوروی یا اقمار را شما دارید؟ ما هم نداریم ولی منطقاً می‌شد رئیس اتحادیه کشور مستعمره‌ی شان، دعوت به مسکو و سایر شهرها را با خوشی و افتخار بپذیرد لیکن در برابر آنان در ستایش از آزادی و مقاومت مردمش بگوید؟!

و سوال اساسی اینکه: آیا برای شاعری که ادعای مردمی بودن کند، تنها بجا نیاوردن «توصیف و مدح» خاینان کافیست تا از او اسطوره ساخت؟ آیا می توان بدون فریاد کردن درد ملتی دستخوش فاجعه پشت فاجعه، شاعر بود و شاعر ماند؟ **او در «توصیف و مدح» دشمنان یک جمله بر زبان نیاورد، اما در توصیف مبارزه و مبارزان آزادی چند جمله نوشت؟ آیا سرافکندگی‌ای بزرگتر از این برای شاعری هست که ۱۵ سال برحماسه ملت فقیر و از پشت خنجر خورش، چشم فروبسته و تن به سکوتی مرگبار دهد؟ آیا او با این ۱۵ سال سکوت و در عینحال رهبری اتحادیه‌ی میهنفروشان، توانسته حرمت قلم و شعر و هنر را نگهدارد؟**

مارتین‌لوترکینگ جمله‌ای دارد که: «سکوت افراد خوب زیان آورتر از اعمال افراد شریر است». و سکوت واصف‌باختری در برابر پوشالیان و بعد جلادان بنیادگرا نابخشودنی‌ترین نوع تسلیم‌طلبی است.

آقای بهمن، بگذار نرشیرنگارگرها و دیگر «منورین»، تاریخ را حتی در ماتمزای ما، پایان یافته بیانگارند، بگذار، رهنوردزریاب‌ها، داکترحسن‌کاکرها، اکرم‌عثمان‌ها، نبی‌مصداق‌ها، لطیف‌پدرام‌ها و... دست در دست جنایتکاران جهادی و طالبی سر بر آستان مالکان جهانی شان و رژیم ایران بسایند، و بگذار همگی اینان علیه انسانی‌ترین ارزشها در وجود «راوا» قوله بکشند، هنوز هستند انسان‌هایی حتی در همین دور و بر حتی در همین پاکستان معلوم‌الحال که حرمت وکرامت آزادیخواهی و انسانی را پاس داشته و دریافت جایزه از سوی رژیم‌های ضد مردمی را دون شأن خود می‌دانند:

دولت پاکستان اعطای جایزه‌ای را پس از مرگ مظهرعلی خان روزنامه‌نگار معتبر که مغضوب دیکتاتوری جنرال‌ضیاألحق بود، اعلام داشت اما طاهره مظهرعلی از قبول آن قاطعانه امتناع ورزیده و اظهار داشت که مردم و نه دولت یگانه داور تشخیص خدمات شوهرش اند.

عبدالستارایدهی نیکوکار ۷۲ ساله‌ی پاکستانی در ۲۵ مارچ امسال اعلام داشت که با توجه به وضع مصیبت‌بار و گرسنگی و فقر حاکم بر کشورش نمی‌تواند «نشان امتیاز» را بپذیرد.

احمد فراز شاعر پرآوازه، قبول جایزه در زمان دیکتاتوری ضیاألحق را عملی ناشرافتمندانه دیده، آن را پس فرستاد.

و حال نگاهی به «کارمند شایسته فرهنگ» بیندازید که به قول حسین‌گل‌کوهی و خادی «تا بخواهید و اندازه و تخمین می‌توانید» به حدود حقارت وکوچکی برخی روشنفکران وطنی پی‌ببرید. و شاعر «معصوم» شما هم باید وزنش به اندازه‌ی نشان‌ها و جوایز «کارمند شایسته فرهنگ» باشد که در حالیکه از یاد سالگردهای تولد یا جانباختگی سیدال‌ها و رستاخیرها و... عرق سردی بر پیشانیش می‌نشیند، برای فلان سالگی «کارمند شایسته فرهنگ» شعر بگوید!

اگر مدعی‌اید «شخصیت بزرگ و معصوم» در وصف قهرمانان و پیکار مردم ما فراوان شعر دارد، بفرمایید آن‌ها راانتشار دهید تا همه آگاه شوند. البته شعرهای دوران «سیراماسترا»نوازی شان راگاو خورده و حتی بدتر، خود وی آن شعرهایش‌را محصول «لحظات جنایتکارانه» خوانده است.☆

دلیل چهارم«بزرگی و معصومیت»:

«استاد باختری علیرغم شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نمام در جهت به دام انداختن و زندانی کردن شخصیت‌های متفکر و فرزندان انقلابی این خاک کوچکترین سهمی نداشته است»!

چه می‌گویید آقای بهمن؟ شاعر حتماً باید در سطح مثلاً جنرال حسین‌خان فخری ولطیف‌پدرام لکه‌ی جاسوسی و شکنجه گری خاد را در پیشانی داشته و به دستگیری و زندانی کردن هموطنان ما همت می‌گماشت، تا شما مطرودش می‌دانستید؟ آیا از واصف‌باختری فقط همین کار پس مانده بود؟

شما وظیفه و جایگاه یک شاعر را در حد بی‌ادعاترین و معمولی‌ترین افراد جامعه پائین می‌آورید. آخر حتی آن نسوارفروش و جوالی و دهقان و آهنگر و پاروکش ما هم شغل لطیف‌پدرام‌ها، حسین‌فخری‌ها، اسداله‌حبیب و... را ننگ و بی‌ناموسی می‌شمردند!

سخت متأسفیم که آن عده «شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نمام» را معرفی نمی‌نمایید. شاید هیچگاه چنین نکنید چون همگی آن خاین «شاعران» از اعضای محترم اتحادیه‌ای بوده‌اند که آقای واصف از نشستن به کرسی ریاستش را عار نمی‌دانست!؛ چون بسیاری از آنان ممکن است برای نوشتن در «سپیده»ی شما صف بسته باشند؛ چون بسیاری از آنان توسط «شاعر زمانه» «پرورش سالم» یافته اند.

دلیل پنجم «بزرگی و معصومیت»:

«(واصف) پیوسته در تاریکترین شب‌های زندگی ملت ما و در جهنمی‌ترین سلول‌های زندان‌های خلق

☆ـ واصف‌باختری طی سخنرانی‌ای در کابل در زمان پوشالیان، در ارتباط شعرهای سال‌های فعال بودنش برضد پرچم و خلق و اخوان گفته بود: «خوب، آدم گاهگاهی دچار جنایت می‌شود، پشت آن‌ها نگردید» (نقل به معنا)

سباوون
نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج.ا
مدیر مسئول: دوکتور ظاهر طنین
معاون: آصف معروف

شعری از امام آیت اله خمینی

ریکا ازدواج کرد.

عاشق نیستم

آرزویم عاشق شدن است

راه جدید اخلاقی در فلمهای هندی

عشق بیانگر سلیقه و ذوق سلیم هر جوان است

کچالو نه ولی کچالووالی

از آزار دادن دختران لذت می‌برم

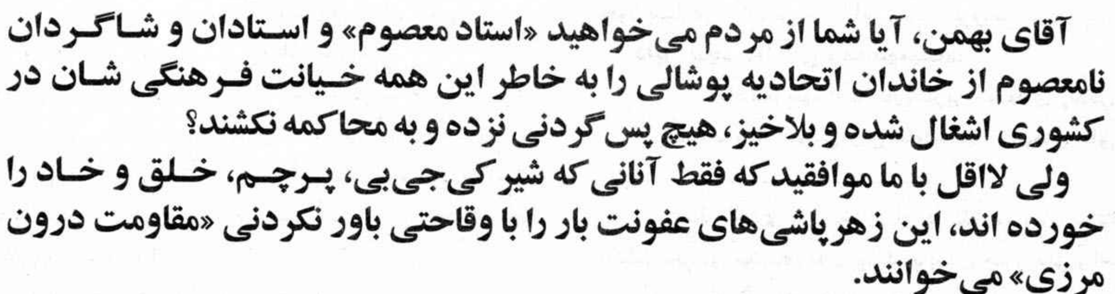
دختر شوخ مورد علاقه من است

ساده

منوفیشن

وباسلاقد

هیئت تحریر:
کاندید اکادیمسین داکتر اکرم عثمان، عبدالله نایبی،
رهنورد زریاب، لطیف ناظمی، ناصر رهیاب و واصف باختری.



آقای بهمن، آیا شما از مردم می‌خواهید «استاد معصوم» و استادان و شاگردان نامعصوم از خاندان اتحادیه پوشالی را به خاطر این همه خیانت فرهنگی شان در کشوری اشغال شده و بلاخیز، هیچ پس گردنی نزده و به محاکمه نکشند؟

ولی لااقل با ما موافقید که فقط آنانی که شیر کی جی بی، پرچم، خلق و خاد را خورده اند، این زهرپاشی‌های عفونت بار را با وقاحتی باور نکردنی «مقاومت درون مرزی» می‌خوانند.

و پرچم همنشین پاکترین اشخاص انقلابی جامعهٔ ما بوده است.»

و مسئله همین جاست. او اتفاقاً بسیاری از آن «پاکترین اشخاص انقلابی جامعه» را قبلاً هم می‌شناخت و دید که خون همه‌ی آنان توسط میهنفروشان به زمین ریخته شد. ولی او با رهایی از زندان چه کرد؟ در راس اتحادیه تکیه زد، دست قاتلان روسی و وطنی آن «پاکترین اشخاص انقلابی جامعهٔ ما» را فشرد و به جای اظهار درماندگی در برابر عظمت مقاومت‌ها و مرگ آن «پاکترین»ها، از «چه دشوار بودن سخن گفتن درباره مردی چون اکرم‌عثمان» در شگفت شد!

آقای بهمن، وجدان و «نبض حساس» بطور مثال احمدشاملو را در نظر بگیرید که از خون «پاکترین اشخاص انقلابی» نه صرفاً در جامعه ایران بلکه از کوریا تا ویتنام و تا یونان و امریکای لاتین آرام نمی‌گیرد اما «وجدان» این به اصطلاح «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی و تابناکترین چهرهٔ شعر معاصر دری» را بنگرید که از شهادت حتی «پاکترین شاعران انقلابی» افغانستان در پیش چشمش، چگونه بی خیال و بی آزرم می‌گذشته و با لایق‌ها و نایبی‌ها و پدرام‌ها و حبیب‌ها و دیگر جلادان آن «پاکترین»ها می آساید و تا هنوز برای آنکه خود را به حلقه‌های معین ایران بنمایاند به سوگ بزرگ‌علوی می‌نشیند ولی خاطره‌ی زندگی و جانباختگی و «همنشینی‌ها» با رستاخیرها، سرمدها، لهیب‌ها، آزادها و دهها هنرمند نجیب دیگر ما در هیچ گوشه‌ای از ذهن ابتذال پسندِ رهنوردزریاب خواه‌اش جا نمی‌گیرد و او را به نوشتن وانمیدارد. چرا؟ او جواب ندارد، شما جواب بدهید. این سوالی کلیدی است و جواب آن نیز نکاتی کلیدی را روشن خواهد ساخت.

«بی‌بال» یا بی‌ایمان؟

دلیل ششم «بزرگی و معصومیت»:

«با شهامت و شکیبایی کم مانند... از کوره‌های آتشین شکنجه و عذاب گذشته و تثبیت هویت کرده است.»

اگر اطلاق صفت «شهامت کم مانند» به واصف‌باختری می‌چسبید و گذشتن‌اش «از کوره‌های آتشین شکنجه و عذاب» واقعیت می‌داشت، او به هیچ روکسی نمی‌بود که به قبول ریاست اتحادیه و صلح با اشغالگران خاکش تن دهد. لیکن بدون شک «تثبیت هویت کرده است»، تثبیت هویتی حقیر، تثبیت هویت به مثابه شاعری رام که تا آخر با پوشالیان ماند و فقط با خالی شدن باد پروفیسر صاحب ربانی بود که خود را تنها و بی‌حامی یافت وکشور را ترک گفت.

دلیل هفتم «بزرگی و معصومیت»:

«و تا هنوز که هنوز است، یک قطره خون زلال و یک سلول پولادنیش به زهر خیانت و نیرنگ مسموم و آلوده نگشته است.»

خیلی خوب، اگر او را با لطیف پدرام‌ها و حسین‌فخری‌ها و اسداله‌حبیب‌ها مقایسه کنید و نتیجتاً مسموم به زهر خیانتش ندانید در آنصورت، جوش نیامدن «خون زلال» و آتش نگرفتن «سلول‌های پولادینش» را از افتادن آن «پاکترین اشخاص انقلابی» و آن غمناکترین سال‌های این مردم که تا امروز و فاجعه‌بارتر از پیش ادامه دارد، چه نام می‌نهید آقای گلنوربهمن؟ آگر خون و سلول‌های بدن او نه با زهر سازش، رضا، تسلیم‌طلبی و بی‌غیرتی، پس شما بگویید با

واصف‌باختری و شاگردان خادی ـ جهادی‌اش

تصور نمی‌کنیم شما از این فرمایشات «عقاب زخمی» برای شاعران خادی ـ جهادی‌می‌دانستید و باز هم معصومانه از «بزرگی و معصومیت» وی سخن می‌گفتید:

«در عرصه شعر دری پس از انقلاب (آقای بهمن، خپکی از «تابنا کترین‌چهره» بپرسید منظورش انقلاب ۷ ثور بوده یا مرحله تکاملی آن انقلاب؟) به شاعران توانمندی نیز برمی‌خوریم که با بینش اصالتمند، توشهٔ فرهنگی در خور توجه، بیان تصویر پر سیلان و زبان پیراسته و استوار در راه دشوار گذار شعر گام نهاده اند و آینده شعر ما را امید به ایشان توان بست. عبداله‌نایبی، حمیرانگهت دستگیرزاده، لطیف‌پدرام، محب‌بارش، لیلاصراحت‌روشنی، قهارعاصی و چند شاعر دیگر که همین اکنون‌نام آن‌ها در خاطرم نیست از این گروه هستند.»

مصاحبه محب‌بارش با واصف‌باختری با عنوان «نامی بر چکاد شعر معاصر دری»، «محصل‌امروز» شماره ۱



واصف باختری، «شخصیت بزرگ و معصوم»، «شاعر زمانه»، «در سطح بالا یگانه شاعر»، «تابناکترین چهره معاصرشعردری»،«بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی» وغیره

چه زهری مسموم شده بود که نه علیه پوشالیان چیزی برزبان آورد و نه مخصوصاً علیه امیرانِ خون و خیانت و رذالت؟

و باز آیا مثالی از کدام «نمام» و شکنجه گر و خادی را دارید که شاعر «بزرگ و معصوم»، ماسک او را دریده و زیر شلاق لعن و انزجارش گرفته باشد؟ ضمناً زحمت کشیده برای ما روشن سازید که آیا ناشریفتر و جنایتکارتر از لایق‌ها و نایبی‌ها وکاویان‌ها و پدرام‌ها و اسداله‌حبیب‌ها و... که «عقاب زخمی» آنان را چنان پرمحبت ستوده، در اتحادیه یافت می‌شد؟ شاید دست او خونپر نیست اما چرا «فریاد ملت»ش را برضد و در افشای آن «شاعران» خادی «آلوده به زهر خیانت و نیرنگ» در اتحادیه، آواز نکرد؟

دلیل هشتم «بزرگی و معصومیت»:

«(واصف) به سوگواری هر شاخهٔ برومندی که از تگرگ سانحه شکسته است، چون عقاب زخمی و اسیر... تلخ و بی‌دریغ گریسته است».

دیگر چیزی نمی‌گوییم، لطفاً مشخص بسازید در سوگ کدام «شاخهٔ برومند» گریسته است؟ هر چند صرفاً گریستن و به مبارزه برنخاستن در راه انتقام آن «شاخه‌های برومند شکسته»، کاربی‌ارزشی است! و نیز سر فردی راکه شرف و قلمش یاری دهد تا برای اسداله‌حبیب‌ها و رهنوردزریابها و اکرم‌عثمان‌ها و... ابراز ارادت نماید، مشکل است سر «درد آشنا» نامید.

راستی، این «عقاب» درکجا وکدام نبرد زخمی و بالاخره اسیر شد؟ او باید زخم پرافتخار رویارویی رزمنده‌ای با روس‌ها و سگان و تبهکاران اخوانی را پشت سر داشته باشد. چنین است دوست محترم؟

ولی ما به سهولت با بررسی زندگی واقعی و برخوردش به روس‌ها و پرچمی‌ها و خلقی‌ها و بخصوص جنایتکاران مذهبی می‌بینیم که این نه بال بلکه ایمان «عقاب» است که در ۷ ثور شکست و با فاجعه ۸ ثور شکسته‌تر شد!

واصف باختری و در واقع تقریباً کلیه فرزندان اتحادیه، توابین به طاقت دو هستند. آنان نخست در برابر روس‌ها و مزدوران شان توبه کردند و بعد هم مخصوصاً در برابر دژخیمان مذهبی. اما این زاری و خواری شان هیچ تضمینی در لگد نخوردن از سوی آن جنایت پیشگان بی‌شاخ ودم به شمار رفته نمی‌تواند. سرنوشت بسیاری دیگر از توابین اتحادیه زاده ـ که بدون شکنجه‌ای نقد شرف به دشمن باخته اند ـ بهتر از سرنوشت توابین در قتلگاه‌های جمهوری اسلامی ایران نخواهد بود.☆

شما هم هنگامی که در پاسخ گفتن به سوال‌های ما دربمانید، درستی حرف ما و ایمان باختگی واصف‌باختری و نیز این راکه خیانت نه شاخ دارد و نه دم، درک خواهید کرد.

ملاحظه کنید محمدمختاری شاعر و نویسنده‌ی ایرانی که خون شریفش هنوز نخشکیده چه حرفی دارد:

«هر کس خط عظمت و قهرمانی و مبارزه و شرف را برگزیده، ناگزیر با خط مقابل بر سر ستیز است. پس تن دادن به هرگونه انعطاف یا سستی و لرزش و یا حتی هرگونه درنگ و تأملی، نیز نه تنها بی‌معنا، که دور از شخصیت آدمی است.

آن لحظه و آن موقعیت عمل، آدمی را یا این سوی خط قرار می‌دهد یا آن سوی. موقعیت ستیز میان دیکتاتوری و ستیزندگان، سبب می‌شود که هیچ امکان دیگری در میانه نماند. یا به اردوی استبداد باید پیوست، یا به اردوی آزادی. یا با قهرمانان باید بود، یا با دژخیمان. ستایش قهرمان، ستایش ستیز است. و ستایش ستیز ستایش ارزش‌ها و عظمت‌های انسانی است. و این خود به معنی انکار دشمن، نکوهش انفعال و بی‌عملی، و نفی ابتذال است.» ☆☆

«انسان در شعر معاصر»

اگر واصف‌باختری چسبیدن به اتحادیه و رهبریش را دون شأن و شرافتش می‌دانست، شاید تعداد قابل توجهی از شاعران و نویسندگان به او تأسی جسته و از «پرورش» یافتن پوشالی و سپس جهادی در امان می‌ماندند.

☆ـ در بازجویی‌ها معمولاً می‌گویند حکم تو اعدام است مگر آنکه واقعاً توبه کنی. توبه واقعی نه‌تنها دادن تمامی اطلاعات، بلکه همکاری در تمام مدت بازداشت و سپس در زندان عمومی است. اما چه بسیاری از اینان که پس از توبه واقعی باز به اعدام محکوم شده اند. وقتی توابی محکوم به اعدام می‌شود به او می‌گویند که باید جان و دل این حکم را بپذیرد. می‌گویند قصاص حکمی اسلامی است و آنکه به اسلامی حقیقی ایمان آورده است نباید به قصاص اعتراضی داشته باشد. و می‌گویند اگر توبه‌اش واقعی بوده پس وعده دیدار در بهشت و در برابر التماس‌های او می‌گویند: تواب واقعی از حکم وحشت ندارد.

«در راهروهای خون» دفتر دوم از یاداشت‌های زندان ـ سازمان اتحاد فداییان خلق ایران.

☆☆ـ به «تابناکترین چهرهٔ شعر معاصر دری» تان نظر بیندازید که به جای قهرمانان، خود را وقف ستایش چه مردان و زنانی کرده است که هر یک مثال کم‌نظیری از پیوستن به اردوی دژخیمان پوشالی و جهادی به شمار می‌رود. برخی از این نام‌ها راکه «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی» در «پرورش سالم» اغلب آنان سهم بارزی دارد، مجدداً به یاد تان

راستی، این «عقاب» در کجا و کدام نبرد زخمی و بالاخره اسیر شد؟ او باید زخم پرافتخار رویارویی رزمنده‌ای با روس‌ها و سگان و تبهکاران اخوانی را پشت سر داشته باشد. چنین است دوست محترم؟ ولی ما به سهولت با بررسی زندگی واقعی و برخوردش به روس‌ها و پرچمی‌ها و خلقی‌ها و بخصوص جنایتکاران مذهبی می‌بینیم که این نه بال بلکه ایمان «عقاب» است که در ۷ ثور شکست و با فاجعه ۸ ثور شکسته‌تر شد!

و شما آقای بهمن حتماً توضیح نمایید که «تابناکترین چهره شعر معاصر» در کدام سوی خط ایستاده بود و هست؟

دلیل نهم «بزرگی و معصومیت»:

> «واصف‌باختری در پرورش سالم بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسنده‌گان نو آفرین کشور ما نقش برجسته و تحسین‌برانگیز داشته است. بناءً حیف است که: در قحط سال اندیشه و احساس نان دانش از وی وام بگیریم و دشنامش بدهیم.»

گوشت گر بگندد نمک زنند ولی اگر نمک بگندد؟

محاسبه ساده است: شما نه ۲۰ بلکه فقط دو سه حتی یک‌شاعر نوپرداز یاکهنه‌پرداز یانویسنده‌ای نوآفرین یا نه چندان نوآفرین اتحادیه‌چی را معرفی کنید که از واصف‌باختری آموخته باشد که: «خون پاک قلم را پیش پای روس‌ها و پوشالیان و دژخیمان بنیادگرا نریزیم! در این روزگار باید تراوش قلم‌هایمان همچون گلوله و دشنه بر حلق پرچمی و خلقی و جهادی و طالبی باشد! سازش با این سگان بیگانه و مردم را به اطاعت از آنان فراخواندن، سیاهترین خیانت ممکن است!»

«عقاب زخمی»☆ اگر به وقار خودش اندکی پابند می‌بود باید قهارعاصی را «پرورش سالم» می‌داد که در مدح خونخواران «قیادی» نسراید و از آن شرم‌آورتر به استقبال از فتوای خمینی مبنی بر ترور سلمان‌رشدی نشتابد؛ باید رهنوردزریاب را توصیه می‌کرد که لقب «کارمند شایسته فرهنگ» را فوری زیر خاک کند که به شدت بو می‌دهد یا لااقل به آن فخر ننماید که دم‌بریدگی زشت‌تر از آن وجود نخواهد داشت؛ به عوض آنکه در برابر «شکوه» داکتراکرم‌عثمان مبهوت بماند به او می‌فهماند که نخستین معنای جدی گرفتن «جبهه پدر وطن» و قبول ماموریت در تهران و دوشنبه اثبات وفاداریش به‌روس‌ها و رژیم‌پوشالی و شخص داکترنجیب می‌باشد و با پیوستن به جنایتکاران جهادی تمام هست و نیستش را تخم کرده به دیوار می‌زند و...

اگر واصف‌باختری چسبیدن به اتحادیه و رهبریش را دون شأن و شرافتش می‌دانست، شاید تعداد قابل توجهی از شاعران و نویسندگان به او تأسی جسته و از «پرورش» یافتن پوشالی و سپس جهادی در امان می‌ماندند. بناءً «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی» با آن چنان فرورفتن در منجلاب اتحادیه در واقع نقش خاینانه‌ای را در شکل‌گیری و «پرورش» شخصیتی و فکری «بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسندگان نو آفرین کشور» داشته است.

حدود ۳۰ سال می‌گذرد از زمانی که وجود «تابناکترین چهره شعر معاصر دری» برای مبارزان ما غنیمت بود و آنان «نان دانش از وی وام» می‌گرفتند. اما بعد از آنکه راه تسکین و التیام درد و زخمش را در التجاء به آغوش پوشالیان و امیران یافت، او هیچ «نانی» نداشت به وام دهد جز سازش و کرنش در برابر جلادان، فین کردن بینی‌اش بر سنت قهرمانانه‌ی پیکار ضدروسی و پرچمی و خلقی و ضداخوانی و سرودن شعرهای به اصطلاح عارفانه در شرایطی که مردم ما زیر یورش پلشت‌ترین کفتاران تاریخ جان می‌کنند؛ «نان»هایی که هیچ فرد شرافتمند از وی وام نگرفته بلکه آن‌ها را به رویش حواله خواهد کرد. البته آنانی که خیلی از این «نان»های زهرآلود و مخدرِ «عقاب» را خورده اند، مختار اند که تاکی خود را مدیون او خواهند پنداشت.

دلیل دهم «بزرگی و معصومیت»:

> «شعرهای انقلابی، جانبخش و همت آفرین استاد باختری... درست مانند ترانه‌های انقلابی همسنگران گوارا و کاسترو، در "سیراماسترا" بدخشان و هری و پروان... شیرازه فریادهای خشماگین ملت شناخته می‌شد.»

باز هم کنه مسئله اینجاست. شعرهای پیش از «منور» شدن و تسلیم شدنش در برابر روس‌ها و سگان و اراذل اخوانی، «فریاد خشماگین ملت» به شمار می‌رفت. اما به زبان شیرین «واصف شناس» خادی «باید وقوف داشت و خوب وقوف داشت» که بیش از ۳۰ سال است که از سرودن شعرهایی «همت آفرین» خط بینی کشیده و با همین

می‌دهیم: رهنوردزریاب، رازق‌رویین، خالده‌فروغ، اسداله‌حبیب، قهارعاصی، محب‌بارش، لطیف‌پدرام، اکرم‌عثمان، یوسف‌آیینه، بیرنگ‌کوهدامنی، لیلاصراحت‌روشنی، محمودفارانی، سلیمان‌لایق و...

☆ـ «عقاب زخمی» شما انسان را بی‌اختیار به یاد لقب تهوع‌آور یکی دیگر از «نویسندگان توانای وطن» بنام داکتررنگین‌دادفرسپنتا می‌اندازد که وقتی فاروق‌فارانی «شاعر فرهیخته»، به منظور داماد شدن در کابل، آلمان را ترک گفت، او را طی نوشته‌ای کم‌نظیر، «شورشگر کوهستان سوخته‌ی میهن» نامید! («راه» شماره اول، جولای ۱۹۹۴)

توبه در برابر روس‌ها و ایادی و اخوان بود که توانست تبانی مستمرش را با آنان استوار نگهدارد. خوب دقت کنید آقای‌بهمن حرف ما اینست که «عقاب» چرا از آن اوج به این حضیض‌گندیده سقوط کرد؟ چرا در آن سال‌ها شعرش «محرک هسته‌های مبارزه و پیکار بود» ولی امروز «محرک» صرفاً سر خادی‌ها و عناصری می‌شود که با این و آن باند جنایت‌پیشه‌ی بنیادگرا تار دوانده اند؟ و لطفاً این سوال قدیمی ما را هزاران بار در گوش تان بگیرید که چرا خاطره‌ی «شهیدان بزرگی چون مجیدکلکانی، داکترفیض‌احمد، مینا و حفیظ‌آهنگرپور (که) با خون خویش روی آفتاب تبعیدی را سرخ کردند و اسطوره‌وار در راه استقرار دموکراسی و عدالت‌اجتماعی جان سپردند»، در «تابناکترین چهرهٔ شعر معاصر» و همقطارانش، انگیزه سروده شدن شعری «انقلابی، جانبخش و همت‌آفرین» نشد؟

آیا با در نظر داشت آنچه گفتیم منطقی و منصفانه است که از «بزرگی و معصومیت» واصف‌باختری حرف زد؟ ما به نوبه خود هنگامی نه «بزرگی» بلکه «معصومیت» و به عبارت دقیقتر «معذوریت» وی را مورد توجه قرار می‌دادیم که می‌نوشتید: «بزرگترین نظریه‌پرداز فرهنگی پس از استعفا دادن از گفتن شعر انقلابی، جانبخش و همت آفرین، دچار فلج فکری شده از دنیا و مافیها بریده است؛ نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه می‌گوید و چشمش در نقطه‌ای ساعت‌ها و روزها خیره می‌ماند که شاید باز هم به قول روانکا و خادی‌اش در کار نقب‌زدن به اعماق ذهن مشغول باشد.»!

آری، اگر چنین می‌نوشتید هر آدمی سرشار از نفرت خاصی نسبت به خاینان پوشالی و اخوانی می‌شد که چگونه شاعری بی‌زبان، معذور و لنگ و لاش را به طرز رذیلانه‌ای مورد سؤاستفاده قرار داده اند طوری که او را بدون آنکه خودش بویی ببرد رئیس اتحادیه ساخته، به سفرها می‌فرستادند و از زبانش مصاحبه‌هایی کذابی توسط «شورشگر کوهستان سوخته‌ی میهن» وغیره انتشار می‌دادند!!

اگر رد نمایید که خیر، خیر خدا نکند «تابناکترین چهرهٔ شعر معاصر» بکلی سلامت بوده، کتاب «تورق» می‌کند، مجموعه‌های شعر انتشار می‌دهد و مصاحبه‌ها به عمل می‌آورد، آنگاه باید پذیرفت

آقای گلنوربهمن، در پاسخ تان به ما، زندگی و تفکر شاعر «بزرگ و معصوم» را با این گفته‌های محمدمختاری مقایسه نمایید:

«در جامعه ستمزده ما انسان همواره انسانی سیاسی است. و انسان سیاسی نیز همواره در برابر غاصبان حقوق انسانی قرار دارد. و در این تقابل هیچگاه مجال آن نمی‌یابد که لحظه‌ای از فشار و تحمیل و ستیز دشمن برکنار ماند... خط خون همواره فاصل میان این دو صف است. در نتیجه 'انسان، خون، انسان قهرمان' یک واقعیت و مشخصهٔ تفکیک ناپذیر از زندگی اینجاست. گزینش زندگی گزینش راه خون است. یعنی گزینش زندگی گزینش مرگ است. زیرا آن وجه دیگر، چشم پوشیدن از شأن انسان و ارزش‌های بشر است.»

و دوست عزیز بفرمایید که در عرض ۲۰ سال اخیر آیا «معصوم» شما هم کدام روزی، لحظه‌ای «راه خون» را گزیده بود؟

که او مسئله‌ای را که **در شعر منصوراوجی آمده، برای خودش حل کرده است. او با اختیار کردن سکوتی سنگکی، راه مرگی تدریجی را در بحبوحه خون و خیانت حاکم بر مرز و بوم بد طالعش انتخاب کرده است. سکوت او در برابر دژخیمان پوشالی و جهادی بر وجود کوچکترین «بزرگی و معصومیت» در وی چلیپایی سرخ می‌کشد.**

بی‌جهت پهلوان تراشی می‌کنید دوست عزیز متأسفانه انسان مثل شیر نیست که وقتی ترش کرد او را بتوان پنیر ساخت. واصف‌باختری سال‌هاست که «بزرگی و معصومیت»اش را در پیشگاه پوشالیان و تبهکاران جهادی به حراج گذاشته است. هر چند در شماره ۵۰ برای وی آرزوی بیداری و غیرت نمودیم تا در باقی عمرش صد دل را یک دل کرده چند تا از آن سنگ‌های نهان در «فلاخن نفرین»اش را به سوی دشمنان مردم رها سازد، ولی چه می‌دانیم که این آرزویی واهی نباشد.

شما آقای بهمن وظیفه دارید به استاد «معصوم» تان حالی سازید که دیگر از اتکا به سیاست مداراجویی با بی‌ناموس‌ترین خون آشامان تاریخ دست کشد؛ تقریظ از سوی «ادبا»ی خادی چون حسین‌گل‌کوهی‌ها را ننگ بشمارد و عبای درویشی و ملنگی را پاره کرده دور بیندازد؛ از ابتذال و پوشالی‌گرایی که در برخورد به داکتراکرم‌عثمان، رهنوردزریاب و در مصاحبه با فاروق‌فارانی و... بازتاب دارد عذرخواهی کند؛ او دیندار سرافگنده‌ی کلیه شهیدان و بخصوص پیشگامان سیاسی و هنرمندان شهید می‌باشد که با شعر گفتن برای شاملو ـ که خیلی دیر شده و بسیار تصنعی به نظر می‌آید ـ جبران نمی‌شود☆، سعی کند با یاد سیدال‌سخندان‌ها، رستاخیزها،

☆ـ واصف‌باختری می‌توانست تا ۳۰ سال دیگر هم برای شاملو شعری نسراید ولی کاش آن شعور و آگاهی را می‌داشت که بداند (واقعاً نمی‌داند؟) مرثیه خوان بزرگ‌علوی شدن، تأیید و تبلیغ و توجیه سیاست معامله‌گری و جور آمد با رژیم ایران وجیره‌خواران وطنی آن است. کاری که رهنوردزریاب و اکرم‌عثمان به خوبی آن را پیش می‌برند.

سرمدها و نیز سعیدسلطانپورها، گلسرخی‌ها، محمدمختاری‌ها، پوینده‌ها و... ذهنش را از ترسب چند دهه آلودگی پاک سازد؛ به او بفهمانید که در بغل گوشش در ایران «غباری طاعونی» که شاملو ۲۰ سال پیش از آن خبر داد روز تا روز شدیدتر می‌روبد و می‌بلعد و قربانی می‌گیرد، به دختران باکره‌ی اسیر قبل از اعدام تجاوز می‌شود؛ نویسندگان و شاعران مخالف را جمهوری جنایتکار اسلامی ربوده، زیر آزار و شکنجه گرفته و بعد جنازه آنان را در سرک‌ها می‌اندازد، بناءً با سکوت شرم‌آورش مقابل این همه بیداد کم‌نظیر دینی در ایران، موجب بزرگترین خواری و خفت برای خود و همفکران خود شده است و با دفاع متشنجانه از قهارعاصی، بوی آن شرمساری و خفت را بیشتر دامن می‌زند. ما بارها گفته‌ایم که محکوم ساختن جنایات رژیم ایران، ازکلفت‌ترین داغ‌های ننگ در پیشانی وی و انصارش به حساب می‌رود.

واقعاً بر شما و دیگر قبولداران واصف‌باختری که وجدان تکریم از شهیدان راه آزادی را دارند، است که زیربغلش در آمده، «فلاخن نفرین»اش را سوارکرده، شمشیر شعرش را از مخفیگاه بیرون کشیده و او را بر اسب شهامت و محبت به مردم نشانده به سوی جنایتکاران اخوانی و مالکان خارجی شان قمچین کنید. این حیاتی‌ترین و ارزنده‌ترین و یگانه خدمت به «شاعر بزرگ کشور ما و فعلاً در سطح بالا یگانه شاعر» می‌باشد. و اگر به نتیجه‌ای نرسیدید، کم از کم مناسبتر خواهد بود از باد پوقانه‌ای بنام واصف‌باختری بکاهید.

در پایان اجازه بدهید همصدا با محمدمختاری شهید بگوییم از آنجایی که واصف‌باختری به اردوی استبداد پیوست و نه به اردوی آزادی؛ با دژخیمان بود نه با قهرمانان؛ و در دهشتبارترین چرخش‌های تاریخ ما شهامت ستایش ستیز یعنی ستایش ارزش‌ها و عظمت‌های انسانی را نداشت و ندارد، بنابراین او در گودال رنگمالی دشمن، سازشکاری، انفعال، بی‌عملی و تبلیغ و توجیه ابتذال در نفرت‌انگیزترین اشکالش، فرورفته است.

و از آنجایی که معیار ما هم در تعیین شخصیت و جایگاه هنرمندان همان بوده که محمدمختاری گفته است، واصف‌باختری و هر شاعر و نویسنده دیگری را شناخته و شناسانده‌ایم. ما می‌خواهیم در برابر سیاست و معیارهای خادی ـ جهادی در زمینه ادبیات و هنر که باب روز می‌باشد، درفش آن سیاست و معیارهای ادبی و هنری را برافرازیم که محمدمختاری‌ها با نثار خون شان حقیقت و کارایی آن‌ها را به اثبات رسانیده اند. و هیچ باکی نداریم که با به کاربرد این محک‌ها، بسیاری از «بزرگترین»، «تابناکترین» و «معصوم‌ترین» «غول»های پاگلین ادبی و هنریِ سوار بر انگشتان پوشالیان و جنایت‌پیشگان بنیادگرا، پاشان پاشان شوند!

دوست محترم گلنوربهمن، امید این پاسخ ما به نامه‌ی تان را عاری از «خشونت لفظی» یافته (وای که شاعران ما در این ایام خرسواری اهریمنان «امارت»ی چقدر «حساس»، اندک رنج و شیشه‌ای دل اند!) و برای گشودن «دریچه‌یی به سمت یک بحث و مناقشهٔ آزاد» هیچ مانعی درکار نبینید. اما خواهش موکد اینکه ادعاهای ما علیه آقای واصف‌باختری را که مخصوصاً در شماره ۵۰ «پیام زن» آمده در پاسخنامه‌ی احتمالی تان ولو با «خشونت لفظی» زحمت کشیده و حتماً در نظر بگیرید تا کمتر موردی برای تکرار پیدا شود.

بااحترام ■

واصف و پرومته

پرومته‌ی در زنجیر به صخره‌ای به جرم بردن آتش برای انسان، به هرمس فرستاده‌ی خدایان که پیشنهاد زئوس دایر بر رهایی او را آورده بود، گفت:

به زبانی ساده
از تمامی خدایان نفرت دارم
مطمئن باش که من راه و سرنوشت تلخم را به بهای
بردگی به تو تغییر نخواهم داد
بهتر است خادم این صخره باشم
تا چاکرک سرسپرده‌ی زئوس.

هنرمندانی که در برابر دژخیمان سرفرود نمی‌آرند، پرومته‌های مردم شان اند.

ولی آقای بهمن، خود مسخرگی کراهت انگیزی نخواهد بود اگر آدم واصف‌باختری‌ها را هم به پرومته تشبیه کند؟

هستی اینان نیستی بنیادگریان...

مجبور است از صبح وقت تا شام به گدایی تیل مشغول باشد. در جریان گدایی تیل، همه گدایان کودک، به دو و دشنام و تهدید و چوب‌کاری صاحبان تیل مواجه اند.

اکثریت آنان را اطفال از سن ۶ تا ۱۲ تشکیل می‌دهد و بیشتر از نصف آنان دختر اند.

همه از این که از مکتب محروم اند با حرمت و ناامیدی یاد می‌کنند. مکتب رفتن آنان به معنی مرگ خانواده‌های شان است زیرا تنها نان آور خانه به شمار می‌روند. ■

نامه گلنور بهمن مدیر مسئول...

نوشیده اند و مانند دایناسورهای وحشی، از سر بذر سبز ناموس و شرف ملت گذشته اند، پیوسته با مفاخره شعار می‌دهند: «کفن‌کش سابق زنده باد!» که بی درنگ من اضافه می‌کنم که لعنت به کفنکشان امروز و نفرین و لعنت به مضاعف بر کفنکشان دیروز! زیرا اگر کفنکشان دیروز به استشاره و حمایت مستقیم «کشور کبیر شوراها» دست به کود تا نمی‌زدند و دمار از روزگار ملت مظلوم ما در نمی‌آوردند، هرگز برای جانشینان فساد پیشه و آدم‌کش آنان فرصت این همه آتش افروزی و جنایت میسر نمی‌شد.

باری، با آنچه گفتم و پشیمان نیستم، یکی دو سخن گلایه‌آمیز نیز اضافه می‌کنم:

پیام زن در شماری از شماره‌های خویش، در مقابل تعدادی از سیماهای فرهنگی کشورما درفش انتقاد و شمشیر سرزنش بلند کرده است، که خوشبختانه یا بدبختانه با بسیاری از این آدم‌ها و چهره‌ها و آثار شان آشنایی کامل نداشته‌ام، ولی از این میان با استاد واصف‌باختری ـ که علیرغم پنداره‌ها و تصوارات پیام زن، هیچ گاهی دستش به خون ملت و آزادی سرزمین ما آغشته نگردیده است و هنوز در کنار محروم‌ترین اقشار ملت خویش نفس می‌کشد و در مسابقهٔ فرار از این جغرافیای زخمی نیز اشتیاق شرکت جستن نداشته است ـ دقیقاً آشنایی دارم و دریغم می‌آید از اینکه در حمایت از شخصیتی به بزرگی و معصومیت وی، سخنی چند به آرزوی تعدیل نظریات مطروحه از جانب پیام زن نگفته باشم.

استاد باختری دیروز بر کرسی وزارت می‌توانست بنشیند ولی با شناختی که از ماهیت مردم ستیزانهٔ حکومت‌های دو دهه پسین داشت، هرگز رغبتی به این کار نشان نداد و چه بسا که من به ویژه در چند سال اخیر با این چشم‌های گنهکار دیده‌ام که این مرد فرهیخته مانند ملازم پایین رتبه‌یی همه روزه با خسته‌گی و افسرده‌گی بی‌پایان از دفتر اتحادیهٔ نویسنده‌گان واقع در شهرنو الی مکرویان سوم راه پیمایی می‌کرد.

استاد باختری علیرغم آن عده شاعران و نویسنده‌گان سیاه اندیشه و سبک مایه که قلم و آبروی خویش را پیوسته به اجاره و حراج می‌گذاشتند و در وصف سنگرهای پوشالی اربابان خویشتن، قلم‌فرسایی نموده، و تجاوز وحشتبار سپاه آدمخوار شوروی را غافلانه و سبکسرانه توجیه و مداحی می‌کردند، یک جمله حتا در توصیف و مدح خداوندان قلدر زر و زور بر زبان نیاورده است.

استاد باختری علیرغم شاعران و نویسندگان جاسوس مشرب و نمام در جهت به دام انداختن و زندانی کردن شخصیت‌های متفکر و فرزندان انقلابی این خاک کوچکترین سهمی نداشته است، بل پیوسته در تاریکترین شب‌های زندگی ملت ما و در جهنمی‌ترین سلول‌های زندان‌های خلق و پرچم همنشین پاکترین اشخاص انقلابی جامعهٔ ما بوده است و با شهامت و شکیبایی کم مانند، مانند «دکتور» معروف «رمان چاه به چاه» براهنی از کوره‌های آتشین شکنجه و عذاب گذشته و تثبیت هویت کرده است و تا هنوز که هنوز است، یک قطره خون زلال و یک سلول پولادینش به زهر خیانت و نیرنگ مسموم و آلوده نگشته است و چنانچه در یکی از شعرهای زیبای خویش گفته است، به سوگواری هر شاخهٔ برومندی که از تگرگ سانحه شکسته است، چنان چون عقاب زخمی و اسیر سر درد آشنای خویش را زیر بال‌های شکسته‌اش پنهان کرده، تلخ و بی دریغ گریسته است.

استاد باختری به مثابهٔ بزرگترین نظریه پرداز فرهنگی و تابناکترین چهرهٔ شعر معاصر دری، به خاطر کسب شهرت، هرگز به هوچی‌گری و آوازه‌پراکنی که یکی از مرض‌های مزمن شاعران و نویسنده‌گان روزگار ماست، نپرداخته است.

واصف‌باختری در پرورش سالم بسیاری از شاعران نوپرداز و نویسنده‌گان نوآفرین کشور ما، نقش برجسته و تحسین برانگیز داشته است. بناءً حیف است که: در قحط سال اندیشه و احساس نان دانش از وی وام بگیریم و دشنامش بدهیم.

شعرهای انقلابی، جانبخش و همت آفرین استادباختری، سال‌ها پیش از اینکه کشور ما به لانهٔ کرگسان بنیادگرایی چپ و راست مبدل شود، محرک هسته‌های نو پای مبارزه و پیکار بود و درست مانند ترانه‌های انقلابی همسنگران گوارا و کاسترو، در «سیراماسترا»ی بدخشان و هری و پروان، با شور و دلبستگی عجیب و عظیم زمزمه میشد و با ایمان و ایقان کامل شیرازهٔ فریادهای خشماگین ملت شناخته می‌شد، که در آن روزگار، در سوراخ هزاران لانهٔ موش، این همه رهبر و سردار قلابی و کذایی تعبیه نشده بود. البته حساب شهیدان بزرگی چون: مجیدکلکانی، داکتر فیض‌احمد، مینا و حفیظ آهنگرپور کاملاً برون از این دایره است، زیرا اینان با خون خویش روی آفتاب تبعیدی آزادی را سرخ کردند و اسطوره‌وار در راه استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی جانسپردند.

دوستان فرزانه!

در لحظه‌یی که به نگارش این نامه اقدام می‌کنم، مطالب متعلق به شماره‌های دوم و سوم فصلنامهٔ سپیده روبرویم تراکم یافته اند، که باید به آن‌ها رسیدگی کنم ورنه حرف‌های گفتنی کم نیستند. اگر این نامه دریچه‌یی را به سمت یک بحث و مناقشهٔ آزاد کشوده توانست زهی سعادت! و شرط اینکه هیچ طرفی حق استفاده از «خشونت لفظی» را نداشته باشد.

با سلام دوباره

گلنور بهمن ■

گزارش‌هایی از سرزمین جهل و...

طالبان با تجربه از سال گذشته میدانستند که مردم بخصوص اهل تشیع به هر قیمتی در زیارت سخی اجتماع خواهند کرد بناً بعد از چهار صبح تمامی راههای متصل به کارته سخی را مسدود نمودند و به مردم بخصوص هزاره ها اجازه نمیدادند تا به آن منطقه بروند. گردنه سخی را نیز با افراد مسلح شان مسدود کرده بودند تا مانع آمدن مردم از آن راه شوند. به این علت درکابل مردم نتوانستند جنده را بلند کنند اما مردم در مزار شریف با هجوم بر روضه در میان توپ و تانک و اقدامات شدید امنیتی طالبان جنده را بلند کردند و این سنت تاریخی ـ فرهنگی دیرین را زنده داشتند.

طلوع

لت خوردن طالب

روز شنبه ۲۶ ثور ۷۸ چند نفر از «طلبه کرام» ظاهراً به خاطر دریافت پول‌های خود از یک معامله‌دار شان به سرای انصاف مارکیت آمدند. چون معامله‌دار حاضر نبود، طالبان مردم را به باد فحاشی و دشنام گرفته که خانه‌اش را نشان دهند. درین هنگام چند دکاندار مداخله نمودند تا آنان را از دشنام دادن باز دارند، اما طالبان هار به طرف دکانداران حمله نموده و از جمله یک نفر از آنان را زیر سیلی‌های خود گرفتند که با مقاومت یک تن دیگر از دکانداران ریش‌سفید مواجه شدند. طالب ضمن دشنام دادن سیلی‌اش را به صورت مرد ریش‌سفید حواله کرد که دکاندار ریش‌سفید نیز با مشت و لگد به جان طالب افتاد. طالب بعد از لت خوردن مفصل با سر و صورت خونین همراه همدستانش پا به فرار نهاد.

منیر

باجگیری طالبی

به تاریخ ۶ حمل طالبان مربوط فرقه ۱۴ واقع کوتل خیرخانه، میرویس نام عکاس را از «گولایی پارک» حصه دوم خیرخانه به نام اینکه در فرقه ۱۴ عکس چند نفر از اسیران را بگیرد به فرقه بردند. میرویس بعد از رسیدن به آنجا مورد لت وکوب قرار گرفته و متهم به داشتن سلاح می‌شود، کمره عکاسی‌اش ضبط و از فامیلش در بدل رهایی او مبلغ ۱۵۰لک افغانی می‌خواهند. بعد از ده روز که فامیل میرویس برای طالبان پول را می‌پردازند، او رها می‌شود.

تجاوز و تداوی

به تاریخ ۳ ثور به ملالی زیرنتون طالبان دو دختر خرد سال ۱۰ الی ۱۲ ساله را جهت تداوی آوردند. قضیه طوری بوده که طالبان دختران مذکور را از راه با خود برده و بعد از تجاوز، آنان را به وضع جگرخراش به شفاخانه آورده بودند. داکتران بعد از معاینات دریافتند که امکان تداوی آنان در آنجا وجود ندارد و از پذیرفتن آنان معذرت خواستند.

م. ز.

یک بلست سنت پیغمبر

در فرقه نظامی ریشخور که در زمان تسلط گلبدینی‌ها و سیافی‌ها هست و بود آن تاراج و در پاکستان به فروش رسید، اکنون طالبان جابجا شده اند. در جوزای ۱۳۷۷ روزی ۴ تن مسلح پاکستانی وارد قریه مجاور ریشخور شده دهقان‌بچه ۱۷ ساله را که مصروف کار در زمین‌هایش بود مورد بازپرس قرار داده و از او می‌پرسند که یک بلست سنت پیغمبر کدام‌ها اند. دهقان‌بچه که نمی‌داند چه جوابی بدهد. پاکستانی‌ها وی را چنان لت وکوب می‌کنند که از دهن و بینی‌اش خون جاری می‌شود و در همانحال به او می‌گویند که باید بداند که یک بلست سنت پیغمبر عبارتنداز: یک بلست ریش، یک بلست مسواک و یک بلست شانه موی.

ب.ن.

کشتار مردم در سگ‌جنگی طالبان‌ومسعود

● به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۷۷ دختر جوانی که همراه با فامیل خویش به کابل می‌آمد در حالی که می‌خواست از خط اول عبور کند توسط فیر کلاشینکوف افراد مولوی ستار به شهادت رسید.

● به تاریخ ۲۳ عقرب راکتی از جانب قوای مسعود ساعت ۷:۳۰ صبح به پنجصد فامیلی اصابت نمود که در نتیجه تلفات زیادی به بار آورد.

● به تاریخ ۲۹ عقرب بر اثر اصابت یک مرمی D.30 طالبان به خانه طلامحمد در سرای‌شمالی، سه دختر جوان به شهادت رسیده و چهار طفل و دو زن زخمی شدند.

● شام ۲۹ عقرب در اثر اصابت یک راکت لونا از طرف مسعود در قومندانی گارد، یک دستگاه بی‌ایم ۲۱ که در حالت آماده باش قرار داشت منفجر شده به مناطق تهیه مسکن به یک اپارتمان اصابت کرده و

قرار معلوم چهار نفر کشته و دو نفر زخمی بجا گذاشت.

شریف

دزدی فرشته‌های اسلام

حدود ساعت ۱۱ شب سه‌شنبه ۲۰ دلو ۱۳۷۷، هشت تن از طالبان مسلح در قریه خالداری به خانه‌ی داکتر عبدالرسول برای دزدی می‌روند. یکی از پسران داکتر عبدالرسول تازه از ایران آمده و مقدار پولی در خانه داشت. دزدان، داکتر و پسرانش را در اتاقی محبوس ساخته تا ساعت ۲ شب تمام دارو ندار آنان را که شامل پول نقد، زیورات و اسباب خانه بود با خود می‌برند.

بی‌ناموسی آمر شفاخانه

یک نرس بیوه جوان که مادر دو طفل است در حضور مسئولان امربالمعروف و سایر مسئولان عالی رتبه طالبان در استخبارات کابل شکایت نمود که آمر شفاخانه امنیت کابل و دوستانش هر شب نوکریوالی وی مزاحم او شده و قصد تجاوز به او را دارند.اما به اصطلاح مسئولان طالبی هیچ توجهی به دادخواهی او مبذول نمی‌دارند.

اجمل

طالبان به علم و دانش رو می‌کنند!

رادیوی افغانستان که بدون تردید مسخره‌ترین و مبتذل‌ترین رادیوای جهان است، برنامه‌ی جدیدی را تحت نام زیگنال مسابقه ذهنی شروع کرده است. این برنامه در رژیم پوشالی هم وجود داشت که شب‌های پنجشنبه از طریق تلویزیون پخش می‌شد ولی وقتی جهادی‌ها قدرت را بدست گرفتند، از نشر باز ماند. اما در این اواخر طالبان که می‌خواهند به مردم اکت کنند که گویا ضد علم و دانش و سرگرمی برای جوانان نیستند، آنرا دوباره روی کار گرفته اند. برنامه روزهای جمعه ساعت ۹:۳۰ صبح در تالار رادیو افغانستان آغاز می‌گردد. تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان را طالبان و اطفال شان تشکیل می‌دهد. از جوانان و دیگر مردم شهر کسانی می‌آیند که هیچ سرگرمی‌ای دیگر ندارند. افراد امربالمعروف جمعه‌ها هنگامی که مردم تکت می‌خرند و نزدیک رادیو می‌آیند خلاف معمول کسی را لت وکوب نمی‌کنند زیرا می‌ترسند مردم دیگر نه‌آیند و از پول تکت که فی نفر ۵۰۰۰ افغانی است محروم شوند.

ن.ح.ع.

جنازه و ریش و طالب

در ماه ثور ۱۳۷۷، عازم کابل بودم. زمانیکه از دروازه تورخم عبور می‌کردم، طالبان جنازه‌ای را که از پشاور به کابل انتقال می‌یافت متوقف ساخته و مورد تفتیش قرار دادند، بدبختانه میت مذکور فاقد ویزه کابل (ریش) بود. یکی از طالب بچه ها با دشنام های رکیک رفت تا مسئول را بیاورد، زیرا جنازه یکی از بناهای اسلامی طالبی را مراعات نکرده دنیای فانی را ترک گفته بود.

بعد از چند دقیقه شخص مسئول پیدا شد و مستقیم بالای سر جنازه رفته و شروع به دشنام دادن کرد و مطابق نورم های اسلامی طالبی بعد از حواله نمودن چند ضربه‌ی دره بر جسد، اجازه انتقال آن را دادند.

برنامه به چهار بخش تقسیم می‌شود که طالبان طبعاً به بخش دینی آن اهمیت می‌دهند. کاروایی اداره به اصلاح هنر و ادبیات رادیو و ترانه خواندن طالبان در لابلای برنامه به مسخرگی غیرقابل تحمل آن می‌افزاید. یکی از کارکنان رادیو (اسم محفوظ) می‌گوید: «از طرف سگ رادیو (اسحق نظامی) همیشه بالای ما فشار وارد می‌شود که باید همه روزه به وظیفه‌ی خود حاضر باشیم و در صورتیکه یک روز غیرحاضری کنیم باید از معاش یک ماه خود که پول ناچیزیست دست بکشیم.»

ر. س.

«امنیت» در «امارت»

ساحه خوشحال‌مینه، قلعه نیازبیگ، قلعه فاضل‌بیگ و اطراف آن، دوراهی پغمان (کمپنی) چهارراهی قمبر و بلاک‌های آن، خانه‌های مقابل فرقه ۸ قرغه تا قسمت های خواجه‌حجم، مربوط به حوزه پنجم پولیس و استخبارات طالبی می‌باشد.

مردم این ساحات ناچار اند بخاطر حفظ جان و ناموس خود از شر افراد مسلح طالبی که در پوسته‌ها و ماموریت‌های پولیس و حوزه پنجم تنظیم اند شبانه بالای بام‌ها به پاسداری خانه‌های خود بپردازند. اما گزمه‌های سیار قومندانی امنیه کابل و حوزه پنجم پلیس، مردم

را محکوم و تهدید می‌کنند که باعث اخلال امنیت می‌شوند. در اواخر حوت افرادی حوالی ساعت ۸ شب از مسجد به سوی خانه روان بودند که گزمه آنان را بعد از لت و کوب با خود برده و سه شب زندانی کردند. مردم قریه‌ی دیوان‌بیگی از همه بیشتر از این وضع در عذاب اند.

محمدیعقوب یکی از باشندگان قریه‌ی دیوان‌بیگی می‌گوید که هر شب دو تا سه خانه در این قریه دزدی می‌شود. افراد مسلح روزانه به بهانه‌ی گزمه در کوچه‌ها گشت زده و خانه‌ها را نشانی و از طرف شب آنها را تاراج می‌کنند. در صورت مقاومت صاحب خانه یا افراد خانواده حتماً زخمی و یا کشته می‌شوند.

در قریه‌ی قلعه عبدالعلی، خانمی که به دفاع از شوهر خود برخاسته بود با قنداق تفنگ به قتل رسید و مبلغ ۴۰۰۰ کلدار آنان به سرقت رفت.

● در شب دوم حمل ۱۳۷۸ دکان محمد واقع در سرک عمومی کوته‌سنگی متصل قلعه فاضل‌بیگ به یغما رفته و برعلاوه‌ی اموال دکان مبلغ سی‌لک افغانی نیز از آن ربوده شد.

● خانه کاکا روف دهقان که خود و پسرانش از راه اجاره‌داری قطعات کوچک زمین زندگی خود را تأمین می‌کنند، سه بار مورد تهاجم افراد مسلح گزمه قرار گرفت که در اثر سروصدای اهالی دزدان فرار کردند. سرانجام کاکا روف چاره را در این دید که از خانه خود به درون ده نقل مکان کرده و زندگی سخت‌تری را سپری کند.

● آغامحمد یکی از کلان‌های قلعه فاضل‌بیگ می‌گوید: «خانه‌ام را دزدیدند، موتر پسرم را بردند اما هنوز هم دست بردار نیستند. هر شب پهره داری می‌کنیم، ما مردم بیچاره هم در زمان خلق و پرچم، هم ربانی و هم فعلاً که طالبان آمده اند مورد ستم و زجر قرار داریم.»

● در ساحه کوته‌سنگی یک دکان رهنمای معاملات و یک دکان سماوار دزدی شد. دو نفر دزد آن که مسکونی میدان بودند دستگیر شدند ولی چون با طالبان ارتباط داشتند بعد از یکی دو روز رها گردیدند.

● در قلعه‌ی نیازبیگ در اواخر حوت ۱۳۷۷ دو خانه به سرقت رفت. از مالک یکی از آنها تاج‌محمد، دزدان دو تخته قالین و یک مقدار ظروف چینی و نکلی او را بردند. تاج‌محمد نیز آن خانه را ترک گفته جای دیگری کوچ کرد.

خانه دومی عقب حمام و مربوط جان‌محمدقاضی می‌باشد که عصر ۲۶ حوت سه مرد مسلح وارد خانه شده و به این بهانه که بخاطر رفت و آمدهای شبانه در آن مشکوک اند تلاشی می‌کنند. بعد از جستجو مقداری اموال قیمتی و یک پایه رادیو کاست را با خود می‌برند. وقتی مالک خانه به ماموریت مراجعه می‌کند، برایش گفته می‌شود: «افراد ماموریت همه حاضر اند، کسی جایی نرفته، شاید دزد از همان اهالی باشد بالای هرکس که شک داری شهرت او را بده ما او را دستگیر می‌کنیم، بروید خانه‌ی تان».

فردای همان روز (۲۷ حوت) طالبان حوزه پنجم مالک خانه را خواسته و می‌گویند که او دیروز شام اطلاع دزدی را داد ولی تا هنوز دزد را پیدا نکرد چرا؟ و گفتند باید هر چه زودتر شهرت مکمل افراد خانه و جوانان بیکار را ترتیب و تسلیم حوزه نماید در غیر آن دزد خودش خواهد بود. مالک خانه فردا به ولایت وردک می‌گریزد تا از شر زیادتر نجات یابد.

● منزل حاجی طالب‌شاه معاون ریاست استخدام وزارت معارف که در مقابل فرقه ۸ قرغه موقعیت دارد در شب عرفه عید قربان از طرف افراد مسلح محاصره و ۱۰ تا ۱۲ نفر از طریق دیوار وارد خانه شده افراد خانواده را که همه خواب بودند در یک اتاق بسته بالای آنان لحاف را می‌اندازند و زنان را به داخل اطاق دیگری قید می‌کنند. بعداً با خاطر آرام به تلاشی منزل پرداخته و با بردن دار و ندار حاجی طالب شاه سراغ منزل برادرش محمد شفیق در جوار آن می‌روند. ساعت سه شب به عین شیوه آن خانه را هم می‌زنند. حاجی طالب شاه و برادرش ساعت ۱۰ صبح اول به نظام قراول فرقه ۸ رفته و جریان را اطلاع می‌دهند و بعداً عازم حوزه پنجم پولیس شده از سرقت خانه‌هایشان می‌گویند در مقابل آمر به آنان هدایت می‌دهد: «بالای هر شخص قریه که شک دارید بگویید تا آنان را زندانی کنیم...» شفیق و برادرش با اظهار اینکه «اهالی قریه دزد نیستند، دزد اموال شما هستید» حوزه را ترک می‌کنند.

سمندر

طالبان د غلا نوی لاری لټوی

د هغه وخت څخه چې طالبانو پغمان نیولی دی، نه یواځې دا چې غلا گانی‌کمی شوی ندی، بلکه لایی زیاتوالی موندلی. د ۱۳۷۸ کال د حمل په میاشت کی بالاخره خلک ددی غلا گانوڅخه په تنگ راغلل او د سپین‌ږیرو یو هئیت، سرپرستی شورا ته ورغی او دا مسئله یی ورته وړاندی کړه. خو د هغوی اقدام دا وو چې د کابل طالبان به د شپی له‌خوا د گزمی لپاره راځی او هم به د سیمی خلک په نوبت سره پیره کوی.دا کار بیا هم د طالبانو په گټه پای ته ورسیده ځکه چې گزمه کوونکوطالبانو به د سیمی خلک مجبوره‌ول چې پیسه‌داره کورونه ورونبئی او په دی توگه هغوی ژر وکولای شی غلا وکړی او خپل هدف ته ورسیږی.

د پغمان ولایت په نورو سیمو لکه سرآسیا، دوغ‌آباد او ده‌دانا او نورو شاوخوا سیمو کی غله طالبان په رڼا ورځی د تلاشی په نوم د خلکو کورونو ته ننوځی او بیا د شپی له خوا راځی او د هغوی د کورونوټول څیزونه له ځان سره وړی او د کور خاوند گواښوی چې حوزی ته د شکایت په صورت کی به ژوندی پاتی نشی. غله طالبان د حوزی څخه نه‌ویریږی. خبره داده چې هغوی نه‌غواړی حوزه د

هغوی د غلا څخه خبر شی. څکه چی بیا ورته د طالبانو د غلا اندازه معلومیږی او په تقسیمولو یی شخړه رامینځ ته کیږی. د بیلگی په توگه:

د ۱۳۷۸ کال د حمل په میاشت کی په سرای شهزاده کی د طلافروشی یو دکان د شپی له خوا لوټ شو. کله چی ددغه دکان مالک حوزی ته ورغی او د تاوان غوښتنه یی وکړه، د حوزی آمر په ځواب کی وویل چی: «ته په کرامو طالبانو تور لگوی او په هغوی غلا اچوی. حال دا چی هغوی د جهاد لپاره راغلی دی. په خپله دی دکان قلفول هیر شوی او اوس تاوان زمونږ نه غواړی.» د حوزی آمر امر وکړ چی دغه دکاندار د وهلو ټکولو لاندی ونیسی تر څو چی ووایی دکان یی په خپله نه ؤ قلف کړی.

طالبانو د غلو په ځای بی‌گناه سړی اعدام کړ

د ۱۳۷۸ کال دثور په ۱۶ نیټه دپغمان ولایت د یو اوسیدونکی کور ته طالبان دشپی له خوا د غلا په خاطر ورننوتل. خو د کور خاوند راویښ شو او په هغوی باندی یی دزی وکړی چی په نتیجه کی یی یو طالب مړ شو او نور یی وتښتیدل. کله چی د کور خاوند حوزی ته ورغی او د هغوی څخه یی د مړ شوی طالب د پیژندلو غوښتنه وکړه، د حوزی آمر چی په خپله یی په دغه غلاکی لاس درلوده، په هغه یی تور ولگوو چی بی‌گناه طالب یی مړ کړی دی او باید اعدام شی. هغه ورته هرڅومره وویل چی دغه طالب غل و او غوښتل یی زما دکور ټول څیزونه غلاکړی خو طالبان یی ونه‌منی او بالاخره دغه کس بی له کومی گناه اعدامیږی.

طالب، طالب دی افغانی او پاکستانی نه‌پیژنی

د ۱۳۷۸ کال د ثور په ۱۹ نیټه یو پاکستانی‌طالب د نورو خلکو سره په یو ملی‌بس کی ناست وو. کله چی موټر نوی ښار ته ورسیده، د انصاری په څلور لاری کی دغه طالب غوښتل چی کښته شی. هغه یو بل سواری ته چی مخه یی ورله نیولی وه وویل چی لاره ورکړی. دغه سواری هم په ځواب کی ورته وویل چی «چلو چلو». دا خبره په پاکستانی‌بده ولگیده او دواړو ترمینځ خبره کنځلو او وهلو ته ورسیده. خو په دی وخت کی یو کندهاری طالب د پاکستانی‌طالب نه په دفاع راپاڅیدو او هغه بل کس ته یی اخطار ورکړ: «چی که آرامه نشوی نو حوزی ته دی بیایم څکه چی ته د طالبانو سره ضدیت لری او دا پاکستانی‌میلمه دی او د جهاد لپاره دلته راغلی دی.» کله چی دغه طالب د موټر څخه کښته کیدو، نو په موټر کی سپرو خلکو ته یی ډیره پوچه کنځله وکړه.

«د دی ژوند نه مرگ ښه دی»

د ۱۳۷۸ کال د ثور د میاشتی په دیرشمه نیټه یو ځوان هلک په داسی حال کی چی گدایی یی کوله، د یو دکان مخی ته ودریده او د دکاندار څخه یی کمک وغوښته او ویی وویل چی: «په کور کی څه نلرم، اولادونه می وږی دی، گرچه زه د دولت مامور یم خو معاش نلرم. نه‌پوهیږم څه وکړم. کار هم نه پیدا کیږی.» کله چی دکاندار ورته د څه شئی ورکولو نه ډډه وکړه، نو دغه ځلمی هلک په سورو سورو په ژړا شو او ویی وویل چی «ددی ژوند نه مرگ ښه دی.»

د فاشیستو طالبانو جنایت

د ۱۳۷۸ کال د جوزا د میاشتی په دریمه نیټه د ۳۱۵ عسکری قطعی طالبانو غوښتل سپی ووژنی څکه چی ډیر شوی و او د شپی له خوا یی هغوی ته مزاحمت کوو. کله چی هغوی په سپیانو باندی ډزی وکړی، په ترڅ کی یی یوه اوه اته کلنه هزاره نجلی ولگیده. خو طالبانو په دی خاطر چی هغه هزاره وه، پر ځای پریښوده او خپل کار ته یی ادامه ورکړه. د نجلی مور هغه شفاخانی ته ویوړه خو معلوم نشو چی مړه شوه او که ژوندی پاتی شوه.

د طالبانو نامشروع اړیکی

د تایمنی د پروژی په دوهم سرک پوری مربوط جومات ملا چی طالب او په ملابابا مشهور دی، په همدغه سرک کی د نصرو چی ټکسی‌ران دی او سهار د کور څخه وځی او د شپی ناوخته کور ته راځی، د ښځی سره اړیکی پیدا کړی وی. د هغوی د مناسباتو څخه ډیر وخت تیریږی. بالاخره د کور ماشومان دغه خبره خپل پلار ته کوی‌او پلار یی سمدلاسه ملا پسی ورځی او ورڅخه پوښتنه کوی، خو ملا ورته وایی چی ملا، طالب او مولوی هیڅکله داسی اړیکی نلری او دا دروغ دی. نصرو د کوڅی د خلکو څخه پوښتنه کوی، خو خلک هم د ملا له ویری څه نه‌وایی او یواځی توبی وکاږی. نصرو نه‌پوهیږی چی څه وکړی آیا خپله ښځه ووژنی او که ملا او یا دواړه؟

همدا شان د همدی پروژی (تایمنی) د یو بل جومات ملا چی هغه هم طالب و، د جومات په څنگ کی ځان ته کور جوړوی او د کناراب

کړکی د خپل همسایه کور خوا ته چی هراتی او انجنیر وو او دوه پیغلی لورگانی یی درلودی، پرېږدی، د همدی کړکی له لاری ددغه انجنیر د مشری لور سره رابطه پیدا کوی او خبره دی حد ته رسیږی چی نجلی له دغه طالب ملا څخه حمل اخلی او طالب د نجلی پلار بالاخره مجبور وی چی دا دواړه واده وکړی. څو مودی وروسته ددغه ملا طالب په کورکی بی‌مودی ماشوم پیدا کیږی او له هغه ځایه چی طالب خلکو ته ځواب نه‌لری، هغه ځای پرېږدی او پیښور ته تښتی.

هرات

س.ز.

طالب هراتی و دریور قندهاری

در یکی از پسته‌های امنیتی طالبان هراتی که در میرداد موقعیت دارد طالبی که می‌خواست خود را به موترها برساند به موتر ۳۰۲ دست داد. دریور که قندهاری بود به آن اعتنا ننموده و توقف نکرد. طالب فیر هوایی نمود تا دریور را متوجه سازد. موتر ایستاده و طالب وارد آن شد. دریور در اول که طالب را نشناخت از کجا است بسیار به وی احترام قایل شد ولی به مجردی که فهمید طرف هراتی است تفنگش را در موتر از وی گرفته و او را به شدت به باد توهین و تحقیر گرفت. طالب هم که در حضور دیگران خود را شرمسار شده یافت از موتر پایین شد.

جوانان نمی‌خواهند قربانی طالبان شوند

روز عید قربان بیش از ۵۰۰۰ نفر که جهت ادای نماز به عیدگاه ولسوالی شیندند جمع شده بودند و ملاها به نوبت به سخنرانی‌های تکراری خود می‌پرداختند. گدایانی که داخل قطارها موجود بودند ذریعه افراد مسلح طالبان به زور کشیده می‌شدند. مولوی‌عبداله بالای منبر چند مراتبه شکر خدا را به جا آورده و خطاب به مردم گفت که ازین روز بهتر به ما میسر نمی‌شود که تمامی مردم لنگی (عمامه) دارند. بعد مولوی‌بُر رئیس امربالمعروف ولسوالی شیندند اعلان داشت که تعداد جوانانی که حاضرند خود را در راه اسلام مانند اسماعیل پسر حضرت ابراهیم قربانی کنند و به جهاد مقدس بروند دست بالا کنند. بعد از چند بار تکرار این حرف هشت نفر دست بلند نموده و از آن جمله یکی هم در آخر گفته بود که از متن موضوع چیزی نفهمیده ناآگاهانه دست بلند نموده بود.

ف.ق.ع.

مرده پولی طالبان

از چند سال به این طرف طالبان در هرات مردم را مجبور کرده اند که قریه‌های بزرگتر دو نفر و قریه‌های کوچکتر یک نفر را به عنوان «بسیج» به جبهات جنگ بفرستند. این افراد به معاش ماهوار از صد لک و یا بیشتر و در مناطق مرزی حتی تا پنجصد لک از طرف مردم اجیر می‌شوند. مبلغ فوق بالای افراد بالغ قریه محاسبه می‌شود و هرکس سهم خود را داده و بعد از این که مبلغ مذکور توسط قریه‌دار جمع‌آوری گردید به فرد به اصطلاح بسیجی پرداخته شده و او برای مدت یک ماه و یا به تناسب پول، برای مدت دو ماه به جبهه فرستاده می‌شود که اگر بخت با وی بود زنده برگشت با آن پول شکم گرسنه خود و اولادهایش را چند صباحی سیر می‌کند ولی اگر کشته شد خانواده‌اش برای همیشه از نان‌آور محروم می‌شوند.

فردی به نام عبدالفتاح ولد عبدالقدوس از قریه «چونگر» ولسوالی انجیل هرات با معاش یکصدوبیست‌لک افغانی از طرف مردم به جبهه فرستاده می‌شود و روز شانزده ثور ۷۸ جنازه‌اش را به خانواده‌اش تحویل می‌دهند. ولسوال انجیل ملاحمیداله‌آخند برای قریه‌دار مذکور مکتوب می‌فرستد که از مردم قریه مبلغ پنجاه لک دیگر جمع‌آوری کرده و به ولسوال بیاورد که روز فاتحه گیری مقتول آن را به خانواده‌اش بسپارد. پنجاه لک افغانی از مردم جمعآوری و به ولسوال صاحب تحویل می‌گردد. فردا که مراسم فاتحه در مسجد جامع قریه برگزار می‌گردد ولسوال با چند نفر کلاشنکوف بدست موی دراز و پاچه بالا داخل می‌شود و بعد از اتحاف دعا مبلغ سی لک افغانی را به بازماندگان مقتول می‌دهد. مردم به همدیگر می‌گفتند که ولسوال از پنجاه لک حتماً بیست لک دیگر را به عنوان مرده پولی حق مسلم خود دانسته است.

ج.ب.

کودتای مزدوران ایران در هرات

قرار بود نیروهای حزب وحدت با همدستی دولت ایران در شهر هرات جابجا شده و در فرصت مناسب عملیاتی را در آنجا آغاز کنند و همزمان با آن سایر نیروهای شان همراه سپاه پاسداران ایران از مرزهای ایران ـ افغانستان به پیشروی در داخل افغانستان دست زنند. همچنین نیروهایی از جمعیت اسلامی که گفته می‌شد یحیی سیوشانی شاروال سابق هرات نیز با آنان است در قسمت «طاقچه و طاقان کوه»

واقع ولسوالی «پشتون زرغون» هرات گرد آمدند تا آنان نیز هماهنگ با این عملیات کار کنند اما از آنجاییکه این نیروها فاقد انضباط می‌باشند این پلان از همان آغاز چنان افشا بود که مردم کوچه و بازار از آن حرف می‌زدند و می‌گفتند: «عنقریب هرات زیر و رو می‌شود» بعضی‌ها نیز می‌گفتند که یا پلانی در کار نیست که طالبان چنین بی‌تفاوت اند و یا دامی خطرناک برضد آن از طرف طالبان گسترده شده است.

طالبان ابتدا به طاقچه و طاقان حمله نمودند و با کشته، زخمی و اسیر کردن تعدادی از نیروهای آنجا کار شان را یکسره نمودند. سحرگاه روز بعد مردم با اجساد آویزان شده اعضا و قومندانان حزب وحدت در چوک‌های شهر هرات مواجه شدند که درست معلوم نیست در اثر گستردن «دام خطرناک» چنین شد و یا بر حسب تصادف و افشا شدن‌مراکز شان توسط تعدادی از افراد خود آنان از درون.

به هر حال طوریکه بیشتر مردم معتقد اند مرکز این عملیات در قریه شیعه‌نشین جبرئیل قرار داشت که شخصی به نام حاجی خداداد معاون قاری یکدست قومندان مشهور حزب‌اله و بعداً حزب وحدت قومندانی آن را به عهده گرفت که بعد از کشته شدن جسدش در شهر آویزان شد. این مرکز روز قبل از شروع قیام توسط تعدادی از اعضای خود آنان با پلان عملیات افشا می‌شود که طالبان به آنجا یورش برده و طی عملیات مختصری تمام اعضای کمیته رهبری را دستگیر و اعدام می‌کنند.

مرکز دیگر قیام در منطقه پل خیمه‌دوزان قرار داشت طوریکه مدتی قبل شخصی خانه‌ای بزرگی را در منطقه نوساخت پل خیمه‌دوزان گرو و دو موتر اسباب و اثاثیه را در آنجا تخلیه می‌کند. در روزهای اخیر رفت و آمد آدم‌های بیگانه و رنگارنگ در خانه زیاد می‌شود که شک اهالی را برمی‌انگیزد و مردم به شخصی که از طرف طالبان در آنجا سلاح دارد، گزارش می‌دهند. آن شخص داخل خانه شده و دو نفری راکه در آنجا بودند دستگیر کرده و بعد از گشتن خانه‌ها متوجه مقادیر زیادی اسلحه و مهمات می‌شود. با گزارش او طالبان بلافاصله با چند موتر آمده و سلاح و مهمات را با افراد خانه با خود می‌برند. حینی که طالبان مصروف تخلیه خانه بودند یک موتر سراچه داخل کوچه می‌شود و در سر کوچه از مردم علت ازدحام اهالی را می‌پرسند و چون متوجه موضوع می‌شوند به عقب گشته و فرار می‌کنند. طالبان بالایش فیر می‌کنند که به هدف نمی‌خورد. چند ساعت بعد موتر مذکور در جاده مخابرات بدون سرنشین ولی با ده میل سلاح یافت می‌شود به گفته بعضی از مردم در داخل این خانه تعداد زیادی بشکه بیست لیتری نفت نیز موجود بود که از مرمی کلاشنکوف پر شده بودند. نیروهای حزب وحدت این پایگاه را جهت حمله بالای فرقه هرات و یا مصروف نگهداشتن و جلوگیری از حرکت آن انتخاب نموده بودند.

مقابل قول‌اردوی نمبر ۴ هرات نیز در یک دکه و یا کانتینی مربوط یک هزاره نیز ده میل سلاح یافت شد ولی صاحب آن‌ها فرار کرده بود.

بعد از این حوادث طالبان شروع به دستگیری شیعه‌ها و بخصوص هزاره‌ها نمودند و صدها تن آنان را در شرایط بسیار سخت و چندین روز در زندان‌ها و توقیفگاه‌ها نگه داشتند که بعد تعدادی را رها نمودند اما بیشتر شان تا هنوز در حبس بسر می‌برند.

هاشمی

س.ز.

خودسوزی زنان

به تاریخ ۱۸ ثور، شیما ۲۲ ساله دختر محمدانور باشنده قریه تنگ‌آباد ولسوالی انجیل که چهار سال قبل به ازدواج پسر خاله‌اش وکیل‌اور از قریه پرک در آمد دارای دو پسر خرد سال بوده و حامله هم بود، در اثر نابسامانی‌های خانوادگی در حالیکه چند روز پیش بر اثر لت وکوب سه جای سرش شکسته بود خود را با پترول به آتش کشید و بعد از چهار روز در شفاخانه هرات جان سپرد.

در این شفاخانه به طور اوسط هفته‌ای دو زن سوخته با زندگی وداع می‌گویند.

پرچمی ـ طالبی که «لیلة القدر» را دید

بعد از فرار اسماعیل خان از هرات و تسلط طالبان، روزگار مردم تیره‌تر گشته و به خیل گدایان افزوده شده و فقر بیداد می‌کند.

شخصی به نام رحیم «پنگ منش» (مشهور به پلشتورک یعنی غچی) که یکی از کادر های سرشناس و دو آتشه پرچمی بود، از برکت جاسوسی و ارتباط با ملا عبدالرزاق آخند، سرپرست ولایت هرات وظیفه اداری خدمات هرات را به خود اختصاص داد. ملا عبدالرزاق با استفاده از این نوکر خود ملیون ها افغانی را از بیت‌المال کشیده و به حسابهای شخصی خود رساند. ملاعبدالرزاق آخند رفت و ملا «پنگ منش» آخند مانند سابق به اختلاس و رشوه ستانی خود ادامه داد. اکنون این میهنفروش طالب شده صاحب موتر تیلر، موتر سراچه و مبالغ هنگفتی پول نقد می‌باشد و خانه‌ای در حدود ۶۰۰۰ لک در قول‌اردو خریده است. این تغییر در زندگی و وضع اقتصادی «ملا پنک منش» اخند در حالی صورت می‌گیرد که مردم هرات همه روزه از فروش اجناس خانه و جایداد امرار معاش می‌نمایند و تجار همه ورشکسته و فراری شده اند، اما ملا صاحب پرچمی به گفته خودش ۵۰ الی ۱۰۰ لک افغانی درآمد دارد و چنین تبلیغ می‌کند که «لیلة القدر»

را دیده و از خداوند خواهش نموده است تا برایش مال و دارایی دهد!

رحیم خان، دختر ملا وزیر محمدآخند (قبلاً ولسوال شیندند) را به مبلغ ۱۲۰۰ لک افغانی برای پسر خود «خریداری» نموده و به گفته خودشان تاکنون صرفاً برای یک فاتحه (شیرینی دادن) بیش از ۱۰۰۰ لک افغانی مصرف نموده است.

بچه‌های انگلیس در جستجوی غنایم پدران‌شان

انگلیس ها در قرن ۱۹ به خاطر اهداف استعماری دست به فریبکاری های گوناگونی می‌زدند. از جمله تبلیغات دروغ راه می‌انداختند که در فلان زیارت و یا قبر شیخ و یا پیری خوابیده است و نام های ساختگی به آنان می‌دادند که در این مثال صدها ملاعبداله و یا پیرکرم‌شاه و پیر چهل متری و پیرسرخ و غیره را در نقاط مختلف می‌توان مشاهده کرد. ولی واقعیت این است که انگلیس ها موقع فرار از این سرزمین زیورات و اشیای گرانبها را که دزدیده بودند در جاهای معین زیر خاک دفن می‌نمودند و جاهای دفن شده را به شکل قبر و یا زیارت درآورده و نام زیارت را بر آن می‌نهادند به خیال آن که دوباره بر گردند و اشیای گرانبها را بیرون کشند.

در این اواخر که زمینه یورش ملاها و طالبان پاکستانی به افغانستان آماده شده تعدادی به نام جماعت تبلیغی و یا گروپ های بازگیر و گیاه‌شناس در شهر ها و دهات درگشت و گذار می‌باشند و از مردم هر منطقه مناطق مهم و تاریخی را می‌پرسند. در حمل ۱۳۷۶ در شیندند بعد از گشت و گذاری چند، شبی زیارتی به نام امام غریب را در سنگستان زیر و رو می‌کنند و فردای آن مردم در قسمت های حفر شده نقش کوزه و دیگ را در بین گل و خاک قبر می‌بینند اما هیچکس عاملین این کار را نمی‌داند.

چند شب بعد قبری در قلعه گاودار کنده می‌شود. ۳ روز بعد قبر شیخ حق در قله کوه خیفان کنده و خراب می‌شود. در حوت ۱۳۷۷ در قریه خم‌مظفر در رود ادرسکن گروهی هفت نفری به نام جماعت تبلیغی با کتابی به نام «فضایل اعمال» وارد شده و داخل مسجد اتراق می‌کنند، گروه تبلیغی که کم کم پشتو حرف زده می‌توانند تا پنج شب مسایل اسلامی و دینی را بعد از نماز به مردم تبلیغ می‌کنند تا شب پنجم تبلیغ گروه ادامه دارد اما شب ششم از منطقه غیب می‌شوند. صبح مردم می‌بینند که زیارتی به نام پیرسرخ کنده و خراب شده است. قبر را به اندازه چهار متر حفر کرده بودند و علاماتی به شکل جای کوزه و شکسته های اشیای سفالی در اطراف قبر دیده می‌شد. ملاامام مسجد و مردم کاملاً پی می‌برند که کار کار مهمانان ناخوانده است. اما وقتی دولت طالبان را در جریان می‌گذارند، آنان در مقابل ملا و عده‌ای از مردم منطقه را چند روز به زندان می‌اندازند.

به تاریخ ۸ سنبله ۱۳۷۸ در پهلوی ولسوالی شیندند قبری را به عمق ۲/۵ متر کنده بودند اما طوری که از نزدیک دیدم هیچ آثار و علایم مرده و گور در آن دیده نمی‌شد ولی جاهایی به شکل نقش دو کوزه و یک تغار که از قبر کشیده شده بود پیدا بود، دیده می‌شد. باز هم طالبان و پدرخوانده‌های پاکستانی شان را عاملین این عمل می‌دانند. طالبان به منظور گم کردن رد پای خود مردم همجوار آن قبر و زمین را دو روز در محکمه قرآن و قسم می‌دادند ولی هیچ کس چیزی برای گفتن نداشت.

فیصله طالبی

در اوایل ماه سرطان ۱۳۷۸ شخصی به نام آقاشیر، مشهور به خیاط که یک فرزند دارد و او هم در قومندانی هرات طالب می‌باشد، جهت مطالبه زمین هایش نزد کاکای خود در قریه واخل مربوط ولسوالی شیندند رفته، عریضه‌اش را به ولسوالی پیش نموده ولی آنان او را به شورای محل مربوط راجع می‌نمایند. شورای محل او را به خانه کاکایش در واخل می‌فرستد که بعد از مشاجره‌ی لفظی و لت و کوب دوباره به طرف ولسوالی می‌آید و در بین راه یکی از پسران کاکایش که طالب می‌باشند پیش روی آقاشیر را گرفته و بالایش رگبار می‌نماید که مسئله تاکنون لاینحل بوده و دعوی به نقطه اول خود است.

خریداری دختر توسط مولوی

در اوایل اسد ۱۳۷۸ انجنیر قیوم از زیرکوه شیندند، دختر جوانش را در بدل چهارهزار لک افغانی برای معاون قول اردوی نمبر ۴ هرات که یک مولوی است، می‌دهد. دخترک تا حال چندین مرتبه دست به انتحار زده ولی موفق نشده است.

● طی یک ماه بیش از ۲۷ قتل عمدی و ترافیکی در ولسوالی شیندند اتفاق افتاده که هیچیک اصلاً پیگیری نشده است.

طالب بی‌ناموس و قتل یک نوجوان

به تاریخ ۲۲ اسد ۱۳۷۸ ساعت دوازده ظهر نوجوانی ۱۵ ساله به نام گلابشاه فرزند ظاهر مسکونه تحت بازار شیندند، سوار بر موترسایکل به طرف ولسوالی شیندند می‌رفت. او که از قبل زیر تعقیب یک طالب بود در قسمت «چاونی» شیندند با طالب مذکور روبرو می‌شود. طالب او را توقف داده و می‌خواهد تا وی را به میدان هوایی شیندند برساند. نوجوان عذر می‌آورد که برادرش گلکاری دارد و منتظر است و برایش نان می‌برد. طالب اصرار می‌ورزد، اما نوجوان ناگهان فرار می‌کند. طالب به دنبالش می‌دود و با تفنگچه او را تهدید می‌کند. در کوچه‌ی

چاونی، از وارخطایی موترسایکل جوان خاموش می‌شود. طالب خود را به وی رسانده و باز اصرار می‌ورزد که وی را به میدان هوایی ببرد. ولی زمانی که می‌بیند گلابشاه قبول نمی‌کند او را زیر لت وکوب گرفته و بالاخره با فیر پنج گلوله به سر و صورت و سینه‌ی نوجوان از محل فرار می‌کند. گلابشاه در راه شفاخانه جان می‌سپارد. اقاربش همراه با حدود سیصد نفر از مردم جنازه بردوش بین بازار شیندند با شعار های «مرگ به طالبان»، «ولسوال قاتل را بدهد» وغیره به دروازه‌ی ولسوالی می‌روند. ولسوال به طالبان امر احضارات را داده همه با سلاحهای خود پشت بام ولسوالی می‌روند. ولسوال به مردم می‌گوید «قاتل نزد ما بندی است، شما جنازه را دفن کنید، بعداً ما قاتل را قصاص می‌کنیم.» مردم باز هم تا قبرستان شعار می‌دادند و بعد از مراسم دفن کسی قاتل بی‌ناموس را ندید. ولسوال به مردم گفت که قاتل از نزد مان فرار کرده است.

ملابور که مشهور به سگ و مدیر امربالمعروف شیندند می‌باشد به چند طالب دیگر که پهلویش ایستاده بود می‌گفت: «همه‌ی مردم این مناطق کافر اند اگر ما باکیبل و تفنگ ساعت ها بدویم و تلاش کنیم اینها به خاطر نماز جمعه جمع نمی‌شوند، حالا که مسئله گکی علیه طالبان پیدا شده ببین که چقدر مخلوق جمع شده، اینها اصلاح نمی‌شوند.»

گلداد عظیمی

ملا و معلمان

در سال ۷۸ بعد ازگذشت امتحانهای چهار ونیم ماهه در مکاتب، شاهد تصفیه و راندن یکتعداد معلمان با تجربه و پایه‌ای مکتب ها به بهانه های گوناگون از جمله نسبت دادن آنان به احزاب خلق و پرچم هستیم که از شمار این استادان میتوان نام روح‌الامین معلم کیمیا، شمس معلم بیولوژی و فایض معلم انگلیسی و جغرافیه لیسه انقلاب هرات را متذکر شد.

همچنین مولوی غلام حضرت مدیر لیسه انقلاب همینکه با موتر سایکل خود وارد محیط مکتب میشود با چوب و شلاق همه شاگردان را زیر لت وکوب قرار میدهد و با الفاظ کثیف و غیر انسانی معلمان را به بهانه‌ی ریش، مو، لنگی وغیره مورد عتاب و خطاب قرار داده و اطفال صنوف پایین را مانند توپ شوت میکند.

ج.ح.

اخاذی آمر خاد طالبی

به تاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۷۷ خاد طالبان ذبیح‌اله فرزند حبیب‌اله مسکونه قریه نصرآباد را به جرم این که برادرش با مخالفین طالبان همکاری دارد، دستگیر می‌نمایند. آمر خاد، ذبیح اله را که یک موتر تویوتا داشت زیر لت وکوب می‌گیرد تا اقرار کند که موتر را از پولی که از مخالفین گرفته خریداری کرده است. وقتی آمر خاد این اقرار را می‌گیرد بلافاصله موتر را به طرف بلدک می‌برد و بعد از یک ماه بر می‌گردد و ذبیح‌اله را به کمک سه نفر به نام های مولوی هاشم، خطیب حبیب‌اله و ارباب گل‌آقا می‌فریبد تا مقدار صد لک افغانی بپرازد و موتر را بگیرد. ذبیح‌اله مبلغ را می‌پردازد ولی پول بین آمر خاد و آن سه نفر تقسیم می‌شود و موتر تا امروز، در دست آمر خاد است.

م. ن.

طالبان و معارف

سندی از امر و نهی طالبی در امور معارف

«رهنمایی ریاست عمومی معارف ولایت هرات

۱ـ استادان و شاگردان باید به لباس شرعی ملبس باشند، یعنی ریش، عمامه و باقی سنن قولی و فعلی و تقریری مراعات گردد.

۲ـ متعهد بودن استادان و شاگردان به دستورات مقام امارت اسلامی و اطاعت و پیروی از آن.

۳ـ باید هیچ تصمیم و تصویب بدون مشوره مقام امارت و ریاست معارف صورت نگیرد.

۴ـ ارزیابی فعالیت‌های عمومی استادان و شاگردان در امور تدریسی هر مدرسه در ختم سال.

۵ـ ترتیب نمودن تقسیم‌اوقات و مشخص نمودن وظایف مامورین و اجیران هر مدرسه و عدم تشبث آنها به وظایف دیگران.

زمونږ خلک د طالبی او جهادی بنسټپالو د ټولو ظلمونو، خیانتونو او بی‌ناموسیو پای یواځې د سیاسی ډگر څخه د هغوی په له‌منځه وړلو کی وینی!

۶ـ باید هر مدرسه کتاب اساس و حاضری استادان و شاگردان وغیره منسوبین آن با معه کتاب سند معرف جنسی، دفتر توزیع کتب، کتاب معاینه وغیره کتب اداری داشته باشد.

۷ـ دخول و خروج استادان به مشوره مقام ریاست معارف بوده و در زمینه از منسوبین مدارس طالب هدایت شوند.

۸ـ در هر مدرسه برای برای پیشبرد، لایحه‌ی تدریسی از وزارت تدریس ضرور است.

۹ـ در اخیر هر برج علاوه بر اخذ معاش و اعاشه بر مسئول و یا ناظم مدرسه ضرور است که نتیجه و خلاصه روزهای گذشته را به مقام ریاست اطلاع داده و طالب هدایت شوند.

۱۰ـ در مدارس لیلیه ترتیب نمودن انجمن در شب‌های جمعه و بیدار ساختن طلاب از عقاید غیرمذهبی وغیره که نظارت و کنترول انجمن توسط رئیس مدرسه یا یکی از استادان باشد.

۱۱ـ تعلیم و تربیه باید مطابق فقه باشد.

۱۲ـ باید رئیس و ناظم مدرسه از دیانت کامل استفاده نموده و از هر نوع خیانت خودداری نموده و راپور کمبودی طلاب را به مقام ریاست ارائه فرماید.

۱۳ـ استادان و طلاب مدارس لیلیه نیز پابند حاضری باشند و در صورت کدام ضرورت رقعه روزهای خود را به کتاب حاضری معامله نماید.

۱۴ـ شروع و فعالیت‌های هر مدرسه در مجمع طلاب و استادان به تلاوت قرآنکریم و سپس به خطاب اصلاحی یکی از علمای جید مدرسه مربوط بپردازد.

۱۵ـ هر استاد موظف است تا قبل از شروع هر درس پنج «دقیقه» از کتاب تعلیم اسلام به طلاب درس داده و چند لحظه در مورد اخلاق و سیرت رسول اکرم (ص) و خلفای راشیدین و اصحاب کرام و بزرگان رهنمایی نماید.

۱۶ـ هیچ یکی از استادان مدارس و مدرسین لیلیه و نهادیه حق ندارند بدون استادان ریاست عمومی معارف جلسه و سیمینار دایر نماید.

۱۷ـ هر یک از استادان و شاگردان مدارس دینی لیلیه و نهادیه پابند اوقات رسمی موجه بدون اجازه مسئولین مدرسه حق بیرون شدن را ندارد.

۱۸ـ گذاشته بودن هر طالب‌العلم به شریعت، پرهیز نمودن کلتور و روش امتحان دین اسلام بوده و از فقه حنیفی پیروی نماید.

۱۹ـ هر شاگردیکه در مضامین علوم‌دینی ناکام گردد، سایر مضامین نیز ناکام شناخته می‌شود و هم در اخیر سال پارچه امتحان علوم‌دینی از طرف چند نفر عالم بررسی گردد.

۲۰ـ هر طالب‌العلم از اعمال زیست و ناپسندیده اجتناب نموده و از کشیدن سیگار، نصوار و چلم جداً خودداری نماید.

۲۱ـ از برای طلبا لازم بدست است که از هر نوع اختلافات قومی، منطقوی پرهیز نموده و از تمام سیاست‌های روز پرهیز و سیاست آن مطابق حکم قرآن، حدیث و مذهب بوده و از پالیسی امارت اسلامی دفاع نماید.

۲۲ـ هر گاه کدام طالب‌العلم و یا یکی از منسوبین تدریسی یا اداری مواردات فوق را عمل نکند اداره مدرسه مکلف است که آن را به ریاست معرفی نماید.

مراتب و مرادات فوق جهت بهبود نظم در مدارس طبق عملی گردد.»

ق. ژ.

سرقت و جنایت

روز سه شنبه ۲۶ دلو ۱۳۷۷ در ولسوالی گذره ولایت هرات، دزدان مسلح طالبی ساعت ۹:۳۰ شب به وقت قیود، داخل خانه عبدالحمید گردیده و به خاطر سرقت پول و سرمایه آنان را مورد تهدید و لت و کوب قرار می‌دهند. ناگهان یکی از اعضای فامیل که در اتاق دیگر خوابیده بود بیدار می‌شود و با سروصدای خود همسایه ها را بیدار می‌کند. طالبان دزد چون چیزی زیاد به دست شان نیامده بود به شدت عصبانی شده دو تن از افراد خانواده‌ی عبدالحمید را کشته و با مقداری مال و پول با موتر خود پا به فرار می‌نهند.

گلداد عظیمی

گدایان ز گدایان به طمع می‌سوزند

تعداد عظیم گدایان در شهر و حومه هرات توجه هر تازه واردی را جلب می‌کند. شمار دقیق این «دوزخیان روی زمین» مشکل است چون تعداد آنان به صورت غیر قابل پیش بینی رو به فزایش میباشد.

اینان را تقریباً در همه جا و همه وقت میتوان یافت خصوصاً در زیارتگاهها، دم دروازه مساجد، بازارها، هوتلها، کوچه‌ها، سرکها، حمام ها، نزدیک و داخل موترهاییکه مسافر پیاده و سوار میکنند در نقاط مزدحم، در جاههای خلوت، در آفتاب داغ و سوزان، در زیر باران، در سایه درخت و دیوار.

با چادری و برقع، با ظرف و کچکول، با عصا و با بساط، نشسته، برخاسته و ایستاده، با خزیدن، غلتیده، خواب، به حالت سیار، با نسخه‌ای از داکتر بدست، با دست دراز و گردن کج، با داد و فریاد و عصبانیت و با خموشی و خجلت، با حقارت و با اشاره های درد آشنا و با اوقات تلخی و اصرار و لج، باخنده های تلخ‌تر از زندگی شان با صداو ترنم و غزل، با اشک و آه بیصدایی، با طفلی آویخته از بدن و با

دهها وضعیت دیگر که اکت و ادای لال، کر، دیوانه، معتاد، مریض و... را شامل میشوند به اشکال گوناگون جوره، تنها، فامیل بست، قطار، گروهی و جوخه جوخه... و با زبان بیزبانی گویای بینوایی و زندگی ناکام شان اند.

اینان جهت جلب توجه عابران، شنوندگان و بینندگان به کلمه ها، جملهها و عبارتهای گوناگونی پناه میبرند مانند خیر کنین، خیر ببینین، مهاجر و آواره هستم، بیخانه و بیکس هستم، سرسایه، صدقه، نذر، زکات، خمس و خیرات بتین، کمک کنین به ارواح مرده هایتان، عاجز و فقیرم، معلول، معیوب و مجبورم، شوهرم...، پدرم کشته شده... هست ونیست مارا دزدها بردند... شوهرم زندانی است یا ثواب یا جواب، غم سر اولادها را نه ببینید، رحم کنید و... اما بعضی شان مشکل خود را نمیگویند یا گفته نمی توانند و فقط با نگاه های شان می نالند.

در همه روزهاو شب ها خصوصاً ایام و اوقات مذهبی و خاص مانند رمضان، عید فطر، عید قربان، ماه برات، روزهای جمعه، ما محرم، موقع دفن و فاتحه اموات، نوروز، روزهای رخصتی، روزهای بازار، یکشنبه و چهارشنبه، روزهای میله وکشتی‌گیری، محل عروسی، مهمانی ها وغیره آنان را می‌توان پیداکرد.

با لباسهای چرکین، کهنه، ژولیده، پاره پاره، مندرس و ملنگی با پای لچ بدون کفش و جراب، چند رنگ، پینه و دوخته، بدون لنگی و کلاه گاهی هم رشته بدرنگی بدور سر بعنوان منديل پيچانده اند و زنان با برقع و چادر رنگ و رو رفته ظاهر می‌شوند.

تقریباً از تمام ملیتها خصوصاً پشتونهای آواره مرغاب و غورماچ اکثریت قابل ذکر را تشکیل داده و در ردیف دوم مهاجران شوربخت کابل قرار دارند که بیشتر شان به زبان دری صحبت میکنند.

بین این قشر سرگردان و نا متجانس زن، مرد، پیر، طفل شیر خوار، دوشیزگان جوان، زنان بیوه، متاهل، مطلقه و مجرد و از هر کنج وکنار کشور و تعدادی با سوادان که مشاغل و امکانات کار شان برباد رفته، وجود دارند.

شب هنگام بیشتر شان نمیدانند شکم گرسنه و بدون تن پوش و علیل و نحیف خود را به کدام سو ببرند. برخی از آنان در خیمه ها، کنار جاده ها زیر درختها و پلها، در خانه های کرایی تاریک و نمدار و متروک، در مساجد، قبرستانها، زیارتگاه ها و سماوارهاییکه یا هیچ و یا بسیارکم ته جایی می‌گیرند، در پارکها، وشماری هم هی راه میروند وولگردند، کوچه ها و خیابانها راگز و پل مینمایند تا این که از حال بیفتند و در جایی نامعلوم به خواب روند. این نگون بختان روی زمین علاوه بر اینکه در سرزمینی که «گدایان زگدایان به طمع می‌سوزند» طبعاً هیچگاه شکم سیر ندارند، از تحقیر، توهین، طعنه، اذیت و سنگ پرانی اطفال عذاب می‌کشند و درد زنان و دختران جوان جانسوز تر از سایران است.

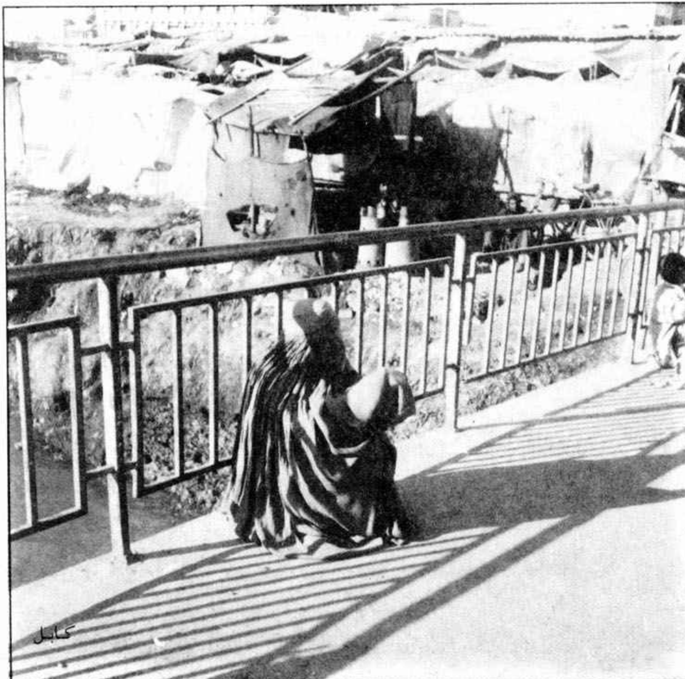
اکثر گدایان علت اصلی نگونبختی و تباهی خود را استقرار حاکمیت «تنظیم ها» و «گلیم جمع»ها (مخصوصاً مردم بادغیس رهزنان دوستمی را عامل سیاهروزی شان می‌دانند)، شماری «تقدیر، خدا» و تعداد کمتری «بیکاری و بی روزگاری» را قلمداد می‌کنند.

ج.ح.

قصه‌ی چند گدا از شیندند

در بازار و قرای اطراف ولسوالی شیندند گدایان و فقرا خیلی زیاد اند. طوری که هر دقیقه ۳ الی چهار گدا به دروازه هر دکان ایستاده از دکانداران و مردم تقاضای کمک می‌کنند که چند نفر شان را ذیلاً معرفی می‌کنیم:

خاله اناگی از علی آباد شیندند که در ۲۴ و ۲۵ حوت ۱۳۵۷ دو فرزند و شوهر خویش را از دست داده است بعد از چند سال بعلت وضعیت رقت‌بار سه طفلش، مجبور می‌گردد به شیندند که چند من زمین دارد که کوچ کند. در آنجا حزبی های قریه‌اش او را به شخصی که از دو پا شل است به زور نکاح می‌کنند. خاله اناگی مجبور می‌شود از آن تاریخ تا حال روزانه ۱۰ الی ۱۲ کیلومتر را با پای پیاده طی کرده و به بازار جهت گدایی برود و نزدیکی عصر دوباره همان مسافت را با کوله



عکس از «پیام زن»

زنی از اردوی گدایان، ننگی از هزار ننگ بر پیشانی طالبان

بار خیراتی جانب علی آباد بپیماید تا شوهر زمینگیر و چند طفلش را تغذیه نماید.

درخانی زنی از قریه چلوشک زاول بوده و در زمان خلق و پرچم با شخصی به نام پیمان به زور ازدواج نموده است. شوهرش که در دولت پوشالی صاحب کاری بود، درخانی را به زور به خانه خود می‌برد. بعد از مدتی درخانی تکلیف روانی پیدا کرده و هر روز وضعیتش خراب تر می‌گردد تا این که دیوانه می‌شود و آواره کوچه ها و بازار شیندند. از ملیشه های خلق و پرچم گرفته تا جهادی ها و طالبان بی‌ناموس هر کدام قصه های هولناک از تجاوز بر وی دارند. به تاریخ ۲ حمل در خرابه‌ای نزدیک بازار در حالی که چند نفر نا معلوم به وی تجاوز کرده بود جسدش پیدا می‌شود.

بسم‌الله تکلیف روانی داشته و گنگ است. در زمان خلقی ها، منطقه شان بمباران شده خانه و زندگی‌اش را از دست می‌دهد. وقتی از فامیلش هیچ را زنده نمی‌یابد دچار خلل دماغ گشته و اکنون در کوچه و بازار با ناله‌ی مخصوصی شب و روز را می‌گذراند.

شیرآقا از نصر آباد ولسوالی شیندند در زمان پوشالیان توسط پدرش محمدرسول که آمر کندک خاد بود، به شراب خوری عادت می‌کند و بعداً به چرس و تریاک و هیرویین نیز رو می‌آورد. طوری که اقوام نزدیکش می‌گویند وی در شراب خوری روسها را به مقابله می‌طلبید و در یک شب که بشدت مست و بیخود بود به مادر خود به قصد تجاوز حمله می‌کند. همسایه‌ها بر اثر فریادهای مادرش خبر شده دست و پای بسم‌اله را بسته و نزد پدرش به کندک می‌برند. چند روز بعد باز به خانه آمده و خانمش را می‌کشد. ولی چند ماه بعد برادر زنش پدرش را در ملاء عام با تفنگچه به قتل می‌رساند. پس از آمدن جهادی ها، شیرآقا را مادرش از خانه بیرون کرده و در یکی از پسته های خادی جهادی جابجا می‌گردد. در مدتی که با جهادی ها بود دوباره شروع به شراب‌نوشی وکشیدن تریاک می‌کند. در یکی از شب ها به خواهر خود نیز حمله می‌کند که بازهم همسایه‌ها به سر وقت به دادش می‌رسند. با آمدن طالبان وضعش وخیمتر شده تا این که روزی خود را زیر تانک طالبان می‌اندازد. تانک از روی دو پا و یک دستش می‌گذرد. امروز با عصا در سر جاده های هرات به گدایی مشغول است.

غفور

قتل زیر شکنجه

به تاریخ ۱۵ اسد در ولسوالی شیندند شخصی را به نام تورن عمر مسکونه قریه اشتاباد زوال به جرم داشتن سلاح دستگیر و در ولسوالی زیر لت وکوب بی‌حد قرار می‌دهند و چون او هیچ چیزی ندارد که به افراد ولسوال بدهد، شکنجه گران که بعد ازکشیدن ناخن های دست و پایش باز هم نمی‌توانند چیزی عاید کنند، چند میخ کلان به کف پاهایش طوری می‌کوبند که از پشت پایش بیرون می‌شود و رخسارش را توسط چاقو پاره پاره می‌کنند و خصیه هایش را نیز می‌کشند تا بالاخره می‌میرد و جنایتکاران طالبی در موتری جسدش را ساعت ۱ بعد از ظهر درنزدیکی های اشتاباد رسانیده و فردی راکه مصروف خرمن کوبی در آن حوالی است صدا می‌زنند که این شخص مریض از قریه شماست، مردم قریه را خبر کنید تا بیایند و مریض شان را با خود ببرند و بعد از این کلمات به تندی منطقه را ترک می‌کنند. مردم محل جسد را نزد والی می‌برند. والی صاحب به جواب مردم می‌گوید که «جسد را ببرید و دفن کنید، من موضوع را به قندهار گزارش می‌دهم.» پس از چند روز در اثر فشار و رفت و آمد به ولایت، والی خطاب به مردم می‌گوید «قاتلین کسانی اند که با شما دشمنی نداشته و چنان کاری اشتباهاً صورت گرفته است. لذا به قاتلین "دیه" واجب می‌شود، شما بگویید که برای تان چند بدهیم.» مردم که گپ های والی را می‌شنوند در جواب می‌گویند که «ما قاتلین را شناسایی کرده ایم و خود تصمیم می‌گیریم.» چند روز بعد والی با ۲ هزار لک افغانی و یک موتر بایفور نزد اقارب مقتول می‌آید و آنان را مجبور می‌سازند تا پول و موتر را به طور خون بها قبول نمایند.

ی.ی.

بسیج‌بازی طالبان

طالبان جهت تقویه جبهات جنگی شان بر مردم هرات بسیج حواله کرده اند. در هر دو ماه هر قریه باید یک نفر به طالبان بدهند و در صورتی که کسی شامل صفوف جنگی آنان نشود باید مبلغ ۲۰۰ لک افغانی در بدل فی نفر بسیج حواله نمایند. در سرطان سال جاری طالبان، قریه داران قبول دراز، غلوان و سفیدروان را که بسیج تحویل نداده بودند آنقدر کف پایی زده و لت وکوب دادند که ضعف کردند.

از جمله ارباب شاه‌گل تقریباً هفتاد ساله از قبول‌دراز مورد لت و کوب طالبان قرار گرفت. علاوتاً طالبان بالای هر قریه ۸۰ الی ۱۰۰ خروار چوب خشک نیز حواله کرده اند. این حواله‌های طالبان مردم فقیر هرات را درمانده‌تر ساخته است.

قابل توجه دوستانی که برای ما گزارش می‌فرستند:

- لطفاً نام فرستنده را در گزارش بنویسید.
- نام محل و افراد را دقیق و خوانا بنویسید.
- حتی‌الامکان تاریخ دقیق حادثه را درج نمایید. گزارش بدون تاریخ از اهمیت آن می‌کاهد.
- در صورت امکان، عکس تهیه و برای ما ارسال دارید.
- فشرده و خوانا بنویسید.

مزار

ر.ش.

ابو ریحان سودانی و دلالان طالبی‌اش

به تاریخ ۲۲ حمل ۷۸ ابوریحان سودانی با عده‌ای از چلی بچه های وطنی وارد شهر حیرتان گردیده و بعد از چند روز از برادران طالب خویش می‌خواهد تا برایش زن بگیرند. نوکرانش در جواب اظهار میدارند که قبل از اینکه او بیاید غمش را خورده اند. به او وعده می‌دهند که دخترک ۱۳ ساله‌ای از یک خانواده‌ی فقیر مهاجر شده از کابل را به زور یا به رضا برایش می‌گیرند. طالبان نزد پدر و مادر وی برای خواستگاری می‌روند اما آنان چند شبانه روز با گریه و زاری به طالبان می‌گویند که «دختر طفل است، به ما ظلم نکنید» ولی دلالان طالبی قبول نمی‌کنند. فامیل دختر که چاره‌ای دیگر ندارند به فکر فرار از حیرتان می‌افتند، اما افراد مسلح که خانه شانرا شدیداً زیر نظارت داشتند، مانع فرار ایشان می‌گردند. سرانجام عروسی صورت گرفته و طالب سودانی یک هزار و ششصد لک افغانی به مادر دختر می‌فرستد. مادر دختر در محفل بندل پول را با گریه به زمین زده و می‌گفت: «او مردم دختر مرا به زور گرفته اند، این پول ها را چه کنم. در زندگی یک اولاد داشتم و برای همیشه از دستم رفت.» بعد از عروسی زمانیکه از طالب سودانی پرسیده شد که زن را با خود می‌برد، در جواب گفت: «من از این زنان زیاد گرفته ام در هر جایی که ماموریتم تمام شد زن را رها می‌کنم.»

خودکشی

ملاعطااله یکتن از طالب بچه های شهر حیرتان همه روزه مردم آن شهرک را جهت رفتن به مسجد لت وکوب می‌کند.او محمدالدین راکه پایش در جریان سگ جنگی های حزب وحدت و سایر باندها معیوب شده نیز تهدید می‌کند که جهت ادای نماز به مسجد برود. محمدالدین چندین بار برای طالب‌بچه می‌گوید که در خانه نماز می خواند و به مسجد رفته نمی‌تواند. **بالاخره به تاریخ ۱۸ ثور ۷۸ محمدالدین که از دست ملاعطااله بجان آمده بود از جایش بلند شده با کارد به پیشانی ملا می‌کوبد. ملا خون‌آلود به زمین می‌افتد، سپس محمدالدین به منزل رفته جریان را به فامیلش بیان می کند و خود داخل اطاق شده دروازه آن را می‌بندد. طالبان مسلح بعد از چند دقیقه وارد خانه شده دو خواهرش را زیر لت وکوب می‌گیرند. محمدالدین صدا می‌زند «چلی‌های پاکستانی من اینجا هستم بیایید» وقتی طالبان دروازه را شکستانده و وارد اطاق می‌شوند می بینند که محمدالدین یک گیلن پترول را بالای خود انداخته در میان شعله آتش فریاد مرگ بر چلی‌های پاکستانی را سر می‌دهد و بعد از ۳ ساعت جان می‌دهد.**

مرگ زیر شکنجه

شب ۱۷ ثور در قریه چایی ولسوالی دولت آباد بلخ یکی از اهالی قریه توسط شخص مسلح ناشناسی زخمی می شود. فردای آن روز چند نفر از ریش سفیدان قریه به ولسوالی جلب می‌شوند و ولسوال آنان را زیر فشار می گیرد که فرد مسلح را پیداکنند. از میان بزرگان قریه بابه ذاکر هفتاد ساله می‌گوید: «در قریه‌ی ما همه مردم فقیر و غیر مسلح اند افراد مسلح به جز در ولسوالی در هیچ خانه این قریه موجود نیست» ولسوال دستور می‌دهد بابه را چپه کنند و او را تا سرحد مرگ کیبل کاری می‌کنند و بعداً او را به اطاق دیگر می‌اندازند. زمانیکه طالب بچه ها بعد از ظهر از بابه خبر می‌گیرند می‌بینند که او با دهن باز جان سپرده است. ولسوال فوراً دهن بابه را از چونه پر می‌کند که گویا زیر ضربات کیبل کشته نشده بلکه با خوردن چونه انتحار کرده است.

شکست امربالمعروف

درین اواخر سرکرده‌های طالبان به منظور سرگرمی جوانان و فریب مردم تیم‌های فوتبال را رهبری و تشویق می‌کنند و مسابقاتی را براه می اندازند. چنانچه به تاریخ ۱۵ حمل ۷۸ در استدیوم مزار مسابقه‌ای بین تیم فوتبال مزار و تیم قندهار تحت رهبری امربالمعروف صورت گرفت که بیش از دو هزار تماشاچی و حدود بیست الی سی نفر از طالبان قندهاری حضور داشتند. در جریان مسابقه طالبان تیم قندهار را با چک چک، رقص، نواختن سرنی و هارن موتر های شان تشویق می‌کردند ولی بر عکس مقابل تماشاچیان مزار افراد مسلح ایستاده نموده بودند و نمی‌گذاشتند مردم تیم مورد نظر شان را تشویق کنند و نماینده امربالمعروف هر لحظه از طریق بلندگو صدا می‌زد که به عوض چک چک الله‌اکبر بگویید. در این اثنا تیم مزار یک گول خورد و طالبان علاوه بر چک چک و رقص نوت هزار افغانیگی بر سر تیم قندهار پاشیدند. لحظه نگذشته بود که تیم قندهار گول خورد. مردم مزار بر ضد طالبان با چک چک و سروصدا نوت ده هزار افغانیگی بر سر بازی‌کنان مزار پاشیدند ولی امربالمعروف احساسات مردم را با لت وکوب و فیر کلاشنکوف پاسخ گفتند و چون

می‌دانستند که ادامه مسابقه از جهات مختلف به رسوایی شان خواهد انجامید مسابقه را مساوی اعلام کرده و مردم را با شلاق و میله تفنگ از استدیوم خارج نمودند. هزاران نفر در جریان بیرون شدن از میدان ورزش با حساسیت نسبت به طالبان شعار می‌دادند «زنده باد مزار». سه روز بعد که مسابقه از نو آغاز شد و تیم قندهار ۳ مقابل ۱ شکست خورد، مردم می‌گفتند «این شکست تیم قندهار نیست شکست امربالمعروف است.»

ک.ش.

یا دالر یا سنگسار

به تاریخ ۱۷ جوزای ۱۳۷۸ اداره‌ی امربالمعروف دو زن را به اسامی بنفشه و لیلا و یک زن دیگر را در ۲۱ جوزا در جاده غربی شهر مزار زیر نام زناکار در محضر عام به شلاق بستند. در حالیکه زنان محکوم زیر ضربات شلاق گریه و فریاد داشتند، مردم از هر طرف صدا می‌زدند که مردان مجرم کجا هستند... عاملان این عمل باید طالبان و یا مردانی باشند که امر بالمعروف حق شرعی خود را نقده از آنان گرفته و رهای شان کرده باشند. جالب این است که مسئولان امربالمعروف از یک طرف زنانی را ظالمانه به منظور حاکمیت شان شلاق باران می‌کنند و از جانب دیگر عده‌ای از خواهران خادی شان را در این اواخر بخاطر اجرای روابط جنسی سازمان داده اند تا افرادی را از این طریق به دام انداخته وکیسه خود را پر نمایند. زمانیکه زنان خادی جهت شکار با فرد مورد نظر رابطه برقرار می‌کنند امنیت دولتی و اداره امربالمعروف را در جریان می‌گذارد و سپس افراد مسلح مرد را دستگیر و خواهر خادی شان پی شکار دیگر می‌رود. مرد محکوم به سنگسار در محل نامعلوم انتقال داده می‌شود تا بعد از شکنجه جیب امربالمعروف را از دالر پر نموده خود را از مرگ نجات دهد. حاجی نورهزار یکی از بدام افتادگانی بود که به تاریخ ۲۸ ثور سال جاری با پرداخت ۲۰ هزار دالر خود را از این دام نجات داد. تمام مردم مزار انتظار سنگسار او را داشتند.

ج.ا.

طالبان زور گو اند یا فرومایه؟

جاوید تقریباً ۱۵ ساله سرپرست فامیلی است که شامل مادر، دو خواهر و یک برادر شیرخوارش می‌شود. همه روزه در آفتاب گرم در بازار مصروف میوه فروشی می‌باشد. وقتی خواستم از نزدش انگور خریداری کنم و در مورد قیمتش با اوگپ زدم گفت که هیچ فایده نمی‌کند و اگر فایده هم بکند، آنرا طالبان می‌گیرند و چنین حکایت نمود: «چند ساعت پیش طالبی از من انگور خواست یک کیلو برایش تول کردم ولی او بدون آنکه برایم پول را بپردازد حرکت کرد. من از پشتش رفتم وگفتم ملاصاحب پول از یادت رفت. او جواب داد که یادم نرفت همین مقدار انگور که از توگرفتم حق عشر و ذکات خودت می‌شود. دیگر در من توان گرفتن پول وجود نداشت و خاموش گشتم.»

یا هرزه گی یا امتحان دینی

روز سه شنبه تاریخ ۱۹ اسد سال جاری سوار تکسی شدم. تکسی‌ران که از ولسوالی بلخ بود ضمن صحبت نمونه‌ای از برخورد طالبان با تکسی‌رانان را برایم بازگو کرد:

«روزی در ایستگاه کفایت مارکیت منتظر سواری ایستاده بودم که طالبی داخل تکسی من شده برایم دستور داد که حرکت کن. کمی که از محل دور شدیم برایم گفت که شما تکسی رانان با زنان فاحشه ارتباط دارید وبرایم یک فاحشه را معرفی کن. برایت یک روزه پول کار موترت را می‌دهم. با شنیدن این سخنان دلم به تپش افتاد، تکسی را در گوشه‌ای ایستاد کرده و برایش گفتم که ملا صاحب از تکسی پایین شوید. وقتی دید اهل این کار ها نیستم مرا زیر لت وکوب گرفته و به منظور ترساندنم از من نماز را پرسان کرد. وقتی شروع کردم تا نماز صبح را برایش بگویم ناگهان سیلی محکمی برویم زده گفت که چرا بسم‌الله نگفتی... بسیار به مشکلات از چنگ آن حیوان صفت نجات یافتم و بعد از همان روز تصمیم گرفتم تا موترم را بفروشم.»

طالب و کارکنان رادیو تلویزیون

یکی از دوستانم که در رادیو تلویزیون بلخ کار می‌کند برایم قصه کرد که وقتی طالبان شهر مزار را گرفتند چند تن آنان که هلمندی بودند وارد رادیو تلویزیون شدند. چون در آن روز وضع امنیتی در شهر خراب بود، کارکنان رادیوتلویزیون همه به خانه های خود رفته بودند بناءً دو تن از نطاقان که در اطاق فرستنده نشسته بودند و از رادیو تلویزیون محافظت می‌کردند با طالبان سرخوردند. طالبی نزد یکی از نطاقان رفته گفت که شما هنرمند هستید و وظیفه شما خواندن است، زود شو برای ما یک خواندن کن. نطاق برایش فهماند که ملاصاحب ما خواندن نمی‌کنیم وظیفه ما بیان اخبار است. اما طالب نطاق بیچاره را زیر لت وکوب گرفته و برایش می‌گفت که تو هم از جمله‌ی افراد شر و فساد هستی و او را از رادیو تلویزیون کشید.

شاروال خربوزه‌ای

روز سه شنبه به تاریخ ۵ سرطان ۷۸ جهت امضای عریضه‌ای خواستم نزد «شاروال صاحب» ولایت مزارشریف بروم. وقتی می‌خواستم در دروازه دخولی شاروالی داخل شوم طالبی که در یک دست پوچاق خربوزه و در دست دیگر تفنگش را محکم گرفته بود، نگذاشت که داخل شوم و گفت که شاروال صاحب نیست در حالیکه «شاروال صاحب» روبرویم سر زینه مصروف پوچاق جنگی بود. دوباره به خانه برگشتم و هزاران نفرین به این امارت و امارت داران فرستادم.

حدود «ترس از آخرت»

یکی از تکسی رانان باشنده‌ی جغدک مزارشریف از برخورد طالبان برایم نالید:

«یکی از روزهای گرم سرطان در چوک دروازه بلخ طالبی سوار تکسی من شد و بدون آنکه از کرایه گپ بزند خواست که طرف میدان هوایی حرکت کنم. برایش گفتم که ملاصاحب من از شهر بیرون نمی‌روم. طالب با دستمالی که در دستش بود مرا زده و گفت که "طالبان را خیال شر و فساد می‌کنی؟" بالاخره مجبورم ساخت حرکت کنم. وقتی به میدان هوایی رسیدم. از موتر پایین شده و بدون آنکه کرایه‌ام را بدهد، حرکت کرد. من از او کرایه را خواستم که در جواب گفت "برو وگرنه ترا نزد طالبان دیگری می‌برم که موترت را هم از تو بگیرند." من که دیگر چاره‌ای نداشتم صرف گفتم که "ترا نمی‌بخشم و در آن دنیا این پول را از تو خواهم گرفت." وقتی این را شنید دستش را به جیبش برده و مبلغ ۲۰ هزار افغانی برایم داد در حالیکه کرایه‌ی او مبلغ ۱۲۰۰۰ افغانی می‌شد. و اخطار داد که "حرکت کن وگرنه روزت بد خواهد شد." من هم پیش خود فکر کردم که چقدر ساده هستم با چه کسی جنجال می‌کنم. دوباره به طرف شهر حرکت کردم در راه پولی را که طالب برایم داده بود پاره کرده دور انداختم.»

فرید

ده سیلی به خاطر کاست طالبی

مسافران تکسی‌ای که از ولسوالی آقچه بطرف مزار در حرکت بود از راننده خواستند که یک کست هندی بگذارد و او هم اطاعت کرد. بعد از طی فاصله‌ای سواری چهارمی را در راه بالا می‌کند و او می‌گوید که یک کاست طالبی بگذارد اما تکسی‌ران اظهار می‌دارد که کاست طالبی ندارد، سواری باز هم تقاضایش را تکرار می‌کند اما راننده خود را به شکلی تیر می‌آورد. بالاخره سواری مذکور به تکسی‌ران فرمان می‌دهد موتر را متوقف سازد و خود از موتر پایین شده، چادرش را باز کرده لنگی را به سر و تفنگچه را به کمر بسته کرده به تکسی‌ران دستور می‌دهد پایین شود و به مجرد پایین شدنش وی را ده سیلی می‌زند. بعد از رسیدن به شهر مزار به راننده می‌گوید او را تا خانه‌اش برساند، در غیر آن وی را به امربالمعروف خواهد برد. طالب بعد از رسیدن به خانه بدون پرداخت کرایه پایین می‌شود.

نسرین

یا زن یا پول

در سرطان سال جاری شبی دو نفر طالب به خانه حیات‌اله از مزارشریف و متعلق به ملیت پشتون و صاحب دکان سماوار داخل شده خود را دوست قدیم بی‌بی او معرفی و بدون درنگ می‌پرسند که «خواهرت کجاست؟» حیات‌اله با حیرت فراوان جواب می‌دهد که خواهرش ۱۵ سال قبل ازدواج کرده است. طالبی که آغا صاحب نام داشت می‌گوید: «بی‌بی‌ات او را به من وعده داده بود. شما در این مدت ملحد شده اید... کمونیست شده اید... تا فردا فکر کن، من فردا می‌آیم.»

فردا حیات‌اله را به قرارگاه برده و خوب شلاقکاری می‌کنند و بعد برایش می‌گویند «یا برای ما زن می‌دهی یا پول.» حیات‌اله به خاطر رهایی‌اش می‌گوید «خوب است تا فردا فکر می‌کنم» او مسئله را برای مردم محل بیان می‌کند و از طرف دیگر قومندانی بنام هاشم خان که از ماما خیل وی می‌باشد، موضوع را به حوزه خبر می‌دهد. بعد از تحقیق روشن می‌شود که دو طالب دروغ گفته و می‌خواستند از این طریق صاحب پول یا زن شوند. اما آنان بدون اینکه کوچکترین جزایی ببینند فقط به خاطر جلوگیری از رسوایی بیشتر، آن دو را از مزار به هرات تبدیل کردند.

صدیق

کلاه، تنها مشغله‌ی طالبان فاشیست

روز شنبه ۱۶ اسد ۱۳۷۸ طالبان به جان مردم بی دفاع شهر در منطقه شمال و غرب روضه علی افتادند که چرا کلاه بسر ندارند. این منطقه محل تجمع مردمی می‌باشد که اموال خود را به فروش می‌رسانند. طالبان به زور چوب از آنان می‌خواستند کلاه به سر کنند و اگر کلاه ندارند دستمال خود را به سر پیچ بدهند. یک تعداد

ریش سفیدانی را که بخاطر گرمی هوا لنگی های خود را کنار گذاشته بودند به زور وا داشتند تا آنها را بر سر نهند و اخطار می دادند که فردا اگر به سر شان کلاه نبود، همرای شان کار دارند.

روز دیگر باز به شهر آمده و جوانانی را که کلاه به سر نداشتند با خود به دفتر امربالمعروف بردند که تا شام تعداد آنان به ۱۰۰ نفر می‌رسید. همه را در اتاق کوچکی انداخته و بعد از تاریکی شام با یک موتر لاری آنان را به جای نامعلومی منتقل ساختند. در شهر آوازه است که بعد از شکست جنگ شمال آنان را به جنگ برده‌اند. از سرنوشت آنان هیچ اطلاعی در دست نیست.

هما

وحشت دینی

در قریه کوچکی به نام قورچی که اهالی آن به ملیت هزاره تعلق دارند، طالبان مردم را مجبور ساخته اند تا ملاامام مسجد شان باید سنی باشد، بناءً ملایی را به نام ملاغفار که پشتون است به حیث ملا امام انتخاب نموده اند اما مردم نماز را در خانه‌های شان مطابق مذهب شان ادا می‌کنند.

اختطاف بیوه

به تاریخ ۱۲ سرطان ۱۳۷۸ در قریه سرآسیاب مربوط ولسوالی چهاربولک بیوه زن جوانی همراه با دختر جوان و یک پسر جوانش توسط چند طالب مسلح شب هنگام ربوده می‌شود. بعد از جستجوی زیاد دریافتند که پسر ۱۷ ساله‌ی او با قوموندان طالبی در ولایت قندهار دریور می‌باشد اما از خود زن هیچ احوالی بدست نیامده است.

ارغوان

فروش دلبند

فقر و فلاکت تحت حاکمیت طالبان، مردم را مجبور ساخته است تا جگرگوشه های شان را به فروش برسانند. به تاریخ ۷ اسد ۷۸ پدر و مادری طفل شیرخوار دو روزه‌ی خود را مبلغ ۴۴ لک افغانی به اسد نام ولد غلام‌رسول باشنده‌ی ولسوالی چارکنت ولایت بلخ فروختند. وقتی از اسد پرسیدم که چرا آن پدر و مادر طفل خود را برایت فروختند، گفت: «سال قبل که طالبان شهر مزار را متصرف شدند دو پسر جوان آنان را به قندهار بردند و تا کنون در آنجا تحت بدترین شرایط زندانی اند. آنان در این مدت تمام دار و ندار خود را به فروش رسانده اند و حالا هم مجبور به فروش این طفلک نوزاد خویش گشته اند تا با پول آن به قندهار رفته و در صورت امکان پسران جوان شان را رها سازند.»

فابریکه کود و برق مزار

فابریکه کود و برق با دستگاه تولید کود که فعلاً تنها یک پایه آن فعال است، ۲۷۰۰ کارگر و کارمند فنی را به خود مصروف نگه می‌دارد که در ۲۴ ساعت ۲۵۰۰ خریطه ۴۵ کیلویی کود تولید می‌شود. قیمت هر خریطه ۸/۵ دالر برای شرکت «سپیشل» به فروش می‌رسد. شرکت مذکور مربوط قندهاری‌ها می‌باشد که بعداً آنرا به ترکمنستان برده و می‌فروشند.

در فابریکه پشتون‌ها حاکمیت دارند و ملیت های دیگر به بهانه های مختلف از کار منفک می‌شوند. لوگری‌ها مخصوصاً ترجیح داده می‌شوند زیرا رئیس فابریکه مولوی غلام‌نبی از ولایت لوگر می‌باشد. از طرف رئیس فابریکه دو گروپ برای کنترول کارگران موظف گردیده است. یک گروپ در محل رهایش کارگران که تعداد حاضر و غیر حاضر در مسجد را کنترل می‌کند و گروپ دومی در داخل فابریکه موظف است تا اگر کارگر و یا کارمندی در نماز غیرحاضر و یا بنابر معذرتی به کار نیاید او را منفک کرده و در عوض فرد دیگری شامل می‌سازد. در شهر مزار این تنها فابریکه‌ای فعال است و در حدود ۲۵ الی ۳۰ لک افغانی جنبشی معاش میدهد که مصرف چند روزه یک فامیل هم نمی‌شود ولی مردم مجبور هستند زیرا جای دیگر وجود ندارد که حتی به همین مقدار معاش هم کارگر استخدام کند.

برخورد طالبان با زنان کارگر

با تسلط طالبان بر شهر مزار، به تعداد ۷۰۰ کارگر زن که در فابریکه کود و برق مصروف کار بودند، منفک شدند. به این تازگی‌ها از طرف رئیس کارخانه (غلام نبی) نه‌تنها خانه های این زنان کارگر گرفته شده بلکه مجبور اند از زمان حاکمیت طالبان به بعد از قرار ماهانه مبلغ هفت‌لک افغانی کرایه را نیز پرداخت نمایند.

ش. کیوان

گرگ که چوپان شود!

دوشنبه ۲۲ حوت ۱۳۷۷ در کوچه‌ی گله‌چنار مزار شریف ساعت ۲ شب دو نفر از دزدان طالبی به خانه‌ای داخل شده و صاحب خانه را مورد لت وکوب قرار داده پول و زیورات را می‌خواهند. صاحب خانه مقاومت کرده و با آنان به زد و خورد می‌پردازد. در نتیجه یکی از دزدان زخمی می‌شود و در اثر سر و صدا هر دو پا به فرار می‌نهند. فردای آن صاحب خانه به حوزه رفته و شکایت می‌کند. مسئول حوزه به مامورین خود دستور می‌دهد که به محل رفته و دزدان را دستگیر نمایند. آنان هم تمام اهالی محل را دستگیر و به حوزه آورده و مورد لت وکوب قرار می‌دهند و از آنان می‌پرسند که از بین شان کدام یک دزد است و به بدینترتیب در واقع به مردم می‌فهمانند که دیگر به شکایت دزدی‌های طالبان دست نزنند.

فراه

ع.ن.

قومپرستی و منطقه‌پرستی طالبان

طالبان که به کثیف ترین نوع اختلافات زبانی، قومی و ملیتی دامن می‌زنند، کوشش دارند در تمام زمینه ها به زبان پشتو و بخصوص طالبان قندهاری توجه خاصی داشته باشند. بعد از قندهاری‌ها هلمندی‌های طالب حایز اهمیت اند و در چور و چپاول مردم نیز دست باز دارند. طالبان قندهاری بخش‌های عمده‌ی حاکمیت را در اختیار دارند. طالبان هلمندی به رهبری حاجی عبدالواحد مشهور به رئیس باغران، هلمند، نیمروز و فراه را زیر کنترول خود دارند و به زندگی مردم دست درازی می‌کنند. بعد از آنکه طالبان فاریاب را تسخیر کردند، حاکمیت این ولایت به فراهی‌ها داده شد. در حقیقت طالبان فراهی گوشت دم توپ حرکت طالبان بسوی شمال گردیده اند و چنان است که تا به حال کشته‌های بسیاری از فاریاب به فراه رسیده است. از جمله ملا صدیق‌الله معتصم مشهور به ملا آغاجان که قبلاً رئیس خاد فراه و از سرسپردگان درجه یک ملاعمر بود، در درگیری‌های فاریاب کشته شد و جسدش را ملاعمر به قندهار خواست. او یکی از مهره‌های اصلی آی.اس.آی به شمار می‌رفت که از مدت‌ها قبل از کویته در خدمت آن قرار داشت. او عده زیادی از فراهی‌ها را بخاطر بدست آوردن به اصطلاح سلاح با شکنجه‌های غیرانسانی معیوب و از جمله کریم مسکونه‌ی گجگین را به شهادت رسانیده بود.

اخیراً چهار تن از افراد صوفی فضلو که قبلاً قومندان حزب گلبدین بود و فعلاً یکی از سرکردگان خاد فراه می‌باشد در فاریاب کشته شدند و خودش تصادفاً از مرگ حتمی نجات پیدا کرد.

اکنون فراهی‌ها باید در هر دو ماه به فاریاب نفر اعزام دارند. چون هیچکس حاضر نیست به این کار تن دهد لذا طالبان به زور و زندان افراد را به فاریاب می‌فرستند.

مردم علاوه بر این که باید به پهره‌داری پسته‌های فراه و فاریاب نفر بدهند باید به کابل هم نیرو اعزام کنند. حاجی رئیس بغران که افراد هلمندی‌اش را از پهره‌ی کابل عودت داد حدود هزار نفر از سر تا سر فراه به زور جمع‌آوری و روانه‌ی کمربندهای امنیتی کابل ساخت. او که می‌دانست در زمستان در کابل جنگی صورت نمی‌گیرد افراد هلمندی خود را برای دو ماه در آنجا مستقر ساخت و بعد که حدس میزد در شروع بهار جنگی صورت خواهد گرفت فراهی‌ها را گوشت دم توپ می‌سازد.

طالبان بر علاوه‌ی شوونیزم قومی شدیداً خواهان برتری طلبی منطقوی هم می‌باشند. طالبان قندهاری هلمندی‌ها را نوکر خود می‌دانند، طالبان هلمندی فراهی‌ها را به هیچ می‌گیرند و طالبان فراهی فاریابی‌ها را مزدور خود تلقی می‌کنند! این است شریعت طالبی!

● اخیراً در ولسوالی پرچمن ولایت فراه که هم مرز با ولایت غور است بین طالبان مستقر در ولسوالی و مخالفان درگیری سختی رخ داد که در نتیجه ۳۰ تن از طالبان بشمول ولسوال پرچمن کشته شدند. قوای هلمندی و فراهی طالبی از هلمند و فراه بوسیله هلیکوپتر به پرچمن منتقل شد. ملاطاوس معاون والی فراه و قومندان جنگ طالبان نیز به قتل رسید. او که همه کاره والی بود در جریان چند سال حاکمیت طالبی در فراه توانسته بود پول هنگفتی برای خود و ملاسیدمحمد والی فراه

ما زنان با هرچه متشکل‌تر شدن خود لگد محکمی بر دهان خاینان بنیادگرا کوبیده می‌توانیم!

دست و پا بکند. طیارات طالبی مناطق مسکونی مخالفان را در پرچمن شدیداً بمباران کرده و عده زیادی از زنان و کودکان مخالفان را که گروگان گرفته بودند، به هلمند و شیندند انتقال دادند. اکنون والی فراه ملاطاوس در ولایت اعمار منار یاد بودی را عنقریب آغاز می‌کند که طبق برآورد مصرف آن ۹۰۰ لک افغانی خواهد بود.

والی طالبی و حل مشکلات اقتصادی!

طالبان با تسلط در شهر فراه، ملا شیرملنگ را بعنوان والی آنجا تعیین کردند. بعد از چند روز معلمان لیسه‌ی ابونصر بطور جمعی به ولایت رفتند تا در مورد شش ماه معاشات پرداخت نشده‌ی شان صحبت نمایند. بعد از آنکه معلمان اجازه داخل شدن می‌یابند، ملاصاحب که بروی لحاف‌های سرخ چارقات شده لمیده بود با معلمان دست می‌دهد. بعد یک تن از استادان چند آیه‌ی قرآن را قرائت می‌کند و والی صاحب که بیش از ۲۴ سال ندارد بعد از ختم قرائت می‌پرسد که برای چه آمده اند. یکی از استادان از نگرفتن شش ماه معاش و مشکلات اقتصادی می‌گوید. والی صاحب که از این چیزها هیچ نمی‌داند رو به آنان کرده می‌گوید: «تمام پول را اسماعیل خان برده شما به آن ظالم مفت کار می‌کردید چرا به ماکه شریعت را پیاده می‌کنیم مفت کار نمی‌کنید؟» و بعد مبلغ ۱۱ هزار افغانی را از جیب واسکتش کشیده و در همان حالت لمیدگی پیش روی معلمان می‌اندازد و با لحن خشن و آمرانه اضافه می‌کند: «ځی ځی دا پیسی هم ځانته خټکی واخلی او وخوری» عده زیادی از معلمان لیسه ابونصرفراهی با مشاهده همین برخورد والی صاحب از رفتن به وظیفه منصرف می‌شوند.

طالبان و ساعت سپورت

چندی قبل رئیس «بغران» از هلمند به فراه آمده و در تعمیر ولایت که در جوار چمن لیسه ابونصرفراهی قرار دارد با ملا سیداحمد والی فراه صحبت می‌کرد. معلمان لیسه هم در اداره به روی زمین نشسته بودند که ناگهان طالبی با کلاشینکوف داخل شده می‌پرسد: «ستاسو مشر څوک دی؟» مدیر خود را معرفی می‌کند. او در حالیکه بروی میز نشسته می‌گوید: «دا خپل (...) او ماچه‌خران چه په چمن کی بازی کوی بند کره څکه چی رئیس صاحب د والی صاحب سره خبری کوی او که نه دا د ټوپک میل ددوی په (...) مندم» مدیر می‌پرسد که تو به مکتب و ساعت سپورت و این چیز ها می‌فهمی یا نه. او در حالیکه عصبانی تر می‌شود، اظهار می‌دارد: «زه په دا شیان نه پوهیږم دا خپل ماچه خران بند کړه» مدیر وقتی متوجه می‌شود که با آن احمق فحاش صحبت کردن فایده ندارد می‌گوید: «بسیار خوب شما بروید ما آنان را منع می‌کنیم» و از همان روز به بعد ساعت سپورت از تقسیم اوقات مکتب پاک شد.

خلقی‌ها شریک جنایات طالبان

به تاریخ ۵ جوزای ۷۸ سه تن از سادات قریه چهارباغ ولایت فراه بوسیله یک تفنگدار طالب وحشیانه به قتل رسیدند. سیدنورشاه با دو پسرش بر سر گرفتن نوبت آب جوی عمومی با عبدالرحمن پسرکاکای ملاموسی رئیس بانک فعلی هرات که گروپ مسلحی در ده دارد، گفتگو می‌کند. عبدالرحمن که سرشار از باده قدرت طالبی و پول می‌باشد با کلاشنکوف خود به مزرعه سیدنورشاه آمده و بدون مکثی بسوی او و دو پسرش، سیدناصر ۲۲ ساله و سیدولی ۱۸ ساله آتش کرده هر سه را جابجا هلاک می‌کند. پسر کوچکش پا به فرار می‌گذارد و فیرهای ممتد عبدالرحمن به او اصابت نمی‌کند. سپس خود با اسپی بسوی پشت‌رود فرار می‌کند. ابتدا به خانه کوشان والی دوران خلقی که آدم بدنامیست رفته تفنگ خود را آنجا می‌گذارد و بعد جایی مخفی می‌شود که تا بحال درکی از او نیست.

وقتی قومندان امنیه با افرادش می‌رسد و مردم بر سر کشته شده‌ها تجمع می‌کنند سیدنذیرشاه برادر سیدنورشاه مقتول با فریادهای ممتد رو بسوی قومندان اخترمحمد کرده می‌گوید: «برای این بی‌ناموس‌ها کی سلاح داده؟ زن این تحریک و این قومندان‌ها را ... که به این جنایتکاران سلاح می‌دهند» قومندان در مقابل این حرفها و خشم او موش شده و او را دلداری می‌دهد که قاتل را حتماً دستگیر خواهند کرد.

در وقت دفن جنازه‌ها حدود هفتصد نفر جمع شده و بسیاری با صدای بلند می‌گریسته و می‌گفتند که قاتل سه نفر طالب‌ها و خلقی‌ها اند. مردم خلقی‌ها را ناسزا می‌گفتند زیرا کوشانی یکی از خلقی‌های مشهور منطقه و متحد ملاموسی می‌باشد. گروپی از طالبان که جهت شرکت در مراسم دفن آمده بودند در مقابل مردم لبریز از خشم ساکت ایستاده و یارای صحبت کردن نداشتند. مردم ازین عمل آنقدر تحریک شده بودند که بدون کدام ترسی طالبان و خلقی‌ها را به باد فحش و ناسزا می‌گرفتند.

سنگسار وسیله‌ای در دست بی‌ناموسان طالبی

سال ۱۳۷۲ پروین دختر شیراحمد دسته گل از ولسوالی قلعه کاه فراه، پدرش را که آدم چرسی و بی‌بند و باری بود و می‌خواست او را به مزدور خانه‌اش بدهد، کشت. در آن وقت او مورد حمایت ملک قادر

آمر خاد ولسوالی قرار گرفت. بعد ازینکه طالبان به حاکمیت رسیدند آن دوسیه دوباره توسط ریاست محکمه روی دست گرفته شد.

نوراحمداحمدی رئیس محکمه مدافعه فراه وقتی چشمش به دختر می‌افتد (در حالیکه دو زن دیگر هم دارد) «دلباخته» او شده و به پروین می‌گوید یا او را بگیرد یا وی را به اساس این دوسیه سنگسار خواهد کرد. پروین هم ناگزیر تن به ازدواج داده و نوراحمدی او را با خود به هرات می‌برد.

تعدادی از ملایان طالب ازین جریان خشمگین شده و طالبان مدرسه ابوذرغفاری (مستقر در تعمیر لیسه زراعت) را تحریک کرده و آنان به رسم احتجاج به ریاست محکمه رفته خواهان سنگسار رئیس محکمه می‌شوند و بخصوص که وقتی کسی پیدا شده و ادعا می‌کند که پروین را به او داده اند، حرکت بیشتر شدت می‌گیرد. رئیس محکمه از ریاست بیرون نشده والی را در جریان می‌گذارد. والی طالبان را بدفتر خود خواسته و به آنان وعده می‌دهد که جریان را تعقیب خواهد کرد ولی تا به حال کاری انجام نگرفته است.

● با سقوط دولت نجیب، تیمورشاه مسکونه قریه دارآباد گل آغا نام را به جرم خراب کردن باغش ۸۰هزار تومان جریمه می‌کند و او هم می‌پردازد. بعد از آنکه هر دو دوباره مهاجر می‌شوند پسر گل آغا خواهان گرفتن هشتادهزار خود می‌شود ولی تیمورشاه به آن نمی‌دهد. تیمورشاه صدلک افغانی به قومندان امنیه داده و گل آغا زندانی می‌شود. بعد گل آغا صدلک افغانی داده رها می‌شود. تیمور دوباره صدلک افغانی می‌دهد و گل آغا مجدداً زندانی می‌شود که با پرداخت صدلک رها می‌شود. چون دیگر پولی از سوی تیمورشاه به قومندان نمی‌رسد به همان ۴۰۰لک اکتفا می‌کند. در این جریان ۴۰۰لک افغانی نصیب اخترمحمدبغرانی قومندان امنیه فراه می‌گردد.

سگ جنگی

به تاریخ ۲۲ حوت ۷۷ به ولسوالی خاک سفید اطلاع می‌رسد که دو تن از خوستی ها (قریه‌ای مربوط به این ولسوالی) جاده‌ی عمومی را تهدید کرده اند. افراد ولسوالی هم بی‌درنگ خانه‌ی این دو نفر را محاصره می‌کنند. آن دو نفر هرچه می‌گویند که دزد نیستند فایده نکرده و ولسوال دستور دستگیری آنان را می‌دهد. آن دو نفر هم بر بام خانه بر آمده و تیراندازی را شروع می‌کنند که در نتیجه یک تن از طالبان کشته می‌شود. بقیه افراد ولسوالی هم عقب‌نشینی کرده و آندو فرار می‌کنند. ولسوال به مرکز ولایت مخابره کرده و از ولایت آمر امنیت با افرادش به خوست می‌روند و سه نفر را به این اتهام که با آن دو نفر رابطه دارند دستگیر می‌کنند. از جمله یک نفر را در بین راه خاک سفید و شهر به پایه تلفن بسته و آنقدر می‌زنند که در همانجا جان می‌دهد و دو نفر دیگر را به شهر می‌آورند. حال رابطه بین غوریزایی های خوست و طالبان به شدت متشنج شده است.

حقوق بشر طالبی

صالح اله ولد محمد شاه مسکونه قریه‌ی ده عشق ولایت فراه که در یک جنجال بطور غیر مترقبه برادر دامادش را کشته بود، بعد از حکم محاکم ابتدایه و مرافعه و تصدیق ملاعمر در ۲۱ حوت ۷۷ در صحن چمن لیسه ابونصر در حالیکه عده‌ی زیادی از مردم را به زور جمع نموده بودند با فیر ۵ مرمی به قتل می‌رسانند.

قبل از اجرای حکم که بوسیله‌ی برادر مقتول اجرا شد، ملاسیداحمد، والی فراه و نوراحمداحمدی رئیس محکمه سخنرانی و از سازمان ملل انتقاد کردند که چرا طالبان را متهم به نقض حقوق بشر می‌کند در حالیکه این گونه اجرای حکم اعلام بهترین مثال تحقق حقوق بشر می‌باشد. این اعدام بین دو جناح از قوم مردم ده‌عشق اختلاف شدیدی را دامن زده است.

رادیو فراه

رادیو فراه، هر روز از ساعت ۷ الی ۸ صبح برنامه پخش می‌کند. اخبار و اعلانات آن ساعت هفت و نیم مدت ۵ دقیقه را در بر می‌گیرد. اخبار مملو از این گونه چیزهاست: «دیروز ۶ نفر بی ریش به جزای اعمال خود رسیدند...» در یکی ازروزهای ماه حوت ۷۷ اخبار رادیو فراه این بود: «پرون محترم ملاربانی د قلعه کاه ولسوال محترم والی سیدمحمدآخند سره وکتل ـ د خبرونو پای» مردم فقط به خاطر بعضی اعلانات فوتی پنج دقیقه اعلانات آنرا گوش می‌کنند و گاهی اخبار و اعلانات آن را به خاطر فکاهی جور کردن و سرگرمی می‌شنوند.

حارث

بوی فساد اخلاقی طالبان

چندی قبل شخصی از افراد امربالمعروف بنام یحیی که در بچه‌بازی شهرت دارد و به بهانه‌های مختلف بچه‌ها را به دفترش می‌برد، پسر ۱۳ ساله‌ی عبدالشکور مشهور به احصائیه ساکن قریه دوکن ولایت فراه را در کوچه می‌بوسد که تصادفاً پدرش جریان را به چشم خود می‌بیند و مستقیماً نزد والی منطقه ملاسیدمحمدآخند رفته و شکایت می‌کند. ملا سیداحمدآخند از رئیس امربالمعروف ملا بهاالدین ترابی می‌خواهد تا ملا یحیی را محبوس سازد. ملا ترابی در جوابش می‌گوید که این کار را نمی‌تواند چراکه پشتیبان وی قومندان خارندوی ملا اخترمحمد می‌باشد. چون ملا یحیی قبلاً اجناس زیادی از قبیل تلویزیون‌های رنگه، چرس و تکه‌ای راکه از مردم جمعآوری نموده بود به ملا ترابی داده بود و رئیس هم بنا به

اسراری که نزد ملایحیی داشت نمی‌توانست او را محبوس سازد که البته از این جریان شخص قومندان ځارندوی خبر دارد. سپس والی به قومندان ځارندوی فراه تلفن می‌کند که ملایحیی را به خارج ولایت اعزام نماید تا اذهان مردم را تغییر دهد.

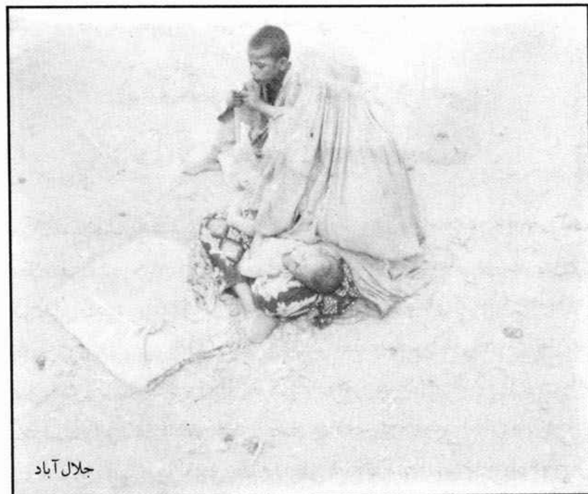
شایان یادآوریست که رئیس امربالمعروف که به مرض تـوبرکلوز مصاب است دو زن دارد و با پول زیادی که به بهانه‌های مـختلف و از فروش چرس، تلویزیون‌های رنگه و ویدیو کاست‌های ضبط شـده‌ی مردم اندوخته، می‌خواهد زن سوم نیز بگیرد.

ننگرهار

علی‌سینا

گدایی او د طالب بی‌عزتی!

د ۷۸ کال د جوزا په ۲۳ نیټه د مازیگر په پـنځـه‌نیمو بـجو حـمیرا، خـورشید او فـرشته چـی دری واړو خـیرات ټولولو، د نـنگرهار د مخابراتو په چوک کی یی یو ځوان طالب ته چی د نوی ماډل موټر نـه را کښته‌شوو وویل چی د خدای لپاره ورسره مرسته وکړی، هیڅ څه نلری او ماشومان یی په کور کی له لوږی مړه کیږی. طالب نه یواځی دا چی هیڅ څه یی ورته ورنکړل، بلکه په خپلو باډیگاردانو یی امـر وکـړ چی دری واړه ښځی په موټر کی واچوی، ځکه چی د هغه بی‌عزتی یی کړی‌ده. طالب ښځی راساً بندی‌خانی ته بیایی او په هری یوی باندی ۶ میاشتی قید خیژی.



فقر، بدبختی او گدایی د طالبانو د توری وا کمنی ارمغان دی

سردار

طالبی اخلاق

د ۱۳۷۸ کال د جوزا پـه ۱۶ نـیټه د مـازیگر پـه څلورنیمو بـجو، د امربالمعروف موټر د دوه ځوانـو هـلکانو (نـومونه یـی خـوندی دی) ترخنگ چی د پښتونستان واټ د اوبو د یوی فواری خواته ناست وو، ودرید او د هغوی څخه یی پوښتنه وکړه چی دلته څـه کـوی. هـلکانو ورته په ځواب کی وویل چی هسـی نـاست دی او خـبری کـوی. خـو طالبانو ونه‌منله او دواړه یی په موټر کی له ځان سره خپلی قرارگاه ته ویوړل. هلته یی کوچنی هلک له ځـان سـره یـوی کـوټی تـه بـوتلو او دمعاینی په نوم یی ورسره د بـدچلند کـولو وروسـته، رابـهر کـړو او ورته یی وویل چی «ته ښه هلک یی او اخلاق دی خراب ندی. مونږ ستا معاینه تر سره کړه، پکی څه شی نه‌وو.»

شریف

طالبان او د نغمی کسټ

د روان کال د جوزا په میاشت کی د امربالمعروف موټر طـالبان د کابل‌ولایت د دریم مکروریان څخه د تـیریدو پـه وخت کـی، ددی پـر ځای چی د نغمی کسټ د موټر په ټیپ کی کیږدی، سهواً د لاوډسپیکر په ټیپ کی یی ږدی او بی‌پروا خپلی لاری ته ادامه ورکوی. خلک د کسټ په اوریدو حیرانیږی. تر څو چی فتاح‌اله ټکسـی‌ران د هـغوی پـام دی مسئلی تـه راړوی او هـغـوی بـی لـه کـوم ځنډه لـه هـغـه ځـایـه تښتی.

د پیسو په خاطر مرگ هم روا دی

د ۱۳۷۷ کال د دلوی په مـیاشت کـی طـالبان د پـیسو پـه خـاطر د نوچکو یو لوی تجار وروسته له وژلو نه په اوبو کـی غـورځوی او د هغه ټوله دارایی غصبوی.

غلا او میلمستیا د طالبانو په وړاندی

د تیرکال د دلوی په ۲۵ نیټه د شپی په یوه بجه د طالبانو یوه ډله د صالحی کور ته چی د NCH په یوی ځانگی کی قابله ده او خاوند یی د برق د آمریت پخوانی مامور وو او اوس د گنډو کار کوی، ننوځی او د

هغې خاوند ترې او ورته وايې چې:«مونږ ستا ميلمانه يو او بايد راته هر ډول خواړه تيار کړې.» صالحه د سهاره پورې هغوی ته ډول ډول خوړا کونه‌تياروی. طالبان وروسته له خوړو کله چې سهار کيږی، د کورټول مال په ډيرې آرامی سره په خپل موټر کی اچوی او له ځان سره يی وړی.

طالب شوی ابراهیم خپله ښځه حلالوی

ابراهيم د قلعه نجاران اوسيدونکی او د طالبانو اجير لکه د خپلو نورو طالبی مشرانو په شان د پيسو په خاطر حاضر دی، هر ډول جنايت ته غاړه کيږدی.

يوه ورځ هغه خپله ښځه شميم مجبوره وی چې لاړه شی او دخپل پلار څخه د پيسو او شپږ جريبه ځمکی غوښتنه وکړی. خو د هغې پلار وايې چې نه پيسی او نه ځمکه ابراهيم ته ورکوی ځکه چې پوهيږی هغه يې په کوم لار کی مصرفوی. کله چې ابراهيم د خپل خسر د رد ځواب څخه خبريږی، بی له ځنډه د خپلی ښځی په غاړه چاره را کاږی او بيايې له بام څخه کښته غورځوی. خو له نيکه مرغه چې گاونډيان خبريږی او شميم شفاخانی ته رسوی او هلته يې تداوی کوی.

د شميم پلار د دغې خبر د اوريدو وروسته سمدلاسه سکته کوی او د ۷۷ جدی په لسمه نيټه مړ کيږی.

رفيع

طالبان تور لگوی او رشوت اخلی

د روان کال د جوزا په ۲۵ نيټه د شپې په پولس‌نيمو بجو د امربالمعروف موټر د ننگرهار ولايت د غاښونو، غوږونو، ستونی او پزې روغتيايې کتنځی ته ورځی او په دغه ځای کی په ډاکټرمحمدطاهر،ډاکټرعبدالفتاح،ډاکټرجمعه‌خان او د هغوی په دری ميلمنو (عبدالمالک، عتيق‌اله، نسيم) باندی چې د خوب نه يې راويښ کړی‌وو، د قمار وهلو تور لگوی. ډاکټران هر څومره وايې چې هيڅ گناه‌نلری خو طالبان چې مشری يې خدامحمد د امربالمعروف د رياست معاون درلوده، هغوی له ځان سره بيايی او په يوی ډيری کوچنی‌او بوينا کی‌کوټی کی يې بندی کوی.

کله‌چې ډاکټرعبدالفتاح د هغوی څخه د قمار وهلو ثبوت غواړی، خدامحمد دستور ورکوی چې د هغه سر وچ وخروی تر څو بيا اعتراض ونکړی.

نوموړی کسان وروسته د ۲۴ ساعتو نه هغه وخت خوشی کيږی چې طالبان د هغوی څخه غټ رشوت اخلی.

ک.ب.ر.

طالبان د خپل ځان نه هم غلا کوی

د ۱۳۷۸ کال د سنبلی د مياشتی په دريمه نيټه د سهار په شپږو بجو د خلکو کورونه د وسله‌والو طالبانو له‌خوا محاصره او تلاشی شو. په اول کی د تلاشی وجه معلومه نه وه. خو وروسته د پوښتنو او تحقيق څخه څرگنده شوه چې د جلال آباد د فوايد عامی ډيپو غلا شوی دی. حال دا چې په دغه ډيپو کی د طالبانو څخه پرته بل هيڅ څوک نه وی. وروسته د تلاشی خلکو وويل چې غلا هم په خپله کوی او غلو پسی هم گرځی.

طالبان او د قدرت په سر جگړه

طالبان چې د قدرت ليونيان دی، په دی وروستيو وختو کی يې مينځنی اختلافونه زيات شوی دی. د بيلگی په توگه د ۱۳۷۸ کال د سنبلی په ۷ نيټه د مولوی صدراعظم د ننگرهار والی او ملا راکټی‌د قول اردو رئيس اختلافونو هغه وخت شدت وموند او په يو بل باندی ډزو کولو ته ورسيد، چې مولوی صدراعظم په يوه غونډه کی چې لوړ رتبه نظامی او دولتی طالبانو هم په کی گډون درلوده، په قول اردو کی‌د يو شمير نوو کسانو د زياتيدو غوښتنه وکړه. دا غوښتنه د ملا راکټی‌د قهر او غضب سبب و گرځيده او ويې ويل چې «قول اردو زما شخصی چوکی ده او دا ما پوری اړه لری چې څوک مقرر کړم او څوک له هغه څخه وباسم.»

مولوی صدر اعظم بالاخره ملا راکټی‌مجبور کړو چې د ولايت څخه ووځی او خپل پلارنی ځای ته لاړ شی.

دننگرهار ښاروالی یا د چور ریاست

دننگرهار په ښاروالی باندی خلکو د چور رياست نوم ايسی دی. ځکه چې ددی رياست مشر مولوی عبدالسميع، د خپلی ډلی ټپلی سره يو ځای د پيسو پيدا کولو په خاطر هره ورځ په ښار کی يوه هنگامه جوړه وی او په ډول ډول پلمو د خلکو څخه پيسی اخلی. همدا شان يی د زياتترو خلکو کورونه او ځمکی د دولتی ځمکو او کورونو په نامه نيولی دی او د قصابانو څخه په دی بهانه يو لک پيسی اخلی چې هغوی ته مسلخ خانی جوړه وی، حال دا چې هغه ټولی پيسی په خپل مينځ کی ويشی. مولوی عبدالسميع چې پخوا به پياده گرځيده، اوس د همدی

غلا شو پیسو له کبله د مرسیدیز بنز خاوند دی.

ډسکو ملا او هندو

د ننگرهار ولایت د «افغانستان بانک» په مقابل کی د یو هندو سرای موقعیت لری چی هغه هم د جنگ له کبله تقریباً ویجاړه شوی ده. ددغه ولایت د ښاروالی رئیس چی د ډسکو ملا په نوم یادیږی، د دولتی مال په نامه، د نوموړی سرای د غصب کیدو دعوا وکړه. هندو په مقابل کی خپله قباله او ټول اسناد راوړل چی سرای د هغه ده خو ښاروال په جگ او قهر جن آواز هغه ته وویل: « که چیری دا سرای ستا وی، نو همدلته قسم وخوره او مسلمان شه او که نه نو دا سرای دولتی ده.» هندو د مسلمان کیدو او قسم خوړلو له ویری د سرای څخه تیر شو او په دی توگه هغه د طالبانو لاس ته ورغی.

«دکتابونو سوځول ثواب لری»

د روان کال د سنبلی د میاشتی په څلورمه نیټه د امربالمعروف له خوا اعلان وشو چی نن په دری بجو د مخابراتو په چوک کی عشقی کتابونه‌سوځول کیږی او ځینو کسانو ته جزا ورکول کیږی، باید ټول خلک په مقرر شوی وخت هلته حاضر وی. زه هم هلته لاړم.

مولوی فدا محمد چی ځانته د امربالمعروف معاون وایی او د خلکو په مینځ کی د بدو اخلاقو په درلودلو شهرت لری په دری بجو راغی او په اصطلاح د کتاب سوځولو په مراسمو یی پیل وکړو او ویی ویل: «د اسلامی کتابونو څخه پرته، نور ټول کتابونه غیر اسلامی، گمراه کوونکی او عشقی دی او د داسی کتابونو سوځول ثواب لری.» زیاتتره هغه کتابونه چی په دغه ورځ وسوځول شول، ټولو زمونږ د وطن د علم، فرهنگ او ادبیاتو څخه نمایندگی کوله.

یعقوب

د طالبانو خیرات او غلا

د ۷۸ کال د اسد د میاشتی په ۵ نیټه د سرخرود ولسوالی د قلعه معروف په کلی کی د طالبانو یو ټاپسن چی دری کسان په کی سپاره وو، د حبیب الرحمن د کور د دروازی مخی ته ودریږی او هغوی ته د وریجو یو دیگ ورکوی او وایی«چی خیرات مو کړی دی.» کله چی دکور اوسیدونکی (د محمد اسماعیل او عبدالعزیز په گډون) دغه وریجی خوری، ټول مسموم کیږی او بیا د گاونډیانو له‌خوا شفاخانی ته وړل کیږی.

دغه طالبان د وخت څخه استفاده کوی او د شپی له‌خوا د حبیب‌الرحمن کور ته ننوځی، غواړی چی د هغه د کور ټول څیزونه غلا کړی. خوله نیکه مرغه حبیب الرحمن چی دغه وریجی یی نه وی خوړلی او په کور کی وه، راویښیږی او غله مجبوره کیږی چی وتښتی. خو سبا ته یی د طالبانو مشران حبیب الرحمن حوزی ته را غواړی او ورته وایی چی باید غله پیدا کړی‌او که نه هغه ته به د حکومت او طالبانو د بد نامولو په خاطر جزا ورکړل شی.

س.پ.

وقتی مردم کف می‌زنند و تکبیر نمی‌گویند

طالبان به خاطر ادای نماز در روز عیدقربان مردم شهر جلال آباد را در جوار پل بهسود بخاطر ادای نماز عید جمع نمودند. قبل از نماز چند تن از سران طالبان به سخنرانی پرداختند. چون مردم از جرم و جنایات و رشوت ستانی آنان آگاهی کافی دارند، سخنان آنان هیچ تاثیری بر آنان نمی‌گذاشت. در این وقت طیاره‌ای جت در فضای شهر پدیدار گشته و بالای سر مردم نمازگزار چندین باردور می‌زند. مردم از دیدن حرکات طیاره شروع به کف زدن های ممتد می‌کنند که مولوی صدراعظم معاون زون شرق با بلندگو فریاد می‌کشد که «ای مردم نعره‌ی تکبیر بگویید.» مردم به گفته‌ی ملا صدراعظم توجهی ننموده و به کف زدن ادامه می‌دهند. طالبان از این حرکت مردم به خشم آمده و به فحش و دشنام دادن شروع می‌کنند. بعداً مولوی کبیر با سخنرانی خود می‌خواهد فحاشی طلبه‌ها را بر مردم توجیه نماید اما مردم باز هم او را اخلال نموده و نمی‌گذارند که به چرندگویی خود ادامه دهد.

ب.ن.

شورش محصلان پوهنځی طب ننگرهار

به تاریخ ۹ قوس ۱۳۷۷ ساعت ۱۱ نمایندگان محصلان با مولوی یوسف رئیس طالبی پوهنځی گفتگویی نمودند. آنان به رئیس می‌گفتند که از مدتی به این سو وضع غذایی شان خراب است. چندی قبل هم شکایت کردند که طبق تابلوی دولتی آذوقه‌ی شان حواله نمی‌شود و او به آنان وعده‌های زیادی داد اما تا حال کدام تغییری در وضع غذایی رخ نداده است. قبل از این آنان با مقامات ولایت ننگرهار نیز در این مورد بحث نمودند که در نتیجه مولوی صدراعظم کفیل ولایت ننگرهار، مدیر لیلیه ۱۱ را تبدیل کرد و او هم به این نظر توافق داشت. با این هم وضع غذایی محصلان بهبود نیافته است بنابرین موضوع را برای شان

روشن کنید.

مولوی یوسف در جواب می‌گوید که این مسئله مربوط ولایت بوده و از صلاحیت وی خارج است. محصلان اظهار می‌دارند: «ما همه‌ی سلسله مراتب لوژستیکی را می‌دانیم و تمام مسئله این است که اگر شما با مدیر لیلیه سازش نداشته باشید، تابلویی که حواله است اما اجرا نشده است و آن فورم‌ها واضح می‌سازد شما با اشخاصی که خلاف مقررات کار می‌کنند همکاری دارید.» حرف‌های محصلان که حقایق را در برداشت مولوی یوسف را خشمگین ساخته و محصلان را به باد دشنام و ناسزا می‌گیرد. بعداً برادر خود مولوی ایوب راکه مسئول قطعه منتظره‌ی ولایت ننگرهار و از افراد مولوی کبیر است به پوهنځی طب می‌خواهد تا موضوع را از طریق اصول طالبی حل کند. مولوی ایوب، یکی از نمایندگان محصلان به اسم نسیم را لت وکوب کرده و به قومندانی ځارندوی تسلیم می‌کند و خودش دوباره به قطعه مذکور به دارالمحصلان برمی‌گردد. چند لحظه بعد نسیم که از طریق مولوی قادری قومندان ځارندوی رها گردیده، به لیلیه برگشته و بحث دوباره در می‌گیرد و به مولوی یوسف مکرراً اخطار ترک وظیفه داده می‌شود. مولوی ایوب دوباره توسط برادرش خواسته می‌شود تا به موضوع خاتمه بخشد زیرا محصلان همه در صحن پوهنځی طب برآمده و دست به اعتراض زده بودند. مولوی ایوب آمده و به جستجوی نسیم می‌پردازد اما خلاف توقع وی سنگی از جانب یکی از محصلان خشمگین بطرفش پرتاب می‌شود و به شیشه‌ی موترش می‌خورد. ناگهان اوضاع از کنترول قومندان طالبی خارج شده و برخورد تن به تن میان افراد مولوی ایوب و محصلان رخ می‌دهد. در این جریان مولوی یوسف و مولوی ایوب نیز از جانب محصلان لت و کوب می‌شوند اما یکی از طالبان با ضربه‌ی مسلسل به طرف محصلان آتش می‌گشاید که در نتیجه یکی از محصلان بنام عبدالرحیم به شهادت رسیده و دو نفر دیگر یکی دادمحمد شدیداً زخمی شده که بعداً جان می‌سپارد و چندین نفر دیگر نیز مجروح گردیده و به شفاخانه انتقال داده می‌شوند.

بغلان

م.م.

نگاهی گذرا به وضع عمومی در بغلان

در ولایت بغلان نیروهای سیاسی حزب وحدت اسلامی، حزب اسلامی گلبدین به سرگروهی بشیر بغلانی و مامور غیور و برادرش سیدرحمن که عمدتاً اولی در قسمت های شهر جدید و شهر کهنه و اطراف و نواحی آن تسلط داشته و دومی سیدرحمن بعد از کشته شدن مامور غیور در بخش فابریکه قند مسلط هستند. در سقوط قبلی ولایت بغلان در اثر سازش با طالبان نیروهای آنان از پلخمری به بغلان عقب‌نشینی نموده و به ولایت کندز انتقال داده شدند. در سقوط ۱۷ اسد ۱۳۷۷ به اساس همان خدمت بشیر و سیدرحمن، طالبان با آنان برخورد خوبی نموده و مناطق هر کدام را با اسلحه و مهمات در اختیار شان گذاشتند. بشیر امیدوار بود که بعد از تصرف طالبان شاید در ولایت بغلان والی ویا اقلاً قومندان امنیه و یا نظامی تعیین گردد اما هیچکدام نشد. شکر رنجی‌ها بین طالبان و بشیر خان موجود است. زمانیکه جبهه مخالفین تا نهرین پیش آمد، بشیرخان نهرین را به مخالفین تسلیم و خودش در قسمت کوتل که در چند صد کیلومتری بغلان واقع است عقب نشینی نمود، چون نزدیک ترین راه بین تخار و بغلان و مزار شریف از طریق نهرین بود، از تمام موترهایی که از مزار شریف مال‌التجاره را حمل می‌کردند و از ولسوالی نهرین به تخار می‌روند تا دوازده‌صد لک افغانی می‌گرفت طالبان چند گروپ مسلح خود را به بغلان انتقال داده اند اما به بشیر کاری ندارند.

طالبان مثل همه ولایات متصرفه شان می‌خواستند از بغلان نیز مالیه اراضی اخذ بردارند، بشیر مخالفت نموده وگفت که چون در سال ۱۳۷۷ آب نداشتند غله نشده و لذا امیر المومنین آنان را معاف کند.

طالبان آنچه راکه در برابر مردم پلخمری و سایر ولایات انجام داده و می‌دهند، در برابر مردم بغلان و کندز نتوانستند انجام دهند مثلاً تلاشی برای پیدا کردن سلاح در هر دو ولایت نبوده حاضری برای نماز نیست، موی سر و ریش تا حدودی قیودات ندارد، و چند مکتب دختران و پسران در ولایت بغلان از طرف کمیته سویدن فعال اند.

حتی حاجی محمد یکی از قومندانان بشیر، معاون ریاست فابریکه قند بغلان بنام حاجی عبدالرحیم راکه از طرف طالبان در ماه میزان ۱۳۷۷ مقرر شده بود، در ثور ۱۳۷۸ مورد لت وکوب شدید قرار داد. موضوع آنان به آمر زون شمال مولوی عثمان راجع شد. او هم فقط چند روز حاجی محمد را نظر بند ساخت و بالاخره آزادش نمود.

حزب وحدت که در قسمت های دهنه غوری و دند تسلط داشت فعلاً موجود نیست. وحدتی‌ها جنایات بی‌شماری انجام داده اند. چاه های چندین متر عمق و درون به درون آنان در قسمت کهن مسجد از جنایات هولناک آنان حکایت می‌کند. قطع درختان پشتون ها، تخریب خانه های آنان، انتقال چوب، دروازه وکلکین و اموال غیر پشتون هاکار روزانه‌ی وحدتی ها بوده. در مناطق زیر سلطه وحدتی ها یک نفر پشتون هم نبوده و همه خانه و زمین شان راگذاشته به پاکستان و یا بغلان فرار نموده اند. بعد از شکست حزب وحدت وکیانی ها و تسلط طالبان مردم بالای خانه و زمین های شان حاضر شده اند، تعدادی از آنان به همراهی طالبان، وحدتی‌ها را تعقیب نموده و مقداری از مال های سرقت شده‌ی شان را بدست آورده اند.

خانواده سیدکیان که تقریباً نصف ولایت بغلان را در دست

داشتند، تمام دار و ندار خود را گذاشته و بدون تک تفنگ از ولسوالی پلخمری فرار نمودند. ده‌ها دیپوی مهمات، مواد خوراکه، مفروشات و... به تصرف طالبان در آمد و آنان هم در همان روزهای اول همه را از دره کیان به قندهار انتقال دادند.

خان آغا، پسر کیان، یک ماشین تصفیه طلا را در دره کیان نصب نموده بود که روزانه به همکاری انجنیران دو کیلو طلا حاصل می‌داشت. بعد از سقوط پلخمری و دره کیان یک تعداد سامان آلات معدن طلا دره کیان به پلخمری انتقال داده شد و متباقی با اجناس و لوازم «خانه عقاب» چپاول گردید.

طالبان می‌خواهند ماشین طلا را در ولسوالی پلخمری فعال ساخته و مواد معدنی را از دره کیان به پلخمری انتقال داده و از آن طلا استخراج نمایند.

در اسد سال ۱۳۷۷ طالبان تصمیم گرفتند تا دروازه‌های مکاتب را به روی شاگردان دختر و پسر مسدود کنند. آنان به زنان و دختران اعلان نمودند که دیگر نمی‌توانند به مکاتب و مؤسسات تعلمی و تولیدی و دوایر رسمی رفت و آمد داشته باشند وکتاب حاضری شان را باید در خانه‌های شان امضا نمایند. اما بعد از عقرب ۱۳۷۷، زنان و دختران شاغل در مؤسسات دولتی و تصدی‌های ذغال‌سنگ شمال، نساجی پلخمری، سمنت غوری را از کار برکنار و معاشات آنان را قطع کردند. عریضه‌نگاری‌های زنان مذکور هم هیچ جایی را نگرفت.

● در پلخمری وولسوالی‌های دوشی، دهنه‌غوری، خنجان، تاله و برمک بعد از سقوط بدست طالبان، مکاتب مسدود گردید. در مکاتب دختران از جمله لیسه حوا در شهر پلخمری مدرسه‌ای اسلامی بنام برپا شده که در آن تعدادی از پسران به خواندن دروس عربی مشغول اند. در مکاتب نه معلم وجود دارد و نه درس، نه کتاب و نه دیگر ضروریات درسی.

● در پلخمری دو شفاخانه موجود است یکی به نام شفاخانه نساجی ودیگری شفاخانه عامه. در هر دو نه دوا وجود دارد و نه داکتر. در راس این شفاخانه‌ها مثل سایر دوایر دولتی ملاها بحیث رئیس مقرر اند که داکتران را از جمله «ملحدین» و «کمونیست»ها دانسته و هیچگونه اهمیتی به آنان قایل نیستند. چنانچه داکتر عارف‌مومن وقتی روی مسایل صحی و اداری شفاخانه با رئیس شفاخانه نساجی گفتگو کرد از وظیفه برکنار شد.

● داکتر «نرم‌گوی» متخصص جراحی و داکتر مجید از طرف قومندانی در ثور ۱۳۷۸، مورد لت وکوب شدید قرار گرفته و محبوس گردیدند که هر دو با مداخله‌ی مردم رهایی یافتند.

● بعد از سقوط پلخمری امیرجان معاون ریاست معارف ولایت بغلان برعلاوه وظیفه رسمی بالای یک کراچی چای و بوره و صابون به فروش می‌رساند تاگذاره شبانه روزی نماید. در اواخر میزان ۱۳۷۷ حوزه اول امنیتی واقع در سینمای پلخمری،او را به اتهام همکاری با کیان دستگیر و آنقدر شکنجه و لت وکوب می‌کند که توان حرکت را از دست می‌دهد و بعد از چندین روز که رها می‌شود فامیلش او را بصورت مخفی غرض تداوی به مزارشریف انتقال می‌دهند. طالبان دوباره به خانه او می‌آیند و پسر ۱۴ ساله‌اش را می‌خواهند با خود ببرند ولی او فرار می‌کند سرانجام او مجبور می‌شود با پدر و سایر اعضای فامیلش به کراچی پاکستان مهاجر شوند.

● حاضری برای نمازگزاران در تمام مساجد موجود است که همیشه در نمازهای خفتن و صبح گرفته می‌شود وکسانی که غیرحاضر باشند به امربالمعروف معرفی می‌گردند تا جزای شلاق و حبس را ببینند.

بچه‌بازی حمادالدین رئیس امربالمعروف

● مولوی حمادالدین، رئیس امربالمعروف ولایت بغلان که مردم را به جرم پائین بودن پاچه تنبان شان شلاق می‌زد، در جوزای ۱۳۷۸ به کندز می‌رود و با پسربچه‌ای شب را در یک اتاق می‌گذراند. فامیل بچه از گم شدن وی به ولایت کندز اطلاع می‌دهند. افراد مسئول ولایت درک بچه را در همان اتاق با مولوی صاحب حمادالدین پیدا می‌کنند. وقتی می‌خواهند او را دستگیر کنند، مولوی با بچه فرار می‌کنند اما در حصه علاقه‌داری علی‌آباد کندز دستگیر می‌شوند. ولایت بغلان بخاطر آن که بیشتر از این روسیاه نشوند از ولایت کندز تقاضا می‌کند که مولوی را آزاد کنند. والی بغلان از مولوی بچه‌باز می‌خواهد تا جهت آرام ساختن مردم و جلوگیری از رسوایی بیشتر، در مسجد جامع پلخمری به مردم تبلیغ کند که این مسئله دروغ است. مولوی ضمن خواندن آیات و حدیث‌ها موضوع را تکذیب می‌نماید اما چند روز بعد از وظیفه برطرف شده وکسی دیگری جایش انتخاب می‌شود.

«اعتصاب کار کمونیست‌هاست»!

در ثور ۱۳۷۸ کارگران فابریکه سمنت غوری بخاطر تلف شدن حقوق و امتیازات تشویقی شان توسط مولوی سیدالرحمن رئیس سمنت غوری، دست به اعتصاب زده و حاضر نشدند فابریکه را فعال نمایند. رئیس فابریکه آنان را در مسجد سمنت غوری جمع نموده ضمن دو و دشنام به کارگران ابراز داشت: «اعتصاب کار کمونیست‌هاست. در اسلام اعتصاب وجود ندارد. اگر کسی کار می‌کند سر کار برود وگر نه خانه‌های فابریکه را تخلیه کند.»

مولوی سیدالرحمن که فکر می‌کند فابریکه سمنت مال میراثی‌اش است، مامورین وکارگران را هر زمانیکه در برابر خیانت‌ها و استفاده‌جویی‌های شان سد واقع شوند برطرف می‌کند. چنانچه مدیر تخنیک فابریکه و مدیران محاسبه وکنترول از فابریکه برطرف و از

خانه‌های شان کوچ داده شدند.

پروان

لعلی

از لیسه میرمسجدی به زندان پلچرخی

چشمدید یکی از دوستان:

«روز سه‌شنبه ۱۲ اسد صبح غرض ادای نماز به طرف مسجد روان شدم تعداد نمازگزاران خیلی کم بود. علت را جویا شدم. دانستم که پسران جوان شب گذشته بعد از اشغال کاپیسا وکوهستان توسط طالبان، منطقه را ترک گفتند. تصمیم گرفتیم که نزد قوموندان طالبان که در لیسه‌میرمسجدی قرارگاه داشتند برویم تا برخورد شان را در مقابل مردم محل بدانیم. تعدادی از ریش‌سفیدان جمع شده و آماده رفتن شدیم. در جریان صحبت متوجه شدیم که دو موتر مقابل دروازه مکتب متوقف شده و چند طالب از آن بیرون آمده با طالبان داخل مکتب گپ زدند. ما متوجه شدیم که از موترها خون چکیده و صدای ناله هم شنیده می‌شد. اینان زخمی‌های جنگ بودند. طالبان به ما دستور دادند که از سایه دیوار به طرف میدان فوتبال برویم. هنوز حرکت نکرده بودیم که تعداد دیگری از مردم از قریه‌های باکوخم، قاضی‌خیل وغیره قرای نزدیک ولسوالی کوهستان به سرکردگی مولوی عبدالحنان که دامادش در صفوف طالبان بنام مولوی عبیداله است، به ما پیوستند. طالبان بدون توجه به او آنان را با ما یکجا در زیر آفتاب گرم تابستان ایستاد نمودند. مولوی عبدالحنان نزد مشر طالبان رفت و از او خواست تا ریش‌سفیدان را رها کنند ولی طالبان فقط به خودش اجازه دادند که برود. مولوی قبول نکرد و دوباره به جمع ما آمد. بعد از چند ساعت مولوی عبیداله با موتر کروزر شیک خود داخل لیسه شد و توجه‌اش را هفتاد نفر ریش‌سفید جلب کرد که زیر اشعه آفتاب سوزان با مولوی عبدالحنان ایستاد بودند. وی جویای احوال شد مولوی برایش گفت که ما زندانی هستیم. عبیداله عصبانی شده و خطاب به مردم گفت: «هموطنان محترم من از دیدن این وضع تکان خوردم و سخت ناراحت هستم. چون مسئولان داخل این قرارگاه را نمی‌شناسم می‌روم با مقامات دیگر صحبت می‌کنم و از همین لحظه بخاطر نجات شما در تلاشم.» وی از فرط قهر به موتر خود سوار نشده پیاده به طرف سرک عمومی به حرکت افتاد. یک ساعت بعد مولوی را از بین ما جدا کردند وبقیه را در یک قلعه در شمالغربی لیسه برده ونام‌نویسی نمودند و شام یک لاری پنجره‌دار را آورده وگرسنه و تشنه ما را به کابل فرستادند. ساعت ۸ صبح به قطعه گارد واقع خواجه‌بغرا رسیدیم و از آنجا به زندان پلچرخی منتقل شدیم. سپس جوانان را نگهداشته و ما ریش‌سفیدان را رها کردند.»

طالبان مسئول سوزاندن خانه‌های مردم

طالبان در مقابل اعتراض کشورها و ملل متحد چنین وانمود کردند که گویا قبل از داخل شدن آنان، این مناطق در اثر جنگ‌ها و سلاح ثقیله حریق گردیده بود و آنان مسئول این آتش‌سوزی‌ها نیستند، در حالیکه اکثریت مردم شاهد به آتش کشیدن خانه‌ها و مزارع خود توسط طالبان بودند.

بتاریخ ۲۱ و ۲۲ اسد تعدادی از خانواده‌ها که با دست خالی مناطق خود را جبراً ترک گفته بودند از اعمال طالبان بعد از اشغال قره‌باغ و استالف چنین اظهار داشتند: «طالبان پسران جوان و مردان میانه سال را به گلوله بستند؛ زنان و مردان پیر، اطفال و زنان جوان را با مواشی شان از خانه‌ها خارج نموده و منازل را با غله، فرش و همه دار و ندار آنها آتش زدند.

سگ‌جنگی میان بادار و نوکر

بتاریخ ۱۳ اسد یک عده از طالبان غوربندی که مقابل احمدشاه‌مسعود می‌جنگیدند از عقب هدف گلوله‌باری عرب‌ها قرار گرفتند و علت آن هم فقط فارسی‌زبان بودن و شیعه بودن طالبان غوربندی بود. این وضع باعث زد و خورد بین طالبان قندهاری و هلمندی از یک طرف و عرب‌ها از سوی دیگر شد.

نفرت مردم از طالبان عرب و پنجابی

در شروع تعدادی از مردم غوربند جبراً به صفوف طالبان پیوستند و مقداری پول هم به آنان کمک کردند. بعد از تشدید جنگ‌ها و کوچ‌دادن جبری مردم مناطق کوهدامن توسط طالبان عربی و پنجابی بسیاری از مردم غوربند لوله‌های تفنگ خود را جانب عرب‌ها و پنجابی‌ها گرفتند.

در جریان جنگ‌ها اکثر طالبان به دورویی رهبران خود پی‌برده و دانستند که رهبران شان به دین و شریعت پابند نبوده و فقط برای مقاصد سیاسی خود و فریب دادن جوانان از نام اسلام استفاده می‌کنند. اکثریت آنان مایل به اشتراک در جنگ در شمالی نبودند. به همین علت ملاعمر مجبور شد که قوماندە جنگ در شمالی را در دست خود بگیرد. چون بالای کسی دیگر

اعتماد ندارد.

زاهد

زن و کلاشینکوف اش

یکی از دریوران طالب می‌گوید: «در جبل السراج بودیم و مخابره ما با مخابره مخالفین سر خورد آنان از من پرسیدند که کی هستم و چه می‌کنم؟ من گفتم که دشمن‌دار هستم و بخاطر دور بودن از دشمن خود اینجا آمده‌ام. گفتند که زود از منطقه خود را بکش که کشته می‌شوی. به قومندان خود گفتم که هر چه عاجلتر اینجا را ترک بگوییم. چند دقیقه بعد از خارج شدن ما جنگ شدید در گرفت و کسانیکه آنجا بودند کشته، زخمی ویا اسیر شدند. موتر ما به چاریکار رسید. در نزدیک سرک عمومی زن و مردی اشاره توقف داد ولی قومندان مانع شد. زن چادری خود را بلند کرده با کلاشینکوف دست داشته خود بالای موتر ما انداخت نمود ولی اصابت نکرد. با موتری که از دنبال ما در حرکت بود درگیر شدند ولی موتر سومی که از راه رسید آنان را از بین برد.»

کشته شدن ملاعبدالرزاق آخند

یکی از طالبان که سابق در حزب گلبدین بود یعنی همیشه سگ هار است چه به رنگ سیاه و چه سفید، می‌گوید: «در جبل السراج وضع خیلی بد بود. می‌خواستم فرار کنم ولی جنگ شدید شد و فرار نتوانستم. در جنگ دو نفر خود را از دست دادیم یکی ملابرادر که هیچ اثری از او نیست و دومی ملاعبدالروف آخند قومندان قول اردوی مرکزی بود که در حال فرار موترش را زدند. خود و دریورش را طالبان از صحنه خارج کردند ولی موتر کروزر، یک دستگاه مخابره که اکثراً ملا صاحب با آن با عربستان سعودی ارتباط می‌گرفت و مبلغ ۱۷۰ لک کلدار، ۲۰۰۰۰ دالر و ۳۰۰۰۰۰۰ افغانی در موتر باقی ماند.»

احمدولی

سوزاندن کودکان

بتاریخ ۲۴ اسد ۱۳۷۸ از فرزه می‌آمدم و به منطقه دکو رسیدم که دیدم پاکستانی‌ها در منزل دوم یک خانه حدود ۱۵ طفل را جمع کرده و منزل پایین را آتش زده اند. شعله‌های آتش به طرف منزل دوم بالا می‌رود. اطفال چیغ می‌کشیدند و این جانوران دورتر از خانه به تماشا نشسته و لذت می‌بردند.

بامیان

ق.ش.

یورش و جنایت‌های طالبان در بامیان

به تاریخ ۱۷ سنبله ۷۷ نیرو های طالبان وارد منطقه دوآب میخ‌زرین و علاقه داری سیغان شدند. سران کهمرد و سیغان که اکثراً وابسته به جمعیت اسلامی بودند به سرکردگی «ملازوی» به طالبان پیوسته و دوشادوش آنان علیه نیروهای حزب وحدت می جنگیدند. به تاریخ ۲۲ همین ماه طالبان وارد بامیان شدند. تمام نیروهای حزب وحدت قبل از ورود آنان فرار نموده بودند. به تاریخ ۲۴ سنبله نیروهای حزب وحدت دوباره به بامیان حمله نموده و بسیاری از مناطق را از طالبان پس گرفتند ولی پیروزی شان دوامی نکرد و بعد از ظهر طالبان دوباره بامیان را تصرف نمودند.

در این جنگ سی نفر از طالبان را سکرتر خلیلی به نام جوهری در زندان تیرباران نمود. چهل نفر دیگر در جریان جنگها کشته شدند.

قرار گزارشات حدود ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر در بامیان توسط طالبان به قتل رسیده اند که اکثر شان را ریش‌سفیدان، زنان و کودکان تشکیل میدادند. طالبان مردم بی‌دفاع بامیان را از خانه های شان کشیده و به گلوله می‌بستند. زمانیکه حزب وحدت در بامیان شکست خورد، بسیاری از مهاجرانی که از مزار آمده بودند و در اطراف شهر بامیان و تکیه خانه ها جابجا شده بودند توسط طالبان کشته شدند. طالبان در بامیان مریضانی را که در شفاخانه بستر بودند نیز به قتل رسانیدند.

طبق گزارشاتی ۳۰۰ نفر در بامیان کشته شده که از جمله ۲۰ نفر آن نظامی و متباقی همه مردم بی گناه منطقه بودند. بطور مثال از قریه سر آسیاب ۵۴ نفر کشته شده اند که اکثر شان را ریش‌سفیدان بین سنین ۴۵ تا ۸۰ ساله تشکیل میداد و همه در خانه های خود برای حفظ اموال شان نشسته بودند. جریان کشتار مردم توسط طالبان یک هفته دوام داشته و با ختم این «عملیات تصفیه‌ای» طالبان تدارک حمله به ولسوالی یکاولنگ را گرفتند.

حمله به ولسوالی یکاولنگ و پنجاب

با سلطه طالبان بر بامیان، مردم از وحشت طالبان و شنیدن کشتار آنان در مزار، دره کیان، بامیان وغیره مناطق، چندین بار بین خود فیصله کردند که بامیان باید به طالبان «بیعت» دهد، اما نظامی های مستقر در

یکاولنگ به این خواست مردم پاسخ منفی دادند.

به تاریخ اول میزان ۷۷ طالبان وارد یکاولنگ شدند که نیروهای خلیلی مقاومت نکرده و بناءً طالبان بدون ممانعت آن را به تصرف در آوردند. باوجود این طالبان حدود ۲۰ نفر از مردم بی‌گناه را قتل نمودند که از آن جمله دوطفل و دو زن و یک نفر گدا هم شامل بودند. در همین روز طالبان از هرکسی که با آنان برمی‌خورد، تفنگ خواسته و تهدید

روز دیگر طالبان به او احوال می‌فرستند که می‌خواهند اجناس اکسفام را به میدان هوایی انتقال دهند، اگر چیزهایی از او در آنجا باشد بیاید و ببرد. هما با خواهرش می‌آید تا اشیای شان را ببرند. طالبان هردو را به اطاقی برده و یک شبانه روز پیش خود نگه می‌دارند. خبر بین مردم شایع می‌گردد. هما، زیبا و مادر شان ناگزیر به پاکستان مهاجر می‌شوند.

مسئولان شورای اسلامی با گرفتن بامیان از منطقه فرار کردند. یک هفته الی ده روز در یکاولنگ به اصطلاح خلاء قدرت بوجود آمده بود که در این جریان دزدان خلیلی گدام WFP و دکانهای مردم را چور کردند.

خلقی ها که سابقه جنایات شان بر هیچ هموطن پوشیده نیست امروز به نام اسلام و طالب مردم ما را از دم تیغ می‌کشند.

با آمدن طالبان به بامیان، یکاولنگ و پنجاب خلقی ها نیز شروع به فعالیت کردند. طالبان که به انسان های خود فروخته نیازمند اند، این گروه جنایت پیشه را به آغوش گرفتند. خلقی ها و پرچمی ها در جمعآوری اسلحه و مهمات به طالبان کمک شایانی انجام می‌دهند. عبدالصمدفایق یکتن از خادیست های سابق نجیب، فعلاً به حیث خاد طالبی در یکاولنگ ایفای وظیفه می‌نماید.

بر مزار کدامین عزیز باید گریست؟! که شهری از قبور و داستان غارت هر آنچه مهر بر آن نهاده بوده ایم پیش چشم ماست. و کدامین مزار و داستان بوی انتقام می‌دهد؟! تا بدور آن یکی شویم.

کابل — ف.مرام

می‌کردند. تمام خانه های اطراف شهر یکاولنگ تلاشی شدند. از بسیاری خانه ها کمپل و زیورات زنانه را دزدیدند. فردای آن روز مردم از قریه ها و قصبات برای نجات جان شان دسته دسته پیش طالبان می‌آمدند و طالبان آنان را مجبور می‌ساختند که بگویند مرگ بر خلیلی، مرگ بر ایران، مرگ بر خمینی و... مردم نیز شعار ها را تکرار می‌کردند. طالبان مردم هزاره را به اشکال بسیار فجیع، توهین و تحقیر می‌نمودند. در جریان جمع‌آوری اسلحه نیز دونفر کشته شدند. بسیاری از مردم از ترس این که زیر تیغ طالبان نیایند خانه و مال خویش را رها کرده و به کوه ها گریختند.

به تاریخ ۳ میزان طالبان پنجاب را تصرف کردند. در پنجاب ۳۲ نفر کشته و دو نفر طالب در قسمت کرمان مربوط ولسوالی لعل به قتل رسیدند. طالبان در پنجاب دست به بی‌ناموسی نیز زده و از جمله داستان بی‌ناموسی آنان به دو خواهر از این قرار است: طالبان از راه کوتل صدبرگ از طرف غرب، وارد پنجاب شدند. آنان در دفتر اکسفام جابجا شده و تعدادی از ماموران آن را نیز اسیر گرفته و دفتر را پایگاه خود ساختند. هما از جمله کارمندان اکسفام بود. هما به دفتر آمده و می‌خواهد لحاف و دوشک خود را ببرد. طالبان او را اجازه می‌دهند.

لغمان

انځرګل

«باید هم د اسلام او هم د طالبانو سنت اداکړی»

د کله نه چی طالبان په لغمان کی وا کمنشوی دی، لکه د نورو سیمو په شان یی ددی ولایت په ولسوالیو کی هم خلکو ته ډیری

ستونزی راپیدا کړی دی. مثلاً ښوونځی یی په دی خاطر تړلی دی چی وایی په دی کی د مسیحیت درس ورکول کیږی. یا په دی هڅه کی دی چی د خلکو ترمینځ پخوانی شخړی بیا راتازه کړی او په دی توګه وکولای شی د دعوا د دواړو خواو څخه رشوت واخلی.

د علینګار په ولسوالی کی په اصطلاح د دعوا د حل کولو لپاره یو موټر تعیین شوی چی د دعوا د دواړو خواو د تګ او راتګ مسئله حل کړی.که دا موټر یو کیلومتر هم ګرځیدلی وی، دواړه خواوی مجبوره دی چی په بدل کی دری لکه افغانی ورکړی.

په نوموړی او نورو ولسوالیګانو کی طالبان او د هغوی ګلبدینی ورونه د خلکو او په تیره بیا د دهقانانو څخه د مالیی او عشر په نوم پیسی، وریجی، غنم او نور محصولات راټولوی. د بیلګی په توګه د ګلبدین‌یو قومندان چی د ډیر ظلم، رذالت او وحشت له کبله په پیری مشهور دی، ددی کار مشری په غاړه لری. وروسته د غلی ټولو نه زیاتتره برخه یی ځان ته اخلی او پاتی یی طالبانو ته ورکوی. هغه وایی چی «زه د خپلی ګټی لپاره طالب شوی یم که نه ښځه یی له شریعت سره فلان کوم.»

کله‌څه هم د سپین‌ږیرو یو هئیت ولسوال ته ورغی او ویی‌ویل چی په شریعت کی یا مالیه ده او یا عشر، دواړه نشته. خو ولسوال ورته په ځواب کی وویل چی: «دا د ملاعمر فرمان دی او زه څه نشم کولای. باید هم د اسلام او هم د طالبانو سنت ادا کړی.»

م.ص.ع

کوچی او د هغی جرم!

سید احمد د لعل محمد زوی د راجایی کلی اوسیدونکی چی لوموړی یی د ګلبدین قومندان قرار سره کار کاوه، د خپل قدرت نه په ګټی اخیستلو سره د قادر لور تښتوی. قرار د خلکو له ویری هغه ته دستور ورکوی چی د څه مودی لپاره بل ځای ته لاړ شی. د طالبانو په وا کمنیدوسره سیداحمد د هغوی سره یو ځای کیږی او د جلال‌آباد په هوایی ډګر کی ورته دنده سپارل کیږی او بیا وروسته د شینوارو منطقی ته لیږل کیږی. په همدی وخت کی هغه د یوی کوچی نجلی سره اړیکی پیدا کوی او دا رابطه تقریباً دری کاله دوام کوی. کله چی د سیمی خلک خبریږی، نو نجلی د هغه کورته ورځی او ورځینی غواړی چی ورسره واده وکړی. خو سیداحمد چی د مخکی نه هم دوه ښځی لری، هغی ته بد رد وایی او له کور څخه یی وباسی. کله چی د نجلی پلار ولسوالی ته عریضه وړاندی کوی، نه یواځی دا چی هیڅ ډول مرسته ورسره نکیږی، بلکه نجلی او د هغی پلار د نامعلومی مودی لپاره بندیان کوی. سیداحمد د خلکو او د لارسوا کیدو له ویری پیښور ته تښتی.

وحید

طالبان
او د خلکو د ناموس‌ساتنه!

د لغمان د علیشنګ ولسوالی د «ارنی» کلی یو طالب چی عالم ګل نومیده، هره ورځ به ددغه کلی د ګودر (چینی) تر څنګ کښیناسته او ښځی او نجونی به چی هلته د اوبو اخیستلو لپاره تلی، ځورولی به یی. دا کار د کلی د خلکو د غضب او کرکی سبب شو او د نوموړی ولسوالی وسله وال ته یی ددغه طالب څخه شکایت وکړ. خو ولسوال ددی پر ځای چی د نوموړی طالب ددغه ناوړه عمل مخه ونیسی، هغه ته یی اجازه ورکړه چی هر څوک یی د لاری خنډ کیدو، له مینځه دی وړی. همدا وو چی د روان کال د اسد په ۱۴ نیټی د پنجشنبی په شپی یی ددغه کلی‌یو تکړه ځوان سید ګل چی دهغه سره یی مخالفت درلود، په مرمیو سوری سوری کړ.

مولوی محمد نواب د علیشنګ ولسوال سهار وختی د واقعی ځای ته ورځی او څو کورونو ته د اور اچولو دستور ورکوی او خپل طالب د څه مودی لپاره بل ځای ته لیږدوی.

داود

د ۷۰ کلن عبدالحمید
مرګ او طالبان

د روان کال د جوزا په شلمه نیټه د ده‌بالا ولسوالی د کذاری کلی اوسیدونکی عبدالحمید چی ۷۰ کلن وو، ددغه ولسوالی د ولسوال له‌خوا غوښتل کیږی. بی له کوم دلیله دغه سپین‌ږیری دومره د وهلو ټکولو لاندی نیسی چی د کوما حالت ته رسیږی او وروسته د دری ورځو څخه په شفاخانی کی مړ کیږی.

وروسته څرګنده شوه چی د نوموړی سپین‌ږیری دښمنانو «ولسوال صاحب» ته رشوت ورکړی وو او د هغه څخه یی غوښتی‌و چی په هر ډول وی، عبدالحمید آرام کښینوی.

سایر ولایات

فتاح ـ کاپیسا

سلطه‌ی خون و رذالت و جهالت از تگاب تابغلان

از راه تگاب به سمت بغلان می‌رفتم که در منطقه‌ی خط اول طالبان رسیدم. اینک چشمدیدهایم در ساعاتی که منتظر نوبت ماندم:

● یکی از طالب بچه ها هر چند دقیقه بعد می‌آمد و به مردم دستور می‌داد که این طرف یا آن طرف بنشینند. طالب دیگری می‌آمد و با خشونت می‌پرسید که چرا اینجا نشسته‌اید و با چوبی که در دست داشت ریش سفید، طفل یا زن را زیر ضرب و شتم می‌گرفت و تمام مسافران را منسوب به مسعود ساخته فحش می‌داد. این برخوردهای وحشیانه به مسافران از ۸:۳۰ صبح تا حوالی عصر ادامه پیدا کرد و زمانیکه نوبت ما رسید تا از زنجیر عبور کنیم بیگ‌های ما را ضبط کردند و اگر کسی اعتراض می‌نمود لت و کوب می‌شد. بیگ لباس‌های جمعیتی حدود ۴ الی ۵ صد نفر از طرف طالبان قید شده و مردم مورد خشونت و هرزگی طالب بچه‌های وحشی قرار می‌گرفتند. بعد از سعی فراوان موفق شدم تا بیگ را به شکلی بدست آورم. شب را در مسجدی سپری نمودیم صبح وقت پیاده تا خط دیگر جنگ رفتیم. در آنجا ما را تلاشی نموده و گفتند که انتقال پول اجازه نیست. نزد من حدود ۳۰ لک افغانی بود که بعد از تهدید بسیار مجبور شدم ۵۰ هزارش را به آنان داده و از چنگ شان رها گردم.

● در ولسوالی غوربند، از هر قریه ۲۰ نفر حتماً باید به جبهه برود. مردم درماندهی غوربند که به لقمه نانی محتاج اند، به زور از خانه‌های شان کشیده شده و به جبهات جنگ سوق داده می‌شوند. تاکنون حدود ۱۰۰ نفر جوان در جنگ کشته شده اند و این جریان کماکان ادامه دارد.

● به گفته‌ی مردم پلخمری سال گذشته وقتی طالبان بعد از ۱۵ روز شکست خورده و از منطقه فرار کردند، اکثریت مردم از خوشی زیاد در خانه های‌شان حلوا پخته و خیرات کردند.

● پول جنبشی در پلخمری رایج است. یک لک افغانی پول طالبی با یک لک‌وهفتادهزار افغانی جنبشی تبادله می‌شود. طالبان یک‌لک افغانی را در مقابل دولک افغانی جبراً از صراف‌ها می‌گیرند.

● در پلخمری طالبان موترهای شخصی مردم را از خانه‌های شان کشیده و می‌برند.

● طالبان در مساجد پلخمری حاضری انداخته اند. یکی از روزها ملای طالبی حین وعظ در مسجدی گفت: «او مردم از خدا طوری بترسید که موش از پشک می‌ترسد» که مورد تمسخر بی‌حد مردم قرار گرفت.

● در راه مزار شریف در پوسته حزب وحدت، در گوشه‌ای جسد مردی افتاده بود و با گذشت زمان چنان پندیده و خراب گشته بود که انسان را به وحشت می‌انداخت. در این پوسته به زور از مسافران پول مطالبه می‌کردند و اگر کسی امتناع می‌ورزید به او می‌گفتند که اگر با آن مرده یکبار لب چوشی کردی از دادن پول خلاص هستی!

● طالبان حدود ۱۲۰ تن از مردم عادی هزاره را در کانتینر محبوس ساخته بودند که بعد از چند ساعت شش تن آنان جان داده و متباقی در حالت نیم‌جان بودند. وقتی طالب محافظ دروازه‌ی کانتینر را باز می‌کند محبوسان حمله‌ور شده و او را با سلاحش زیر لت و کوب می‌گیرند اما طالبان دیگر سر رسیده و او را از چنگ مردم نجات داده و مردم بی‌گناه را به زور تفنگ از آنجا انتقال می‌دهند.

● طالبان، قوای بشیر بغلانی معین حزب اسلامی راکه در آغاز گرفتن پلخمری نقش اساسی داشت، بعد از یک هفته به سمنگان انتقال داده و سلاح‌های ثقیله آن راگرفته و خود بشیرخان راکه به حیث والی تعیین شده بود ولی عملاً هیچ صلاحیتی نداشت خانه‌نشین ساختند. بشیر جنایتکار حالا از خیانت به حزب خاینش سخت پشیمان است.

● طالبان به خاطر جمعآوری سلاح از هیچ جبر و وحشتی دریغ نمی‌کنند و مردم بی‌گناه را به جرم داشتن رابطه با کیانی‌ها زیر فشار و شکنجه قرار میدهند. مردم در کوچه‌ها و مساجد به بهانه ادای نماز مورد تعقیب و تحقیق قرار می‌گیرند. تعداد زیادی از مردم بخاطر همین نماز جبری از پلخمری کوچ نموده و گفته اند که چنین اسلامی را نمی‌پذیرند. طالبان همه روزه بزور اسلحه نیم ساعت قبل از نماز تمام مردم را برای خواندن نماز به طرف مسجد روانه می‌سازند و مردم اکثراً بدون وضو در جماعت می‌ایستند.

ع.ن. ـ نیمروز

«شهرسازی» طالبی

مرکز ولایت نیمروز که در شهر باستانی زرنج قرار دارد از سالیان دراز بدینسو به عنوان یک شهر مهم بندری محل تجمع مردمان اکثر نقاط کشور و بخصوص مرکز منطقوی اقلیت بلوچ به حساب می‌آید. با حاکمیت طالبان و شوونیزم پشتون آنان و هم اشتیاق شخص والی نیمروز ملارسول (بخاطر بدست آوردن پول و نزدیک شدن به خسرخیل‌هایش در قریه رزی) تصمیم بر آن شده است تا مرکز را به بیابان بی‌آب و علفی بنام غرغری انتقال بدهند.

زمین دشت وسیع غرغری توسط یکی دو انجنیر بررسی و خط‌اندازی شده است. قیمت فی نمره خانه ۱۰۰لک افغانی و فی دکان ۵۰لک افغانی تعیین شده است که تا به حال مراجعینی نداشته اند.

این محل حدود صد کیلومتر در شرق شهر زرنج و در وسط راه

زرنج ـ دلارام قرار دارد و محل استقرار پشتون‌ها به حساب می‌آید. والی تصمیم دارد یک شهر پشتون‌نشین از پشتون‌های خاشرود، بکوایی‌های فراه، هلمندی‌ها و قندهاری‌ها را در این منطقه بوجود آورده، نقش بلوچ‌ها را در امور ولایت تقلیل داده و هم با احداث آن پول‌های سرشاری به جیب زنند.

مردم نیمروز که تصمیم ندارند در آن بیابان کم‌زرع مهاجرت کنند، میلی به خرید زمین برای خانه و دکان نشان نمی‌دهند. والی به روز جمعه ۲۲ جوزای ۷۸ در مسجد جامع اعلام داشت که هر نیمروزی که درین شهر خانه و دکان دارد باید یک خانه و یک دکان به غرغری هم بگیرند در غیر آن دکانش بسته و خانه‌اش بند می‌گردد. بعد از آن روز بازار زرنج که یکی از شهرهای مهم تیل‌رسانی به سراسر کشور است، تعطیل و فردای آن ۲۴ جوزا طالبان تمام دکان‌های تیل‌فروشی را با تانک زیر و روکردند. اینان در حالی تیل‌فروشان را به زور به غرغری روان می‌کنند که به جز از یک تعمیر نیم کاره چیزی در آن وجود ندارد. به آردفروشان هم اعلام شده است که باید به غرغری بروند.

در شهر نیمروز مردم فکاهی‌ای ساخته اند که حقیقتی را در خود نهفته دارد: «زن تازه والی صاحب که سومین زن او است و از ده رزی (جاییکه اکنون ولایت در جوار آن نقل مکان می‌یابد) می‌باشد از والی صاحب خواسته بود که او را شهر ببرد. والی صاحب در جواب گفته نه جانم حیف نیست که تو به شهر بروی؟ شهر را نزد تو می‌آورم!»

این کوچ‌دادن اجباری اهل کسبه از شهر زرنج عده‌ی بسیاری از فامیل‌ها را ورشکست کرده و فراری ایران می‌سازد. در حالیکه دولت ایران هم در زابل و زاهدان تصمیم دارد افغان‌ها را اخراج کند که خود مشکلی است بر مشکلات نیمروزی‌ها و صدها خانواده‌ای که از کابل جنگزده جهت بدست آوردن لقمه نانی به این شهر روی آورده اند.

خرخری در شفاخانه

در ماه ثور امسال در اثر رقابت و جناحبندی‌هایی که بین گروه طالبان وجود دارد، در شهر زرنج بین آنان جنجالی ایجاد شد. قبل از ملارسول، ملاشیرملنگ والی نیمروز بود او شخصی بنام حکمت‌اله راکه قبلاً در قندهار در شفاخانه چینی‌ها پیاده بود به حیث سرطبیب شفاخانه نیمروز تعیین کرد. این فرد سال بعد حج رفت و در پای مکتوب‌ها می‌نویسد: «الحاج دکتور ملا حکمت‌اله‌حکمت»! ملارسول، به محض سر کار شدنش حکمت‌اله را به جرم اینکه از بیت‌المال پول زده، دستگیر و روانه زندان ساخت. همراه با او دو تن از پرسونل شفاخانه را هم به اتهام اختلاس جزء دوسیه ساخت. بعد از چند روز حکمت‌اله در قندهار احضار شد. څارنوالی در مورد داکتر دندان و داکتر جراح حکم صادر کرد که باید برای شان در شفاخانه تغییر شغل داده شود. یعنی داکتر دندان مثلاً داکتر قلب و جراح مثلاً مدیر شفاخانه شود!! بعداً محکمه این حکم را مسترد و داکتران را برائت داد. حکمت‌اله به قندهار رفت و در آنجا چون پارتی او قوی بود څارنوال را به آنجا خواست وگفت که حکمت‌اله ۱۵۰لک پول گمشده را به امارت تحویل می‌دهد تو باید برائت او را امضا بکنی. او که خواست قبول نکند برایش گفته شد: «... به‌وخوری چی دا امضا نکری مونږ تا ددی د پاره راغوښتی وی» و څارنوال آن را امضا کرد. حکمت‌اله دوباره مکتوب می‌گیرد و در آن نوشته می‌شود که الحاج داکتر ملاحکمت‌اله برائت حاصل کرد هیچکس حق ندارد مزاحم او شود.

بعد از زندانی شدن ملاحکمت‌اله، ملاسلام به عنوان سرطبیب تعیین می‌شود او که همان روز در شفاخانه می‌آید فردا برایش از جمع شدن تریاک اطلاع می‌رسد و وی تصمیم می‌گیرد که فوراً به هلمند برود. لذا از پسته‌اش یک نفر به نام ملاقیوم را به حیث آمر شفاخانه تعیین می‌کند از قضا همان شب پدر قیوم شدیداً مریض می‌شود که باید به قندهار برده شود. لذا او از پسته خود یک نفر دیگر را آورده و پرسونل شفاخانه را خواسته و به آنان می‌گوید که چون قندهار رفتنی است، آن فرد آمر شان است و هر چه می‌گوید همانطور کنند. پرسونل شفاخانه که به این مسخره‌بازی‌ها خوگرفته اند بدون خنده‌ای قبول می‌کنند.

طالبان و نرخ پارچه

اموالی که به شکل قاچاق از طریق ولایت نیمروز به ایران می‌رود و یا بعکس، بوسیله گمرک طالبان محصول می‌شود. طالبان هر طوریکه دل شان بخواهد با زور و تهدید محصول می‌کنند. به تاریخ ۲۴ ثور امسال اکبر یکی از عمده‌فروشان تکه، یک مقدار تکه را به قیمت فی متر ۱۱۰۰۰ تومان فاکتور می‌دهد. گمرک وقتی این نرخ و فاکتور را می‌بیند فوراً اکبر را احضار کرده و از او می‌پرسند چرا قیمت را کم نوشته است. او توضیح می‌دهد که نرخ روز در بازار ۱۱۰۰۰ تومان است وکار خلافی نکرده‌ام. طالبان او را به زندان فرستاده و فی متر ۱۳۰۰۰ محصول می‌گیرند. اکبر که دارای زن و دو طفل می‌باشد بعد از چند روز در اثر مراجعه پیاپی مردم قریه دارآباد آزاد می‌شود.

زندان مخوف نیمروز

طالبان با مسلط شدن بار دوم بر نیمروز اولین بنایی راکه آغازکردند وبفوریت بسر رساندند زندان نیمروز است که در پهلوی میدان هوایی در شمال شهر ساخته شده است. این زندان که در آن کوچکترین معیار انسانی بکارگرفته نشده است در محوطه‌ای با دیوارهای بسیار بلند قرار دارد. اتاق‌های آن کوچک و فاقد کلکین و کوچکترین منفذی می‌باشد. دروازه‌های آهنی سلول‌ها که بر سر آن چند سوراخ وجود دارد، در یک دهلیز یک‌ونیم متره باز می‌شود. چندین نفر زندانی در

یک اتاق بشکل هولناکی انداخته شده و بجز از وقت نماز اجازه بیرون رفتن ندارند.

زندانی شدن افراد در آن جا کدام معیاری ندارد. از هر پسته هر ملایی می تواند هر کسی را دلش خواست زندانی بسازد. و بعد تا همان ملا راضی نشود فرد مذکور در زندان می‌ماند. اکثر زندانیان بی‌سرنوشت و بدون داشتن دوسیه و مکتوبی مدتهاست که در دخمه بسر می‌برند. لت وکوب وحشتناک با چوب وکیبل هم در حضور زندانیان صورت می‌گیرد. انجنیرصمد که در زمان امارت اسماعیل خان انجنیر شاروالی نیمروز بود و با طالبان هم همکاری داشت تا اینکه براساس شایعه دروغی دایر بر اینکه اسلحه حزب وحدت نزدش هست دستگیر و ۶۰۰ چوب به بدنش حواله شد. او که چند روز کاملاً بی حرکت مانده تا چند ماه از ناحیه کمر و پاها غیر فعال بود. در همان حالیکه او را زیر چوب انداخته بودند خانه‌اش را بوسیله تانک زیر وروکردند حتی برای فامیلش وقت داده نشد که تمام اسباب خود را از خانه بیرون بکشند. انجنیر صمد بی‌سرنوشت و بدون تحقیق حارنوالی و یا محکمه در زندان به سر می‌برد و اکثراً کوته‌قفل می‌باشد. دهها نمونه دیگر این نوع زندانیان در محبس وجود دارد.

ر.ش. ـ شبرغان

به ماتم نشاندن مجلس عروسی

به تاریخ ۳۱ ثور درگذر عرب خانه شهر شبرغان در محفل عروسی پسر یزدان قل، طالبان هجوم آورده و تیپی راکه در جمع مردم آواز موسیقی از آن بلند بود پیش پای داماد شکستانده و او را لت وکوب می‌کنند. پدر هفتاد ساله داماد به دفاع از پسرش با طالبان دست و یخن می‌شود. طالبان چنان مرد هفتاد ساله را شلاق کاری می کنند که مدت سه روز به شفاخانه بستر بود و حالا معلوم نیست که در اثر ضربات این «فرشته‌ها» در شفاخانه جان خواهد داد و یا مثل هزاران دیگر در بستر بیماری در منزل.

ر.ش. ـ فاریاب

جواب طالبان به قرآن

ولسوالی دره صوف در جریان جنگ در اواخر ماه ثور دو باره به دست طالبان افتاد. طالبان مانند ولسوالی شیرین تگاب میمنه و شهر بامیان به قتل عام، غارت اموال و به آتش کشیدن خانه و هستی مردم مظلوم دره صوف پرداختند. باگذشت سه روز ازین جنایت‌های مولوی نصراله یک تن از روحانیون با نفوذ و سابقه دار آنجا با عده‌ای از ریش سفیدان قرآن را به بغل گرفته نزد طالبان می‌روند که به روی این قرآن دست از قتل عام مردم بی‌گناه بردارید. طالبان در پاسخ، مولوی نصراله را با قرآن و با عده‌ای از ریش سفیدان به رگبار بسته و خود به جنایت خویش ادامه می‌دهند.

ع.ح. ـ قندهار

جلب و احضار بزور تفنگ

گروپی از طالبان در حوت ۱۳۷۷ غرض جلب و احضار رهسپار قریه چکاب شده و ضمن لت وکوب اهالی قریه، جوانان ریش‌دار و جوانان نوبالغ و حتی نوجوانانی راکه پشت رمه گوسفندان خود بودند به زور تفنگ گرفته به موترها انداختند.

یک تن از زنان مالدار که یگانه مرد نان آور فامیلش راگرفته بودند، خود را بالای طالب انداخته و مانع بردن شوهرش می‌شود. طالبان با قنداق تفنگ به کمرش زدند که زن مذکور در همان شب طفل پنج ماهه‌اش را سقط کرد و دچار خونریزی شدید شد. در آن جاکه نه داکتر بود و نه دوا زن مذکور در وضعیت بسیار وخیم قرار می‌گیرد.

ب.عمر ـ زابل

جنایت و وقاحت به سبک طالبی

در ولسوالی جلدک ولایت زابل در اواخر ۱۳۷۷ تعدادی از مردم منطقه به علت تعفن متوجه می‌شوند که در یک گودال مرده های زیادی سر هم افتاده و به اصطلاح از کشته پشته تشکیل شده است. بعد از تحقیقات معلوم می‌شود که گروهی از طالبان به سرکردگی ولسوال منطقه که موظف بودند تا در مسیر راه کابل ـ قندهار موترها را تلاشی نمایندبه جنایت و رهزنی دست زده اند. آنان ـ معلوم نیست برای چه مدتی ـ موتر ها را متوقف می‌نمودند و بعد از تشخیص سرنشینان ظاهراً پولدار، آنان را از موتر پایین می‌نمودند و بعد از غصب دارایی و پول شان آنان را به گودالی انداخته و بخاطر سرپوش نهادن به جنایت شان راننده را نیزگم و نیست کرده و موترش را به پاکستان انتقال می‌دادند. بعد از افشای این جنایت، ولسوال جلدک تبدیل می‌شود و طالبان قتل ها را منسوب به دسته های رهزن حرفه‌ای میکنند و حتی ریاکاری و حرامزادگی را تا آنجا پیش می‌برند که اظهار می‌دارند این مرده ها همه طالب اند که توسط گروه های شروفساد به این وضع فجیع کشته شده اند! ■

په شمالی کی د طالبانو او مسعود د جګړو په اړوند، د «راوا» د اعلامیی ځینی برخی.

جګړه مار طالبان او جهادیان زموږ د خلکو د غضبناک او کرکجن پاڅون د اور په لمبو کی سوځیدونکی دی

«دافغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» تل ویلی چی د ډول ډول بنسټپالو تر مینځ ویجاړوونکی جګړی، د هغوی د بشپړه وا کمنیدولپاره دی. په شمالی کی د طالبانو او مسعود وروستنیو جګړو چی په کی نه یواځی د دواړو اړخونو په تیره د طالبانو ډیر کسان ووژل شول، بلکه زموږ په زرګونو بیګناه خلک او په ځانګړی توګه ښځی قربانی او په زور د خپل ټاټوبی څخه بیځایه شولی، یو ځلی بیا د هغوی ژور انسانی ضد او جګړه‌مار بنسټ نړیوالو ته وښود.

د افغانستان ولس به هیڅکله د جهادیانو او طالبانو ویجاړوونکی جګړی او په تیره وروستنی د خیانت نه ډک جنګونه هیر نکړی. خو د افسوس ځای دادی په داسی حال کی چی په شمالی کی تقریباً د ۱۵ زره څخه زیات سړی، ماشومان او ښځی په وحشیانه او جبری توګه د خپلو کورونو څخه د پاکستانی‌او افغانی طالبانو په واسطه وویستل شولی، کورونو او پاخه فصلونو او باغونو ته یی اور واچول شو، نارینه‌یی له ماشومانو او ښځو څخه جلا کړل، ښځی او ماشومان یی په زور د جلال‌آباد د سرشاهی کمپ په نامه یو دوزخ ته ولیږل، یو شمیر یی د جنګی بندیانو په توګه د شوروی په سفارت کی بندی کړلی، د سړو یو شمیر یی یا قندهار ته ویوړل او یایی ووژل او یو شمیر نور یی د پلچرخی په بندیخانی کی بندیان کړل، تر اوسه هم داسی ډیری کورنی شته چی د خپلو سړو د مرګ او ژوند احوال نلری، ډیری ښځی د طالبانو له‌خوا وتښتول شوی او بیا ورباندی تیری وشو او ... نه یواځی زموږ وطنی بی‌احساسه «منورینو» او «ادیبانو» بلکه نړیوالو او په تیره‌بیا د مطبوعاتو سترګی ورڼدی، غوږونه کاڼه او ژبی ګونګی پاتی شوی.

زموږ بدمرغه او در په دره خلکو په خاصه توګه د شمالی اوسیدونکو د پورتنی یاد شوو بی ناموسیو او جنایتونو د عاملینو په مقابل کی خپله کرکه‌او غضب وښوده. هغوی په دی باور دی چی ددی جاهله ډلو ترمینځ یووالی او وحدت او په نتیجه کی د هغوی ګډه توره وا کمنی‌په افغانستان کی‌لویه او نه‌باورکوونکی ناورینه ده او هغه کسان، سازمانونه او مراجع چی د ښځو او بشر د حقوقو دښمنانو څخه په یو ډول نه یو ډول پلوی کوی، د افغانستان دښمنان دی.

زموږ او زموږ د دموکراسی‌غوښتونکو زیاتتره خلکو له نظره طالبان او د هغوی جهادی ورونه کوم بنسټیز توپیر نلری ځکه چی دواړه خواوی پردیو پوری تړلی دی او دښځو، آزادی، دموکراسی، علم او بشر د حقوقو سره دښمنی لری. دوی نور نشی کولای د مذهب، قوم، ژبی او سیمی په نامه زموږ خلک وغولوی. دا ټولی تباه کاری‌او خاینی ډلی باید په یاد ولری چی په افغانستان کی میشته ټول ملیتونه او قومونه ددی ټولو بدمرغیو او نا کردیوغچ اخیستونکی دی.

که‌څه هم تر اوسه ملګرو ملتونو په افغانستان کی کوم فعال او مثبت نقش ندی لوبولی، خو که بیا هم واقعاً غواړی د روانی کشالی د حل لاره پیدا کړی، د هرڅه نه مخکی او په لومړی درجه کی باید د جګړی دواړه خواوی او نوری بنسټپالی ډلی خلع سلاح کړی، د لویی جرګی لپاره زمینه برابره کړی‌او بالاخره د یو داسی حکومت د رامینځ ته کیدو په خاطر کار وکړی چی د دموکراسی د ارزښتونو پر بنسټ ولاړ وی.

«د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت» د هیواد او نړی د ټولو بنسټپالو ضد او دموکراسی غوښتونکو او د بشر د حقوقو پلوه کسانو او ځوا کونو څخه غواړی چی په افغانستان کی اوسنی زړه‌دوونکی حالت ته د پای ورکولو په خاطر طالبی او جهادی بنسټپالو ته اجازه ورنکړی چی ددی نه لازیات زموږ د خلکو او په تیره بیا د ښځو د برخه لیک سره لوبی وکړی.

موږ پوره باور لرو چی د انسان وژونکو لاس‌پوڅو او د آزادی، دموکراسی او ښځو د حقوقو دښمنانو وا کمنی‌د اوږدی مودی لپاره دوام نشی موندلی.

د افغانستان د ښځو انقلابی جمعیت

د ۱۹۹۹ کال د آګست۱۳



RAWA urges UN to ensure peace in Afghanistan

F.P. Bureau Report

ISLAMABAD - An Afghan women's association Monday urged the United Nations to move beyond words and take practical steps to stop the flow of arms into Afghanistan. ... the UN really wants to re... ...ce to Afghanistan it ... supply of ...

The Frontier Post

Tuesday, August 17, 1999

وحدت

طالبان او مخالفین دراړه د زړه ور مثال لری راوا

۱۴ اګست ۱۹۹۹

وحدت

۱۷ اګست ۱۹۹۹

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان

PAYAM-E-ZAN (Woman's Message)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

N0.52, October 1999



عکس از «پیام زن»

کابل

فقط مردم تباه شده و ستمکش ما محکوم به چنین «زنده»ماندنی اند و فرزند هیچ سرجنایتکار جهادی و طالبی مزه‌ی آن را نخواهد چشید.

و نیز واصف باختری و سایر مولودات وجدان باخته‌ی اتحادیه نویسندگان پوشالی شاید به قعر خیانت «غور در رازهای ابدیت» و مرض نوشتن شعر و داستان خنثای عاری از محتوای ضد پوشالی و ضد جلادان باندهای اسلامی و مالکان خارجی شان نمی‌غلتیدند اگر، اگر فرزند، و برادر خود آنان به این روز می‌افتاد!

قیمت این شماره ۸۰۰۰ افغانی (۲۵ روپیه)